



بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران ، دیدگاهها و اهداف آنان

چرا سازمان نتوانست و نگذاردند نقش اصلی اش

را در انقلاب ایفا نماید

مجاهدین خلق ایران - فرانسه  
پهمن ماه ۱۳۸۰

بنام خدا

و

بنام تمام جوانمردان و بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران

انهم فتیه و امنوا بریهم و زدنا هم هدی

همانا آنانند جوانمردانی که ایمان آوردند به پروردگار خویش و بیفزودشان هدایت را ( کهف ۱۳ )

بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران ، اهداف آنان ، اعضا و هواداران و سرنوشت آنها  
چرا سازمان نتوانست و نگذازدند نقش اصلی اش را در انقلاب بانجام رساند

هموطنان شرافتمند و مبارز ،

ابتدا لازم به توضیح است که یکی از دوستان خواسته بود ، تا همانطور که در عنوان

آورده شده ، در رابطه با مطالب بالا شرحی برایش بنویسیم ، که اجابت شد .

دوست دیگری وقتی آنرا مطالعه نمود ، پیشنهاد کرد تا با شرح و توضیحات بیشتری آنرا  
منتشر کنیم ، تا دیگران نیز در جریان قرار بگیرند . لذا با قبول نظر دوستان ، تلاش شد تا  
حدودی که در امکانمان بود و مدارک لازم در دسترس قرار داشت ، مردم عزیز و مبارزمان را  
در جریان فشرده بخشی از تاریخچه " سازمان مجاهدین خلق ایران " در حد عنوان ، قرار  
بدهیم که در زیر ملاحظه میکنید .

لازم است یاد آور شویم این . نوشتار شامل بخشهای زیر میباشد .

- درابتدا به بنیانگذاران ، اهداف ... و سرنوشت آنان و اعضا ، پرداخته شده .
- قسمتی به نقش بیگانگان و عوامل داخلی آنها و کوشششان در انحراف انقلاب از اهداف  
آن با نفوذ در حول و حوش عناصر تصمیم گیرنده و مراکز مهم رژیم ، اختصاص دارد .
- در بخش سوم به انتقاد از سازمان و تصمیمات و خط و مشی متخذه ، و هم چنین انتقاد به  
کادر ها و اعضا ... میپردازیم
- قسمت بعدی اجرای طرح کنار گذاردن دیگر گروهها و یا شخصیتهای معتقد به تداوم  
اهداف انقلاب ، پس از مجاهدین را شرح میدهد .

- بخش آخر به چپاول بیش از ۱۰۰ سال کشور های منطقه خاورمیانه توسط امپریالیستها و حمایت آنها از فاسد ترین ، ارتجاعی ترین مستبد ترین . . . حکام کشور های منطقه بخاطر منافعتشان و تداوم آن تا زمان حال اختصاص دارد .

- و سپس توضیحات در پانویس ها .

- آنچه از خوانندگان این نوشتار انتظار داریم ، این است که نوشتار را با دقت و با دیدی نقادانه مطالعه کرده و در ضمن توجه داشته باشند که این نوشتار تاریخچه کامل سازمان مجاهدین نمیباشد ، همانطور که در بالا متذکر شده ایم ، مطالب در محدوده عنوان نوشتار است که خواسته شده .

ضمناً با توجه به عدم دسترسی به مدارک کافی و دیگر کمبود ها که ناشی از بودن در خارج میباشد ، از تمام کسانیکه میتوانند در تکمیل و تصحیح و پر بار کردن این نوشتار ما را یاری نمایند ، میخواهیم که دریغ نورزند ، پیشاپیش تشکرات خود را ابراز میداریم .

بنیانگذاران سازمان عبارتند از محمد حنیف نژاد ، مهندس کشاورزی ، از دانشکده کشاورزی کرج - سعید محسن ، مهندس مکانیک از دانشکده فنی تهران - اصغر بدیع زادگان ، مهندس شیمی از دانشکده فنی تهران - لازم به یاد آوری است که فرد دیگری بنام علیرضا نیک بین ( عبدی ) ، دانشجوی علوم تهران جزو بنیانگذاران سازمان بود که بخاطر مسائل شخصی کنار گذارده شد .

در دوره دانشجویی بنیانگذاران ( ۳۹ - ۴۲ ) مسائل سیاسی در ایران بصورت حاد و تندی در آمده بود ، بنیانگذاران سازمان که در حول و حوش جبهه ملی فعالیت میکردند ، بعد از تشکیل نهضت آزادی ، در سال ۱۳۴۰ ، بخاطر اعتقادات مذهبی به نهضت آزادی پیوستند تا مبارزات را با دیدی مذهبی - سیاسی ادامه دهند ، ولی در اثر ایجاد جو خفقان و دیکتاتوری که بعد از اعلام طرح " اصلاحات ارضی " توسط محمد رضا پهلوی ، که برنامه ای امریکائی بود ، چرا که امریکا میخواست تا نفوذ سرمایه داری خود را بر ایران حاکم کند ، ولی فتودالیسم با دیدگاه حاکم بر آن که مورد حمایت انگلیس بود ، مانعی در این رابطه بحساب میآمد . لذا امریکا تصمیم گرفت تا با طرح و انجام اصلاحات ارضی ، زمینه را برای ورود سرمایه و ایجاد سرمایه داری وابسته مهیا نماید . بدینخاطر از محمد رضا پهلوی خواسته بود تا طرح " اصلاحات ارضی " را باجرا گذارد . ( ۱ )

محمد رضا پهلوی نیز تحت پوشش طرح " انقلاب سفید " ، " شاه و ملت " ضمن اجرای نظر امپریالیستها ، میخواست هم چنان به خفقان و دیکتاتوری خود ادامه دهد .  
ملیون ایران چه در جنبه ملی و چه در نهضت آزادی ، که با نفوذ بیگانه بر ایران و دیکتاتوری مخالف بودند ، لذا با طرح شعار " اصلاحات ارضی آری ، دیکتاتوری نه " بمقابله و مبارزه پرداختند .

در همین مبارزات بود که بنیانگذاران سازمان ( حنیف نژاد و سعید محسن ) به زندان افتادند . پس از قیام ۱۵ خرداد سال ۴۲ و سرکوب آن توسط رژیم پهلوی که با حمایت امپریالیستها صورت گرفت ، به جمعبندی مسائل سیاسی روز و علل شکست مبارزات گذشته مردم نشستند و باین نتیجه رسیدند که با وجود دیکتاتوری و خفقان حاکم بر کشور ، که کوچکترین فضائی ، برای هیچ نوع فعالیت سیاسی مسالمت آمیز موجود نمیباشد ، باید در دیدگاههای خود در رابطه با شکل مبارزات بر علیه رژیم سلطنتی وابسته به بیگانه تجدید نظر کنند . بدین خاطر با توجه به ضعف تعلیماتی در درون نهضت آزادی که فاقد یک برنامه مدون تعلیماتی ایدئولوژیکی بود ( باید گفت این نقص شامل تمام نیروهای مبارز مسلمان موجود نیز میشد ) ، با توجه باینکه مسئولین نهضت ، هم کار میکردند و هم به کار سیاسی میپرداختند ، این خود باعث شده بود که نتوانند آتطور که باید و شاید است به مسائل روز اع از سیاسی و یا ایدئولوژی ، اجتماعی و تشکیلاتی در درون نهضت و در جامعه پردازند ، باین نتیجه رسیدند که کار سیاسی را باید چون یک حرفه با آن بر خورد کرده و سعی نمایند تا افراد بتوانند تمام وقت بکار سیاسی پردازند . و در ضمن برای هر عمل سیاسی خود دیدگاه اسلامی داشته باشند و دنباله رو نباشند و تا به تبیین ایدئولوژیکی عملی نرسیده اند . از دست زدن بعمل خودداری نمایند ، و تشکیلاتی منسجم و متناسب با شرایط ایجاد نمایند .

لذا با توجه به سختی کار ایدئولوژی اسلامی ، و اینکه کار منسجم و مدونی در رابطه با دیدگاههای اصیل اسلام از قبل وجود نداشت و در دسترس نبود ( نظیر دیدگاههای مارکسیسم ، که بحد وفور و با برداشتهای مختلف ، در دسترس بود ) ، بنیانگذاران سازمان بعد از یک جمعبندی از علل شکست مبارزات گذشته ، باین نتیجه رسیدند .

۱- علت اصلی شکست مبارزات گذشته ، نه در عدم آمادگی توده های مردم ، بلکه در اثر نبودن شرایط ذهنی مناسب ( فقدان رهبری ذیصلاح ) میباشد .

۲- هنگام با شرایط پیچیده شونده مبارزه ، رهبری پیچیدگی لازم را بدست نیاورده است ، لذا اشکال و شیوههای مبارزه متناسب با شرایط اجتماعی نبوده است . در این رابطه

ضرورت بررسی مبارزه مسلحانه را در این مرحله در دستور کار خود قرار میدهند ( با توجه به محاکمه سران نهضت آزادی بعد از ۱۵ خرداد ، که معتقد به مبارزه سیاسی در کادر قانون اساسی بودند ، توسط رژیم دیکتاتوری محمد رضا پهلوی ) .

۳- مبارزات گذشته بطور عمده فاقد سازماندهی و تشکیلات متناسب با شرایط متحول بوده است و هم پای پیچیده شدن شرایط ، پیچیدگی لازم را نیافته است .

۴- مبارزین گذشته ( بطور عمده در سطوح رهبری ) حرفه ای نبوده اند ( یعنی مبارزه بعنوان کار اصلی و حرفه ای خود انتخاب نکرده بودند ) .

۵- با مبارزه به مثابه یک فن که طبعاً دانش خاص خود را دارد بر خورد نشده ، در نتیجه مبارزات فاقد یک استراتژی و خط مشخص بوده است .

۶- مبارزات گذشته مکتبی و ایدئولوژیک ( در گروههای مذهبی ) نبوده است . ( بدین معنی که دیدگاهها و اهداف و استراتژی ... بطور دقیق و مدون ، مشخص نبود ) .

بر اساس این جمعبندی ، سازمان حرکت خویش را از شهریور سال ۱۳۴۴ آغاز میکند . لذا با توجه به ضعف ها ، سعی در از بین بردن آنها و کسب صلاحیت لازم را وجه همت خود قرار میدهند و ضمن تنظیم برنامه ای در رابطه با کار ایدئولوژیکی - سیاسی - استراتژیکی و تشکیلاتی ... به بررسی تاریخ گذشته بویژه از مشروطیت و جنبش مسلحانه آن جهت حفظ دستاورد های انقلاب و مقاومت مسلحانه در برابر استبداد محمد علیشاه و حامیان بیگانه او و نقش " انجمن های ایالتی ولایتی " در این مقاومت های مردمی ، تقسیم ایران در سال ۱۹۰۷ بین روسیه تزاری و انگلیس و نقش انقلاب روسیه ، مبارزات میرزا کوچک خان جنگلی ... خالی شدن صحنه سیاسی ایران از روسیه استعمار گر تزاری و یکه تاز شدن امپریالیسم انگلیس در ایران ، تلاش انگلیس جهت عقد قرار داد ۱۹۱۹ برای تحت تسلط در آوردن سیاسی - اقتصادی ایران که با مقاومت شدید آزادیخواهان مواجه گردید ، در نتیجه دست به کودتای سال ۱۲۹۹ و روی کار آوردن رضا خان آلاشتی زد که بعداً به ( رضا پهلوی ) تغییر نام میدهد . تعدید قرارداد نفت توسط رضا پهلوی ، که بزبان ملت ایران بود به مدت ۶۰ سال ، دوران اختناق رضا پهلوی تا سال ۱۳۲۰ ، عدم مقاومت و از هم پاشی ارتش پوشالی ایران ، که تنها برای سرکوب مردم توسط بیگانه و بخاطر حفظ منافعشان ، با صرف مبالغ کلان از بودجه مردم ایجاد شده بود ، مبارزات مردم از زمان اشغال ایران توسط متفقین ، با اینکه ایران اعلام بیطرفی کرده بود .

برکنار کردن رضا پهلوی توسط انگلیسی ها ، با این استدلال که خودمان آوردیمش ، خودمان هم میبریمش ، و تحمیل پسرش محمد رضا پهلوی بملت ایران ، ( ۲ ) مبارزه برای استیفای حقوق مردم ایران در رابطه با امتیاز نفت ، از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۹ ، ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران برهبری دکتر محمد مصدق ، فرار محمد رضا پهلوی از ایران در ۲۵ مرداد ۳۲ بعد از شکست کودتای نا فرجام بیگانگان و عوامل ارتجاعیشان ، اجرای طرح دوم ، و انجام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که توسط امریکا و انگلیس و ارتجاع حاکم ایران ( دربار . . . و آخوند های وابسته به دربار . . . و توده - نفتی ها ( ۳ ) ) بر گرداندن محمد رضا پهلوی فراری و تحمیل دو باره وی به ملت ایران و حاکمیت امپریالیسم امریکا و تغییر ساختار اقتصادی جامعه از یک جامعه فتودال - بورژوا به سرمایه داری وابسته و کمک در تشدید دیکتاتوری محمد رضا پهلوی . . . مینمایند .

در طی این تحقیقات و جمعبندی به نقش امپریالیسم و عامل داخلی ارتجاع ( سلطنت و فتودالها . . . و نیمه دیگرش آخوند ها با تفکرات قرون وسطائیشان ، که باصطلاح روشنفکران عصر خود بحساب میآمدند ) ، در بشکست کشاندن مبارزات مردم ایران ، جهت بر پائی یک " جامعه شورائی بر پایه قسط " که " انجمن های ایالتی و ولایتی " متمم قانون اساسی مشروطیت ایران ، و کوشش دکتر محمد مصدق در توسعه شوراهای گوناگون در جهت اعمال نظارت دایم مردم بر فعالیتهای قوه مجریه و در همین راه ، برداشتن منع قانونی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان در انجمنهای ده ، دهستان ، بخش . . . شهرستان و زمینه اجرای قانون " انجمن های ایالتی و ولایتی " و بر پائی شورا های ده . . . در این راستا بوده است ، میرسند . چرا که امپریالیسم برای چپاول منابع و مواد خام و فروش کالاهای صنعتی خود ، احتیاج به بازار داشت . لذا هر حرکت استقلال طلبانه و آزادیخواهانه را که منجر به حاکمیت مردم و در نتیجه استقلال و قطع چپاول و غارت منابع معدنی و مواد خام و رشد صنعت در ایران میشد . به مخالفت برخاسته و بوسیله عوامل ارتجاع سر سپرده داخلی سرکوب و در نطفه خفه میکردند . بنابراین بزرگترین مانع و سد راه را امپریالیسم ، بویژه امریکا و انگلیس و پادوی آنها صهیونیستها ، بعنوان عوامل خارج و سلطنت . . . و قشری از روشنفکران و آخوند های ارتجاعی ، یعنی مفلول کنندگان توده مردم ، با تحریف اسلام و تبلیغ تفکرات ارتجاعی و توجیه سلطنت که حافظ منافعشان بود ، بجای اسلام راستین . . . به مردم را ، عوامل داخلی ، دانستند .

" مختصری در باره دیدگاه مجاهدین خلق ایران در رابطه با " جامعه توحیدی شورائی قسط "

لازم به توضیح است که مجاهدین در بررسی‌ها و تحقیقات خود باین نتیجه رسیدند که جامعه ای که اسلام پیشنهاد میکند و معیار می‌باشد و باید برای رسیدن بدان تلاش نمود، جامعه‌ای است توحیدی و شورائی که بر پایه قسط، بنا و ایجاد شده باشد. که با جامعه مورد نظر مارکسیستها، که معتقد بیک "جامعه بی طبقه با دیکتاتوری پرولتاریا" هستند، متفاوت است (مجاهدین معتقدند، پایه فلسفی ماتریالیستی مارکسیسم، از مهمترین موانع ایجاد جامعه بی طبقه می‌باشد، و بفرض بر پائی آن نمیتواند دوام آورد که فعلا جای بحث آن در اینجا نمیباشد. و هم چنین با تمام طیف جوامعی ای که بر سیستم لیبرالیسم استوار است، که معتقد بیک جامعه آزاد، با حاکمیت آرای اکثریت مردم، یا حتی جامعه شورائی (نظیر حکومت فدرال آلمان یا سیستم حکومتی کشور سوئیس) یا جامعه حقوق بشری... تفاوت دارد.

مجاهدین ضمن اینکه سیستم‌های حکومتی فوق را بطور کلی و در مجموع رد نمی‌نمایند، ولی مورد نظرشان نیست، چون تمام این سیستم‌های حکومتی، در ابعادی دارای نقص بوده و کامل نمی‌باشد و هم آهنگی با کل هستی ندارد، بعبارت دیگر سیستمهای مذکور هر کدام بخشی از آنچه که اسلام پیشنهاد میکند را، دارا می‌باشند.

در رابطه با نمونه حکومتی مارکسیستها، غیر از اینکه اسلام با هر نوع دیکتاتوری مخالف است، چون اعتقاد و پذیرش هر تفکر و اندیشه‌ای، اگر از روی رضا و رغبت و با آگاهی و داوطلبانه صورت نگیرد، حتما در دراز مدت بضد خود تبدیل شده و به "بیگانگی" انسان از خود به اشکال مختلف منجر شده و با مخالفتها و کارشکنی‌های گوناگونی از جانب مردم روبرو خواهد گردید، از طرف دیگر هیچ تفکر و اعتقادی را نمیتوان با حذف فیزیکی، یا فشار و زور از بین برد، پروردگار درقرآن میفرماید "ان اله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم" = همانا خدا تغییر ندهد وضع قومی را، مگر دگرگون سازند آنچه که در خود آنانست.

رعد/۱۱). کشور "اتحاد جماهیر شوروی سابق و اقمارش را میتوان بعنوان شاهد مثال، یاد آور شد. در اینجا لازم است بطور خیلی فشرده به علل مطالعه مارکسیسم توسط بنیانگذاران سازمان به پردازیم، هم چنین انتقادی که بدوستان مارکسیست ایرانی، که هم چنان به مبارزه برای ایجاد جامعه‌ای عاری از استثمار و بی طبقه و آزاد ادامه میدهند، وارد است، مطرح کنیم. (۴)

درکشورهائی با سیستم لیبرالی، که میتوان نمونه‌های آنرا در امریکا و کانادا و بیشتر کشورهای اروپائی (غیر از آلمان که سیستم حاکم بر آن چون فدرالی است، تا حدودی با کشورهای دیگر اروپائی فرق دارد یا کشور سوئیس بهم چنین) دید، که این کشورها

سیستم اداره حکومتیشان بر پایه آرای اکثریت و اقلیت است. چنین سیستمی نواقصی دارد، که یکی از مهمترین آن اینستکه، در اکثر قریب باتفاق این کشورها، تعداد زیادی از مردم از شرکت در انتخابات خودداری میکنند (گاهی تعداد این افراد بیش از ۵۰ درصد واجدین رأی دهندگان را شامل میشود)، بعد برنده فقط با اکثریت آرا حاصله، حاکمیت را بدست میگیرد، که بعضا تنها با تفاوت، چند درصد بیشتر از آرا رقیب میباشد، بعبارت دیگر میتوان گفت حاکمیت در چنین سیستمهایی تنها نماینده اقلیتی بیش نیست که برای اکثریت تصمیم میگیرد. یا فرض را بر این پایه بگذاریم که مردم کشوری صد در صد در انتخابات شرکت کنند، برنده با تفاوت آرا مثلا ۵۳ به ۴۷ به پیروزی دست یافت، تکلیف ۴۷ در صد مخالف چیست؟ آیا باید بخاطر تنها ۳ درصد اختلاف رأی تابع اکثریت ۵۳ درصدی شود؟ چرا؟ آیا این مسئله یک ناهماهنگی در درون جامعه بوجود نمی آورد؟ و باعث شکاف و اختلاف نمیشود...؟ مسئله هم آهنکی و وحدت و یک پارچگی چه میشود...؟ سهمتر از این، تفاوت طبقاتی و انواع و اقسام تبعیضها و تمایزات اقتصادی... است، که در این نوع جوامع آنقدر عیان است که احتیاجی به شرح ندارد. کشور آلمان، که فدراتیو میباشد و سوئیس که سیستم خاص خود را دارد، لذا نواقص آنها بلحاظ شرکت مردم در امور کمتر از دیگر کشورها با سیستم اداری لیبرالی میباشد ولی از جنبه اختلاف طبقاتی و وجود تبعیضها، چندان تفاوتی با سایر کشورها دیگر لیبرال ندارد. حقوق بشریها که اصولا کاری به تفاوت و اختلاف طبقاتی ندارند و در ضمن نه تنها ضمانت اجرائی نداشته، تجربه نشان میدهد بیشتر وسیله ای شده در دست کشورهای چپاولگر دمکرات امپریالیسم، جهت جلوگیری از تخطی حکام ارتجاعی، فاسد، مستبد کشورهاى مورد چپاولشان که وابسته بدانان است.

با توجه به نواقصی که سهمترینش را بعنوان نمونه در بالا یاد آور شدیم، مجاهدین به سیستمی که از دیدگاه اسلامیشان نشأت گرفته یعنی "جامعه توحیدی شورائی قسط" معتقدند که عیوب مذکور را دارا نمیشاید و برای برپائی آن با تمام توان تلاش کرده و خواهند کرد، تا جامعه ای توحیدی با سیستم شورائی بر پایه قسط و برادری به وجود آید و آورند، تا در آن "جمهور" مردم خود تصمیم گرفته (در شوراها) و باجرا در آورند، بنابراین تنها مردمند که "فصل الخطاب" را بیان کرده و میکنند.



حال به چند آیه از قرآن که چنین سیستمی را سفارش نموده اشاره میکنیم. " لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس و ليعلم اله من ينصره و رسله بالغيب ان اله قوى عزيز = همانا فرستادیم پیامبران خویش را با نشانیها و فرستادیم با ایشان کتاب و ترازو را تا قیام کنند مردم به قسط ، و فرستادیم آهن را ، در آن نیروئی سخت و سود هائی برای مردم است ، تا بدانند خدا چه کسی یاری میکند او و فرستادگانش را به نهان ( بر پائی جامعه قسط ) ، بدرستی که خداوند قوى عزیز است . " حدید / ۲۵

" ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاعبدون ، و تقطعوا امرهم بینهم کل الینا راجعون = همانا این است ملت شما ملتى واحد ( یگانه ) و منم پروردگار شما ، و پخش کردند ( بطور شورائی - امرهم شورى بینهم . شوری / ۳۸ ) کار های خویش را میان خویش ، هر کدامند ( هر شورائی ) بسوی ما باز گردندگان " انبیا / ۹۲ و ۹۳

" یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا انى بما تعملون علیم - و ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاتقون - فقطعوا امرهم بینهم زیرا کل حزب بما لدیم فرحون = ای پیامبران بخورید از پاکیزه ها و بکنید کار های شایسته ( قسط ) همانا منم بدانچه میکنید دانا - پس پخش کردند ( بطور شورائی ) کار های خود را میان خویش بر پایه زیرا ( زبور : اسمی است برای کتابی که محتوایش بحکمت های عقلانی محصور باشد بدون اینکه احکام شرعی داشته باشد . مثل صحیفه سجادیه که به امام علی ( ع ) منسوب است که چون احکام شرعی در آن نیست آنرا زبور آل محمد نامیده اند . حکمت : بحق رسیدن با علم و عقل ) هر حزبی ( دسته ، وحدت عقیده و هدف در آن ملحوظ است ) بدانچه نزد ایشان است شادمانند .  $\frac{۱۳}{۳۳۰}$  قسط : " بهره و نصیب عادلانه است ، مثل نصف و نصفه : رعایت عدالت و انصاف ورزیدن ، پایه و اساس قسط عدل است . عدل : همتا ، یکسان ، وسط راه ، دو چیز هم وزن ، قضاوت بیطرفانه و بدون تمایل و انحراف بیک سو ، " العدل یضع الامور مواضعها . . . و العدل سانس عام = دادگری چیز ها را بجای خود میگذارد . . . و عدل نگهدارنده همگان است . " ( علی ( ع ) کلام / ۴۲۹ نهج البلاغه فیض ) .

" ظلم : قرار گرفتن چیزی در غیر از جائی که مخصوص به اوست یا به نقصان و کمی و یا زیادتی و فزونی و یا به عدول ، و انحراف از زمان و مکان آن . پروردگار در نفی " ظلم " و اثبات " قسط " از مردم " الناس " یاری " من ینصره " خواسته است .

" ليقوم الناس بالقسط . . . ليعلم اله من ينصره و رسله = تا قيام کنند مردم به قسط . . . تا بداند خدا که یاری کند او و فرستادگانش را / حدید ۲۵ - اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا . . . لينصرون اله من ينصره = به آنان که مورد ظلم قرار گرفته اند اجازه کار زار ( جنگ ) داده شده . . . خداوند یاری کند کسانی که او را یاری کنند . / حج ۳۹ و ۴۰ .

بنا بر این مردم از مواهب و نصیبی که برایشان بر پایه " عدل " ، در کل هستی ( که خود بر اساس " قسط " است . " و السماء رفعها و وضع الميزان ، الا تطفوا في الميزان ، و اقيموا الوزن بالقسط و لا تخسروا الميزان = و آسمان را بر افراشت بر نظمی دقیق ( قانونمند ) ، سر کشی نکنید در این نظم ، و بپایدارید سنجش را به قسط [ بهره و نصیب هر چیز را بر پایه عدل محاسبه نمائید ] و خسروانی [ کم یا زیادی . . . ] در این سنجش بوجود نیاورید . ) ، وجود دارد ، میتوانند و باید بهره مند شوند ، تا بتوانند در جهت هرچه بارور تر کردن و شکوفائی خلاقیت های خویش ، استفاده نمایند و استعدادات خود را بظهور رسانده و " رشد " داده و تکاملتر نمایند .

" در قرآن اقامه قسط ، اولین منظور و هدف اجتماعی رسالت همه رسل سی نمایاند . " و لکل امه رسول فاذا جا رسولهم قضی بينهم بالقسط و هم لا يظلمون / یونس ۴۷ = و هر ملتی را پیامبری است که هر گاه بپاید پیامبر آنان ، داوری شود میان آنان به قسط و ستم نمیشوند " و سوره حدید آیه ۲۵ = رسولان را ما با براهین روشنگر فرستادیم و با آنان کتاب " اصول و احکام و مسئولیتها " و میزان " معیار های تشخیص حق و باطل " نازل کردیم تا مردم به قسط قیام کنند . که نتیجه غائی ارسال رسل و بینات و کتاب و میزان ، قیام خود مردم برای اجرای قسط است : رساندن و رسیدن همه مردم به آن چه در زندگی و اجتماع سهیم هستند ، به فراخور استعداد ها و مواهب طبیعی و روحی و اکتسابی ، تا جلوی استعداد ها باز شود و موانع در میان نباشد و هر که سهم خود را در یابد و فرد و گروهی بیش از استعداد و عمل ، از بهره های خلقت و فرآورده ها نبرند و از دیگران بهره گیری نکنند و هر کس به مقیاس استعداد و ذوق های ذاتی و اکتسابی در جای خود قرار گیرد و از حقی که دارد بهره مند شود . . . . . "

" خط مشی مجاهدین برای بر پائی و استقرار جامعه توحیدی شورائی قسط "

چه در اسلام و یا دیگر ادیان بپیچوجه جنگ و کشور گشائی نه تنها مورد نظر نبوده و نیست بلکه بشدت مورد رد و منع قرار گرفته است ، همانطور که قبلا یاد آور شدیم . اعتقاد و پذیرش یک ایدئولوژی باید با آگاهی ، داوطلبانه ( قلبی ) و آزادانه باشد نه با زور یا تهدید .

... برخوردار پیامبران از نوح (ص) و حضرت ابراهیم، موسی، عیسی بن مریم ... و حضرت محمد که درود بر آنان باد، تماما از روش تبلیغ استفاده میکردند، با اینکه از جانب ستمگران و چپاول کنندگان ... اموال مردم، به سنگسار و سوزاندن در آتش، قطع دست و پا و گردن و یا کشیدن به صلیب ... تهدید و یا باجرا گذارده میشد.

پروردگار در سوره آل عمران آیه ۲۱ اشاره ای خیلی فشرده بدین مسئله میفرماید: "ان الذین یکفرون بایات اله و یقتلون النبین بغير حق و یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس، فبشرهم بعذاب الیم = آنان که آیات خدا را انکار میکنند و پیامبران را به ناحق میکشند و منادیان به قسط را که از میان مردم بر خاسته اند به قتل میرسانند، آنان را عذابی دردناک خبر بده."

ولی پیامبران در طول تاریخ با اتکاب سفارش پروردگار به پیامبر در سوره نحل / ۱۲۵ تا ۱۲۷ عمل کرده و "ملت ابراهیم" نیز، باید بدان عمل نمایند "ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن، ان ربک هو اعلم بمن ضل سبیله و هو اعلم بالمهتدین، و ان عاقبتهم فمأقباو بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین و اصبر و ما صبرک الا بتاله و لا تحزن علیهم و لا تک فی ضیق مما یمکرون = بخوان بسوی راه پروردگار خویش با حکمت و پند نیکو و با ایشان مباحثه کن بدانچه آن است نیکو تر، همانا پروردگار دانا تر است بدانکه دور (پرت) شده است از راه او و او است دانا تر به هدایت شدگان. و اگر مجازات میکنید، پس بمانند آنچه، شما مجازات شده اید، مجازات کنید، و اگر بردباری گزینید همانا آن بهتر است برای برد باران، و صبر کن و نیست صبرت جز بخدا و اندوهگین نباش بر ایشان و نباش در تنگنایی از آنچه نیرنگ کنند." (برخورد پیامبر با دشمنان حربی مسلمانان، بعد از فتح مکه و عفو آنان، یک نمونه از عمل بدین سفارش پروردگار میباشد. هم چنین مباحثه علی (ع) و جنگ سپس عفو خوارج باقیمانده بعد از جنگ و شرکت کنندگان در جنگ جعل بر علیه حکومت علی (ع) از جانب آن حضرت ... نمونه های دیگری است که میتوان از بسیاری نمونه های دیگر بدان اشاره نمود.

پیامبر اسلام با اینکه از روش گذشتگان استفاده کرده و به تبلیغ مبادرت نمود، ولی اشراف قریش غیر از اینکه چند سال انواع و اقسام آزار و اذیتها و توهین ها را نسبت به پیامبر و پیروان اندکش روا داشتند و آنان را به مدت سه سال در "شعب ابوطالب" در دره ای نزدیک مکه به محاصره در آوردند و هر گونه ارتباط و کمک بآنها ... را تحریم (بایکوت) نمودند، چون به نتیجه نرسیدند تصمیم به کشتن پیامبر گرفتند، که پیامبر پس از آگاهی از

توطئه آنان، شبانه بطور مخفیانه بعد از بجا گذاردن علی (ع) در جای خود با ابوبکر از مکه خارج و پس از مدت کوتاهی پنهان شدن در غار "ثور" در جنوب مکه، وقتی چپاولگران قریش از تجسس و یافتن پیامبر مأیوس شدند، پیامبر و ابوبکر توانستند به مدینه مهاجرت نمایند. حال توجه شما را به چند آیه در رابطه با عدم فشار و تهدید در مورد تبلیغ دین و پذیرش یا عدم پذیرش آن از جانب مردم جلب مینمائیم. "لا اکراه فی دین قد تبین الرشد من الغی = نیست اکراهی در وا داشتن کسی در دین، چرا که آشکار شد رشد از گمراهی. بقره / ۲۵۶"، قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر = بگو حق از پروردگار شما است پس هر کس خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود. کهف / ۲۹". "قل یا ایها الکافرون، لا اعبد ما تعبدون، ولا انتم عابدون ما اعبد... لکم دینکم ولی دین = بگو ای گروه کافران، نه پرستم آنچه میپرستید، و نه شما پرستندگانید آنچه را پرستم... شما راست دینتان و مراست دینم. کافرون / آتا ۳ و ۶". "و کذبوک فقل لی عملی و لکم عملکم انتم بریون مما اعمل و انا برئ مما تعلمون = (پیامبر) و اگر تکذیبیت نمودند، بگو مراست کردارم و شماراست کردار شما، بیزارید از آنچه من میکنم و بیزارم از آنچه شما میکنید. یونس / ۴۱".

" و ان تدعوهم الی الهدی لا یسمعوا و تریمهم ینظرون الیک و هم لا یمصرون - خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین = و اگر دعوتشان کنی بسوی هدایت، نشنوند و بینیشان مینگردند بسوی تو و لیکن نمی بینند - پیشه کن گذشت را و بخوانشان به نیکی و روی گردان از نادانان / اعراف ۱۹۸ و ۱۹۹ .

طبق اسناد و مدارک تاریخی موجود، وقتی پیامبر اسلام مبلغینی را با پیامی مبنی بر دعوت به پرستش خدای یگانه و برابری و برادری و آزادی انسانها... به حبشه، ایران و روم فرستاد، بر خلاف برخورد خوب نجاشی پادشاه حبشه با مبلغین و مهاجرین و پذیرائی از آنها و سکونت در حبشه... امپراطور روم و پادشاه ایران، یکی با کشتن قاصدان و دیگری با لشکر کشی بر علیه مردم تازه مسلمان، اقدام نمودند، تا بتوانند همچنان به نظام طبقاتی و ظلم و ستمی که بر جامعه خود حاکم کرده و مانع رشد و تعالی توده مردم شده بودند، ادامه دهند و نگذارند صدای آزادی، برابری و برادری و عدالت اجتماعی پیامبر اسلام بگوش، مردم این کشورها برسد، تا مظلومین تحت ستم خود برای برپائی قسط و رشد...، که پیامبر منادی آن بود قیام کنند...

همانطور که متذکر شدیم ، درست است که اسلام جنگ و کشور گشائی ، یا کار برد زور و تهدید چه فردی و چه جمعی را برای تبلیغ اسلام و اعتقادات برابری و برادری و رشد و برپائی "جامعه توحیدی شورائی قسط" ، منع نموده و با کاربرد آن در هر شکلش مخالفت نموده ، ولی به مسلمانان سفارش کرده ، باید با تمام امکانات اعم از مالی و جانی به دفاع در مقابل تهاجمات حکومتیائی که بدانان حمله کرده تا نظام چپاولگرانه و تبعیض آمیز خود را بر آنها تحمیل نمایند ، به مقابله و جنگ بپردازند و نبایستی در این راه از هیچ گذشت و فداکاری دریغ نمایند . حتی سفارش شده برای اینکه دشمنان خیال حمله بشما را از خود دور نمایند ، بشدت به تسلیح و آمادگی خود بپردازید ، تا دشمنان ، با مشاهده توان و آمادگی در بین شما ، تصور جنگ و حمله را در سر نپرورند .

هم چنین سفارش شده در صورتیکه به مسلمانان حمله و جنگ شد ، وقتی مهاجم دست از جنگ کشید و پیشنهاد صلح و آشتی نمود ، پیشنهاد صلح را به پذیرید و از در آشتی در آید و با آنان به قسط رفتار نمائید .

حال به چند آیه از قرآن که موارد بالا را سفارش و تصریح نموده ، توجه کنید . " واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو اله وعدوکم و آخرین من دونهم لا تعلمونهم اله یعلمهم و . . . و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی اله = و آماده کنید برای ایشان هر چه میتوانید از نیرو و از اسبان بسته ، که بترسانید بدان دشمن خدا و دشمن خویش را ، و دیگران را از غیر ایشان که ندانید شان ، خدا داند شان . . . و اگر بصلح گرائیدند ، پس بدان گرای و توکل کن بر خدا . انفال / ۶۰ و ۶۱ " . " و لا یزالون یقاتلونکم حتی یردواکم عن دینکم ان استطاعوا = و پیوسته همی جنگ کنند با شما تا باز گردانند شما را از کیشتان اگر بتوانند . بقره / ۲۱۷ " . " و قاتلوا المشرکین کافه کما یقاتلونکم کافه = همان گونه که مشرکان همگی به جنگ شما بر می خیزند ، شما هم همگی به جنگشان بر خیزید . توبه / ۳۶ " . " و قاتلوا فی سبیل اله الذین یقاتلونکم و لا تعدوا ان اله لا یحب المعتدین . . . و لا تقاتلوه عند المسجد الحرام حتی یقاتلوه فیہ ، فان قاتلوه فقاتلوه کذلک جزاء الکافرین ، فان انتهبوا فان اله غفور رحیم = و پیکار کنید در راه خدا با آنانی که با شما پیکار میکنند . و تجاوز نکنید که خدا دوست ندارد تجاوز گران را . . . و پیکارشان نکنید نزد مسجد حرام ، تا پیکارتان کنند پس اگر کشند شما را بکشید ایشانرا چنین است کیفر کافران ، و اگر دست کشیدند ، پس خدا است آمرزنده سهربان . بقره / ۱۹۰ تا ۱۹۲ " .

” و الذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوه و امرهم شوری بینهم و مما رزقنا هم ینفقون ، و الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون ، و جزاؤا سیئه سیئه مثلها فمن عفا و اصلح فاجره علی اله انه لا یحب الظالمین = و آنانکه ( دعوت ) را پذیرفتند برای پروردگار خود و پیا داشتند نماز را و در کارهایشان مشورت میکنند میان خود و از آنچه روزیشان دادیم ببخشند و آنان که هر گاه رسدشان ستم به دفاع بر میخیزند ، و کیفر بدی ، بدی است مانندش و آنکه در گذرد و بشایستگی رفتار کنند پس پاداش او بر خداست همانا او دوست ندارد ستمگران را . شوری / ۳۸ تا ۴۰ “ .

انما ینبیکم اله عن الذین قاتلکم فی الدین و اخرجکم من دیارکم و ظاهرهوا علی اخراجکم ان تولوهم و من یتولم فاولئک هم الظالمون = جز این نیست که ، خدا باز میدارد شما را ، از آنانکه پیکار کردند با شما در دین ، و برون راندند شما را از خانه های خویش و پشتیبانی کردند بر برون راندن شما ، که دوستی با آنان کنید . و آنکه دوستشان دارد همانا آنانند ستمکاران . ممتحنه / ۹

پروردگار در آیه ۸ سوره ممتحنه میفرماید ” باز ندارد شما را خدا از آنانکه جنگ با شما نکردند در دین و بیرون نراندند شما را از خانه هایشان ، که نیکی کنید با آنان و از در دادگری ( تقسطوا ) با آنان در آئید ، همانا خدا دوست دارد دادگران را (المقسطین ) = لا ینبیکم اله عن الذین لم یقاتلکم فی الدین و لم یخرجکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ، ان اله یحب المقسطین . “ .

در آیات بالا که در باره عدم جنگ ، و ایجاد آمادگی برای مقابله با دشمن ، و دفاع در برابر حمله دشمن ، آنهم تا زمانیکه دشمن دست از تجاوزش بکشد ، و سفارش صلح با متجاوز ، زمانیکه پیشنهاد صلح میکند ، و داشتن رابطه بر پایه قسط و نیکی کردن با کسانی که اعتقادات مسلمانان را قبول ندارند ولی نه با مسلمانان میچنگند و نه آنان را از خانه هایشان بیرون و نه دشمنانشان را در بیرون کردنشان از خانه های آنها یاری میکنند . را مشاهده کردید ، حال توجه شما را به آیاتی در رابطه با تکلیف افرادی که در زیر بار ظلم و ستم میباشند ، و اینکه چه باید بکنند ، جلب میکنیم .

پروردگار اجازه داده به بندگان ، اگر بدانان ظلم میشود ، بر علیه ظالم پیا خیزند و بجنگند . و یا اگر کسانی در زیر بار ظلم و ستم بودند و در خواست کمک نمودند تا آنها را در رهائی از زیر بار ستم کمک کنند ، وظیفه مسلمانان مومن است که با تمام امکانات به یاری آنها بشتابند ، تا مظلوم را از دست ظالم نجات دهند . ” اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان اله

علی نصر هم لقدیر ، الذین اخرجوا من دیار هم بغير حق الا ان یقولوا ربنا اله . . . و لینصرن  
اله من ینصره ان اله لقوی عزیز = اجازه داده شد بدانانکه ظلم میشود پیکار کنند . همانا  
خداست بر یاری آنان توانا ، آنانکه برون رانده شدند از خانه های خود بناحق ، جز آنکه  
میگفتند پروردگار ما خداست . . . و البته یاری کند خدا هر که را یاریش کند همانا خداست  
توانای عزیز . / حج ۳۹ و ۴۰ .

” و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس و العین بالعین و الانف بالانف و الاذن بالاذن و  
السن بالسن و الجروح قصاص فمن تصدق به فهو كفارة له و من لم یحکم بما انزل اله فالتک هم  
الظالمون = و نوشتیم بر ایشان جان برابر جان و چشم برابر چشم و بینی برابر بینی و گوش  
برابر گوش و دندان برابر دندان و زخمها برابر ، اما هر کس قصاص را ببخشد ، کفاره ای  
برای ( گناهان ) اوست ، و آنکه حکم نکند بدانچه خدا فرستاده است آنانند ستمگران / مائده  
۴۵ .

” و مالکم لا تقاتلون فی سبیل اله و المستضعفین من الرجال و النساء و ولدان ، الذین یقولون  
ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک نصیرا  
= چیست شما را که پیکار نمیکنید در راه خدا و ناتوانان از مردان و زنان و کودکانی که  
گویند پروردگارا برون کن ما را از این شهریکه ستمگرند مردمش و قرار ده برای ما از نزد  
خود سر پرستی و قرار ده برای ما در نزد خود یآوری . نسا / ۷۵ “ .

لازم است متذکر شویم تنها کار مستضعفین به دعا و خواستار کمک و یاری از پروردگار  
خلاصه نمیشود ، خداوند اقداماتی که افراد زیر بار ستم باید انجام دهند مشخص کرده که اگر  
انجام ندهند ، آنها نیز مسئول و پاسخگو خواهند بود هم چون ظالمان .

ان الذین توفیهم الملتکه ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا  
الم تکن ارض اله واسعة فتهاجروا فیها فاولئک ماویهم جهنم و ساءت مصیرا الا المستضعفین  
من الرجال و النساء و الولدان لا یستطیعون حيلة و لا یهدون سبیلا ، فاولئک عسی اله ان یعفو  
عنهم و کان اله عفوا غفورا = همانا آنانکه دریابندشان فرشتگان ، ستم کنندگان بر خویشتن ،  
گویند در چه ( وضعی ) بودید؟ گویند بودیم از مستضعفین ( ناتوانانی ) در زمین ، گویند آیا  
نبود زمین خدا پهناور تا هجرت کنید در آن؟ آنان جایگاهشان دوزخست و چه بد  
بازگشتگاهی است .

مگر ناتوانان از مردان و زنان و کودکانی که نه چاره توانند و نه راه بجائی برند که اینان را  
امید است خدا در گذرد از ایشان و خداست بخشنده آمرزگار. آیه ۹۷ تا ۹۹ سوره نسا . . . ) .

لذا بنیانگذاران سازمان ، بعد از بررسیها و تحقیقات زیاد باین نتیجه رسیدند . برای ایجاد یک جامعه " توحیدی شورائی قسط " و استقلال و آزادی و حاکمیت جمهور مردم باید :  
- به مطالعه دقیق و عمیق قرآن بپردازند و به زدودن زنگار قرون از چهره اسلام ، جهت آشکار و عیان شدن ، دیدگاهها و درخشش و تلتلوی اهداف واقعی آن برای توده مردم ، اقدام نمایند .

- هدف استراتژیک مرحله اول ، تربیت مستولین همه جانبه ( عناصرریکه بتوانند در آینده رهبری مبارزه را عهده دار شوند ) تعیین شد ، یعنی جبران یکی از ضعفهای اصلی مبارزات گذشته .

- دشمن اصلی ( سد اصلی راه تکامل در مرحله کنونی ) را امپریالیزم جهانی بسرکردگی امپریالیزم امریکا مشخص کردند ، با ویژگیهای زیر :  
الف : امپریالیسم ، خوی جهانخواهی دارد .

ب : هیچ رابطه انسانی بین امپریالیسم و خلقهای تحت سلطه وجود ندارد ، هر چه هست یا اسارت است یا نبرد آزادیبخش .

ج : امپریالیسم ضربه پذیر است ، چه از درون و چه از بیرون ( خانه امپریالیسم چون خانه عنکبوت سست و بی بنیان است ) ، ( تجربه پیروزی انقلاب الجزایر و مبارزات قهرمانانه خلق ویتنام ، سایر انقلابات در دیگر کشور های جهان . . . این دستاورد را تأیید میکرد . )

- دشمن عمده ارتجاع داخلی است ، که یار و همکار امپریالیستها و صهیونیستها میباشد ( اعم از رژیم سلطنتی ، دربار و ارتش . . . سرمایه داری وابسته و ته مانده فئودالها ، و نیمه دیگرش آخوندهای مرتجع با تفکرات قرون وسطائی . )

لذا بنیانگذاران با توجه به دستاورد های تحقیقی خود از کل مبارزات گذشته و تدوین محور های حرکت ، شروع به مطالعه و زنگار زدائی از چهره تابناک اسلام راستین ، که طی قرون متمادی آنرا پوشانده بود ، نمودند ، و به تدوین ایدئولوژی اصیل و واقعی اسلام اقدام نمودند ، که از فعالیتهای عمده و بسیار مشکل سازمان بود .

در رابطه با مطالعات ایدئولوژی ، قرآن در درجه اول و نهج البلاغه همراه آن قرار داشت ، که مورد بحث و تفسیر و مذاقه قرار میگرفت ، باید یاد آور شد که بیشترین وقت و انرژی بنیانگذاران ، صرف مطالعه و تدوین ایدئولوژی سازمان میشد . لذا " مطالب و برداشتها ، محصول و چکیده ۱۴ سال بر خورد مستمر سازمان با قرآن و نهج البلاغه ، و فرهنگ اصیل و واقعی اسلام و قرآن میباشد . آن هم نه بر خوردی صرفاً نظری و تئوریک . بلکه برخوردی



همگام و هماهنگ با عمل انقلابی، و شرکت فعال در تحولات اجتماعی و سیاسی، ... سازمان مجاهدین از آغاز فعالیت مکتبی - انقلابی خود، با چنین دیدگاهی به مطالعه قرآن و نهج البلاغه پرداخت. دیدگاهی که بر اساس آن قرآن به مثابه یک کتاب راهنمای عمل، در امر مبارزه مکتبی - اسلامی که سازمان آغاز گر آن بود، مورد استفاده و بهره برداری قرار میگرفت. ... بنیانگذاران بخوبی دریافته بودند، که تبدیل شدن قرآن به وسیله ای برای تبرک و تیمن (و محفوظ ماندن از بلایا و حوادث ناگهانی) (۵) و آرزو روح مردگان (که طبعاً هرگونه نزدیکی و رهنمود گرفتن عینی و عملی از آن را امکان نا پذیر میسازد)، از طریق استثمار گران، و کسانی که نمیخواسته اند واقعیت قرآن آشکار شود، در ذهنیت و تفکرات ما وارد شده است. آنها بخوبی به این پیام قرآنی باور داشتند که ...: "هدی للمتقین".

همزمان به خصوصیات بد فرد انتقاد شده و تلاش میکردند تا خصوصیات بد خود را آگاهانه تصحیح و رفع نمایند. در ضمن بخاطر وجود شرایط اختناق شدید و حاکمیت ساواک (دست ساخت صهیونیستها) بر جامعه، رعایت مسائل امنیتی یکی از مهمترین مواردی بود که بشدت مورد توجه قرار داشت و عضوگیری مخفی، پس از شناخت کامل و تحقیقات لازم، صورت میگرفت، تا مانع از ضربه خوردن سازمان توسط ساواک شود.

- اساسی ترین کار مرحله اول حرکت سازمان، تربیت کادر های همه جانبه بود، کادر هایی که از عهده حل مسائل پیچیده مبارزه بر آمده و بتوانند مبارزه ای مستمر را تا پیروزی نهائی ادامه دهند.

#### آموزشهای تئوریک

آموزشهای تئوریک در درون سازمان بطور کلی چهار زمینه اصلی را شامل میشد:

۱ - آموزشهای ایدئولوژیک برای هماهنگی و انطباق فرد با معیار ها و اصول ایدئولوژیک سازمان و احراز وحدت ایدئولوژیک.

۲ - آموزشهای سیاسی - اجتماعی. برای آشنائی با علم مبارزه، تجربیات انقلابات دیگر کشور ها. آشنائی با مواضع سیاسی - استراتژیک سازمان و هم چنین پیدا کردن توان تحلیل مسائل سیاسی در جهت اتخاذ تاکتیکهای متناسب برای برخورد با مانور های مختلف رژیم و اربابانش.

۳ - آموزشهای اقتصادی و نحوه بر خورد با آنها، بررسی نظامات اقتصادی مختلف، آشنائی با مسائل اقتصادی موجود جامعه و داشتن الگویی از مسائل اقتصادی جامعه، مورد نظر بود.

۴ - آموزشهای تشکیلاتی - امنیتی ، برای آشنائی فرد با تشکیلات و اصول حاکم بر آن ، شیوه حل تضاد ها و تعارضات درون سازمانی ، بر خورد و حل تضاد فرد و سیستم . . . و آشنائی و اجرای ضوابط امنیتی و نیفتادن در تور پلیس رژیم .

ب : آموزشهای خصلتی ( خود سازی ) و کسب صلاحیت های عملی : بدو دسته تقسیم میشود .

۱ - آموزشهای تئوریک در جهت بر خورد با مسائل و خصلت های غیر انقلابی ، آشنائی

افراد با مشکلات و سختی های مبارزه و ایجاد زمینه های مناسب ذهنی برای افراد تا نا

همانگی های آنها با کل سیستم و مناسبات تشکیلاتی حتی الامکان از بین برده و وحدت و

انطباقی بالنسبه کامل ایجاد نماید ، جامعه گردی ( رفتن به محله های فقیر نشین تهران ، بویژه

کود های جنوب تهران ) ، کوهنوردی . ورزش ، کارگری و گرفتن روزه های مستحبی و

تنبیهی بخاطر اشتباهات ارتکابی ، و انتقاد از خود و از طرف دیگر مطالعه داستانها و رمانهای

انقلابی ، تجربیات انقلابات سایر کشور های جهان . . . زمینه مساعدی برای رشد فرد بود .

۲ - آموزشهای عملی ، در جهت کسب روحیه عملی - انقلابی و کسب صلاحیت های عملی

و تکنیکی . برنامه کوهنوردی + آمادگیهای بدنی ( شنا ، ژیمناستیک و . . . ) ، کار در محلات

جنوب شهر . . . از طرف دیگر هدف از آموزش های عملی . پیدا کردن مهارت های تکنیکی از

قبیل : آموزش رانندگی ( وسائط نقلیه مختلف و کمکهای اولیه . . . و آشنائی با انواع و اقسام

فنون بود . تشکیل خانه های جمعی برای برخورد فعالتر با مسائل خصلتی افراد و ایجاد روحیه

و انضباط تشکیلاتی .

بعد از تدوین و تنظیم برنامه ها و جزواتی در باره ایدئولوژی ، سیاسی - استراتژیکی ،

اقتصادی ، اجتماعی ، تشکیلاتی . . . ( لازم است یاد آور شویم ، در این رابطه حدود ۳۰۰۰ جلد

کتاب مختلف مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار گرفته ، و برای مطالعه سطوح سازمانی خلاصه

برداری شده بود ) ، عضو گیری افراد که بیشتر از میان دانشجویان و فارغ التحصیلان مسلمان

دانشگاهها صورت میگرفت ، سرعت بسیاری گرفت و با فشرده کردن برنامه های آموزشی که

بین ۲ و نیم تا ۳ سال بطول میانجامید ، به کمتر از ۲ سال تقلیل پیدا کرد .

تا شهریور سال ۱۳۵۰ که سازمان توسط یک توده ای که در کار اسلحه نیز بود ، لو رفت .

در زمانیکه اعضای سازمان احتیاج به سلاح داشته و بدنبال تهیه آن بودند ، ضمن بر خورد با

" شاهمراد دلفانی " که اعلام آمادگی برای تهیه سلاح برای سازمان کرده بود ، تماس میگيرند

، بدون اینکه بدانند وی از درون زندان با " ساواک " شروع به همکاری میکند . لذا وی پس

از آگاهی از هدف سازمان ، اطلاعات خود را در اختیار " ساواک " قرار میدهد ، و ضربه

شهریور ۱۳۵۰ سازمان، نتیجه لو دادن "شاهمراد دلفانی" توده ای همکار ساواک بود (باید یاد آور شویم، بااحتمال زیاد شاهمراد دلفانی در "تشکیلات تهران" حزب توده، که مسئول آن عباس شهریاری توده ای، که یکی از عناصر برجسته ساواک محمد رضا پهلوی بود، عضویت داشته است). (۶)

لذا سازمان در تور ساواک افتاد و حدوداً تمام کادر رهبری و ۱۳۰ تن از اعضا و هواداران سازمان اسیر و بزندانهای مختلف محکوم شدند. کادر رهبری سازمان، بااستثنا ۴ تن. همگی را به اعدام محکوم و بدستور "سیا" و بفرمان محمد رضا پهلوی در دو نوبت. آخر فروردین و اوائل خرداد ۱۳۵۱ بشهادت میرسانند. (۲ تن از کادر رهبری، رضا رضائی که توانسته بود از چنگ ساواک فرار کند و حسین روحانی که در خارج کشور بود و دستگیر نشده بودند، و بهمین بزرگانی و مسعود رجوی با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شدند.)

با اینکه سازمان ضربه سهمگینی خورده بود. ولی رهبری قبل از شهادت، در درون زندان با طرح برنامه ای، توانستند رضا رضائی، یکی از اعضای مرکزیت را که از کادر های همه جانبه بود، از زندان فراری دهند، وی به تجدید تشکیلات سازمان در بیرون پرداخته و توانست سازمان را باز سازی نماید.

با اینکه سازمان در اثر کار مدام و پیگیر رضا رضائی باز سازی شد و در بعد نظامی و

عملیات بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم پیشرفتهای چشم گیری بدست آورده بود. ولی بخاطر شهادت بنیانگذاران و عناصر تئوریک سازمان، و افتادن دستاورد های تعلیماتی بدست "ساواک" و اختناق شدید حاکم بر جامعه، دستاورد های تئوریک سازمان که تدوین و آماده تکثیر بود، متأسفانه سازمان نتوانست آنها را چاپ، و در اختیار عامه مردم قرار دهد.

و با توجه باینکه، سازمان وارد عمل نظامی شده بود، و شهادت رضا رضائی در خرداد

۱۳۵۲، عملاً فرصتی برای مطالعه دستاورد های مدون سازمان. که باقیمانده بود، برای اعضا و هواداران دست نداد. بدین خاطر سطح تئوریک اعضا و هواداران بلحاظ ایدئولوژی و

نظرات و عقاید اسلامی که توسط بنیانگذاران... تدوین شده بود، یعنی اسلام راستین. رشد

نکرده بود و در حد پائینی قرار داشت، لذا یکی از اعضا، بدون کسب صلاحیتهای لازم

تئوریک و حل مسائل خصلتی، که بجای شهید رضا رضائی نشسته بود، بخاطر عدم توان

ایدئولوژیکی و دارا بودن خصوصیات ضد انقلابی، "بر مبنای... تصورات و تئوریهای

اپورتونیستی (اپورتونیسم از نظر گرایشات انحصار طلبانه و سلطه طلبانه شبه بورژوائی)...

"، تحت پوشش تفکر مارکسیسمی سطحی" و "عدم درک واقعی" از آن، که در دسترسش

بود، توانست با سوء استفاده از اعتماد برادرانه حاکم بر سازمان و شرایط مخفی و عدم وجود عناصر تئوریک و وجود جو پلیسی حاکم بر جامعه و در اختیار داشتن مرکزیت سازمان، دست به "نوعی توطئه" (شرمگینانه کودتا) بزند، و اعلام نماید، که سازمان تغییر ایدئولوژی داده و اعضا را تحت فشارهای مستقیم و غیر مستقیم به پذیرش آن وادار نماید، لذا تنها توانست عده قلیلی از آنها را وادار به قبول اجباری همان "مارکسیسم - لنینیسم" سطحی محدود، یکجانبه و مکانیکی که خود کشف؟! کرده بود، نماید، و کسانی که تن بدین توطئه ندادند، با مارک "خائن، توطئه گر و سازمان شکن" بشهادت رسانده اجساد بعضی از آنها را با آتش بکشانند، نظیر "مجید شریف واقفی، صمدیه لہاف، محمد یقینی، علی میرزا جعفر علاف و جواد سعیدی...". و یوسف و حسن حسنان و فرهاد صفا و بقیه یعنی "قریب ۵۰ در صد از کادر ها مورد تصفیه قرار گرفته و بسیاری از کادر ها از مواضع مسئول تا کسب صلاحیتهای لازمه کنار گذارده شدند".

انحراف درونی سازمان و اعلام آن در سال ۱۳۵۴ باعث ضربه سخت و کمرشکنی برای سازمان بود، که بعد از ضربه "ساواک" در سال ۵۰، میتوان آنرا یک ضربه تکمیلی در تلاشی سازمان بحساب آورد، چرا که سازمان در حال باز سازی و احیاً و روی کرد مردم بدان بود که این ضربه باعث از هم پاشی کامل تشکیلاتی "سازمان مجاهدین خلق" با تفکرات و دیدگاههای اسلامی گردید. "توطئه" گران با تفکرات "التقاطی" خود، با اینکه بعد از انجام "توطئه" و با در دست داشتن محور های اصلی تشکیلات سازمان و امکانات فراوان، و پنهان داشتن "توطئه" خود از مردم و عده ای از اعضا و هواداران سازمان، توانستند ضرباتی بر طبق استراتژی "سازمان مجاهدین خلق" به رژیم وابسته محمد رضا پهلوی و مستشاران امریکائی و مراکز صهیونیستها... وارد آورند، ولی بخاطر افشاً شدن "توطئه" شان و آگاهی مردم از آن، بلافاصله مورد نفرت و انزجار قرار گرفته و بشدت در انفراد قرار گرفته و منزوی شدند. لذا با ضرباتی که از جانب "ساواک" متحمل شدند و لو دادن های گسترده، بسیاری از اعضا و کادر های بالایشان، که آنان را بلحاظ مقاوم بودن "دژ خلق" مینامیدند، (۷) بشدت تضعیف شده و اختلاف در درونشان اوج گرفت، و به چند جریان تقسیم شدند.

عده ای از این عناصر "توطئه گر"، "یک جانبه نگر، اپورتونیست...، خواهان متوقف نمودن کار ها، رها کردن کادر ها و دست کشیدن از مبارزه" بودند، چند تن دیگر از دنباله روان و شریک در اعمال جنایتکارانه "پرچم دار، سلطه طلب، سکتاریست، تفرقه افکن

، انحصار طلب ... " . با تحلیل و طرح " پسرقت شرایط عینی انقلاب و ... تئوری شبه تروتسکی " ، " سیستم مرکزیت غیر دمکراتیک " ، " تروریسم " ، " پرچم دار " اپورتونیست ، " انحصار طلب ... " را " ترک و فرار " نمودند . عده دیگری از مریدان و پیروان بی چون چرای " پرچم دار " ، بعد از شرکت مستقیم یا غیرمستقیم در جنایات متعدد و ارتکاب اشتباهات و خطاهای جبران نا پذیر ... " ، " در جریان ارائه " تئوری رکود " و " پیشبرد آن ... . برای اولین بار بطور جدی به مطالعه مارکسیسم - لنینیسم پرداخته ( نوشدارو بعد از مرگ سهراب ) ... ( که ) بدلائیل معرفتی - عدم بلوغ سیاسی و ضعف تئوریک - و برخی ضعفهای ایدئولوژیک بدنبال یک جریان اپورتونیستی کشیده شد ، در طی حرکت خود ، درست بر خلاف هدفی که رهبری سازمان برای آنها تعیین کرده بود ، جهت گیری کردند . . ، تضاد اصلی سازمان را در مشی خرده بورژوازی و غیر مارکسیستی " مبارزه مسلحانه پیشتان " و سیاست ... سلطه طلبانه رهبری تشخیص داده ... طی نشستهایی ... رهبری را وادار به استعفا " میکنند . ( البته در تحلیلی بر : تغییر و تحولات درونی ... فروردین ۵۸ و پیکار شماره ۱۱ مورخ ۸ تیر ۵۸ برخلاف اطلاعیه مهر ماه ۵۷ ، نوشته اند " پرچم دار " و " عناصر اصلی این جریان ... از سازمان اخراج گردیدند ... " . مطالب در گیومه ها از " بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران - چاپ سوم سال ۱۳۵۵ و تحلیلی بر تغییر و تحولات درونی سازمان ... ، مورخ فروردین ۵۸ و اطلاعیه مهر ماه ۱۳۵۷ ، " توطئه " گران " اپورتونیست " میباشد .

برای اطلاع بیشتر از " ملقمه ای از " ، " تروریسم ، شبه تروتسکیسم و اکونومیسم ... " . " جریان آنارشستی ... " ، به جزواتشان که در بالا از آنها نام بردیم ، که در بعضی از آنها ... . ریا کارانه خود را " بخش منشعب " نامیده اند مراجعه کنید ، تا " ملقمه ای " که با " توافق " کامل " طی سالهای ۵۲ - ۵۶ " ، " جریان رهبری " ، " ارتجاعی هیستریک " را در تمام " توطئه " ها و جنایاتی که مرتکب شده ، یاری کرده و شرکت داشته ، بهتر و بیشتر بشناسید . (

توطئه گران ، تروریست ، بخاطر انحراف از مواضع سازمان مجاهدین ، در ابعاد مختلف و جنایاتی که انجام داده بودند و ضربه به سازمان ، و در نتیجه جنبش خلقمان ، با اینکه بعد از انقلاب دست از نام سازمان بر داشته و نام دیگری برای خود ( سازمان پیکار ) انتخاب کردند ، هم چنان بشدت از جانب مردم مطرود باقی ماندند ، لذا بعد از مدت کوتاهی ، همانطور که در سرشت جریانهای منحرف " التقاطی " و " توطئه " گر است ، بکلی از هم متلاشی و

مضمحل گردیدند و دیگر چیزی جز یک خاطره تلخ و زشت و نا پسند ، در روند مبارزاتی سازمانهای مبارز جامعه ایران ، از آنها باقی نمانده است .

ولی عناصر مجاهد پراکنده در خارج و داخل زندانها پس از انحراف عده ای . شروع به باز سازی و احیای سازمان و تدوین و جمع آوری ، دستاورد های سابق سازمان ، که تعلیمات و آموزشهای سازمانی ، قبل بدانان انتقال داده شده بود و یا در جایی نگهداری میشد ، نمودند .

” آگاهی امپریالیستها از خطر اصلی که منافعشان را تهدید میکرد ، و برنامه دراز مدت آنها برای خنثی کردن آن “

بعد از دفاعیات شجاعانه و بی پروا و مستدل و ایدئولوژیک - سیاسی بنیانگذاران و کادر مرکزی و اعضای سازمان ، از تفکرات اسلامی و مواضع ضد استثنای ، ضد امپریالیستی ، ضد صهیونیستی و ضد ارتجاعی خود ، در دادگاههای نظامی رژیم محمد رضا پهلوی وابسته به بیگانه ، امپریالیستها بخوبی به عمق تفکرات ایدئولوژیکی و مواضع سیاسی - استراتژیکی ” سازمان مجاهدین خلق ایران “ پی بردند . بویژه این تفکرات در وصیتنامه بنیانگذاران که برای اعضا و هواداران سازمان بجای گذاشتند ، بطور فشرده و مختصر منعکس گردیده که بسیار ملموس و قابل درک است . بنیانگذاران در وصیتنامه خود ، طی پیامی برای اعضا و هواداران سازمان نوشته بودند .

برادران ؛

ما و رفقایمان را برای اعداد آماده میکنند ، با اینهمه ما هرگز از پیروزی راهمان و تحقق اهدافمان نا امید نشده و به آرمان ها و اراده خلق قهرمان ایران اعتقاد راسخ داریم . . . ما به راه خود که بدیهی است از جانب برادرانمان تا پیروزی کامل تعقیب میشود ، اعتقاد داریم و اینها نمیتواند در اراده رزمنده مجاهدین خلق کوچکترین خللی وارد آورد .

برادران . . . هرگز مأیوس نشوید ، هر چه دارید در کفه جنگ توده ای مسلحانه گذاشته و تا امحا کامل امپریالیسم و صهیونیسم و رژیم سلطنتی ( ارتجاع بطور عام ) بجنگید ، راه ما راه خدا و راه توده هاست . پس پیش بینی میکنیم در همین امروز که عاقبت ، همین سطور نیز انشأ اله پس از پیروزی در معرض تماشای عام قرار خواهد گرفت و بار دیگر پیروزی حق و قوای طرفدار حقیقت بر باطل و قوای شیطانی ثابت خواهد شد و بار دیگر غلبه ی مشی تکامل و ایمان بر باطل ، که مشی دیرین هستی است به اثبات خواهد رسید ، خواستیم برادران ما بدانند که در هر وقت و هر زمانی باید و میتوان هدف را در نظر داشته و خلاصه با اراده ای

رزمنده بدانند که در هر شرایطی باید مقاومت کرد . باید نهراسید . باید دشمن خونخوار را محکوم و خوار نمود . باید پوشش تیره و تازی را که میهن ما را احاطه کرده و جو خفقان را بار آورده است از هم درید . . . ”

امپریالیستها با اطلاع از دیدگاههای سازمان متوجه خطر اصلی که منافعشان را تهدید میکرد شدند ، لذا برای حفظ منافع خود در دراز مدت در ایران و منطقه ، و بخاطر جلوگیری از رشد تفکرات و دیدگاههای ” سازمان مجاهدین خلق ایران ” و در انزوا در آوردن مجاهدین ، بعد از بشهادت رساندن بنیانگذاران سازمان و بسیاری از اعضا و هواداران ، چه در درگیریهای خیابانی یا در زیر شکنجه ، و زندانی کردن باقیمانده اعضا . . . تصمیم گرفتند تا در پوشش حکومت محمد رضا پهلوی فاسد و وابسته بخود ، با جابجائی هائی ، با یک باصطلاح دمکراسی کنترل شده و هدایت یافته ، کمی فضای سیاسی در جامعه را باز نمایند و رفرمهائی بوجود آورند ، تا سوپاپ اطمینانی برای جلوگیری از انفجار جامعه ایران ، و روی آوری مردم به تفکرات و عقاید ” مواضع ” سازمان مجاهدین خلق ” شوند .

چرا که متخصصین . . . ضد شورشگری امپریالیستها ، در بررسی مبارزات جنگهای انقلابی باین نتیجه رسیده بودند ، که اگر در کشوری چریک و جنگ انقلابی پا بگیرد ، امکان نجات حکومتهای وابسته فاسد و ارتجاعی . . . امکان ندارد مگر با انجام یک رفرم و اصلاحات اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی . . .

ولی باز کردن کمی فضای سیاسی ایران ، باعث گردید تا مردم بسرعت با تظاهرات میلیونی ، خواست اصلی خود که ساقط کردن و نفی رژیم سلطنتی وابسته به امپریالیسم را بطور علنی و آشکارا ابراز دازند و آترا تحت شعار ” آزادی ، استقلال ، جمهوری اسلامی ( که الگوی آن حکومت عدل علی ( ع ) بود ) ، بگوش جهانیان برسانند .

امپریالیستها - صهیونیستها ، وقتی متوجه شدند عوامل مرتجع حاکم ، با تمام کشتار های مردم در شهر های مختلف و تغییرات و انجام بعضی خواستهای مردم ، حرکت و خیزشهای توده ای را نمیتوانند ساکت و کنترل کنند ، به ترفند دیگری متوسل شدند ، راضی شدند تا محمد رضا پهلوی نوکر وابسته بخود را ، نظیر پدرش رضا خان میر پنج ، از ایران خارج نمایند و سپس با تشکیل ” شورای سلطنت ” یکی از اعضای حزب ایران و عضو شورای مرکزی ” جنبه ملی ” ، که عضو فراماسونری ایران نیز بود ، یعنی ” شاهپور بختیار ” را بر سر کار بیاورند و به تمام خواستهای مردم بوسیله وی جامه عمل ببوشانند ، ولی ” ارتش ” را هم چنان حفظ و دست نخورده باقی بگذارند ( نظیر پاکستان ، اندونزی ، ترکیه ، مصر . . . تا در

زمان مناسب با ارتش وابسته، بتوانند حرکت مردمی را سرکوب نمایند، و " آب رفته را بجوی بر گردانند "، همچنانکه در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در ایران توسط ارتش انجام دادند، و یا در ترکیه، اندونزی، پاکستان... کردند و میکنند.

ولی چون این ترفند کار ساز نشد، در صدد انجام کودتا بر آمدند ( کودتائی با طرح " عملیات نجات ". برای اطلاع بیشتر از مسئله کودتای نظامی " طرح عملیات نجات " میتوان به کتاب " آخرین تلاشها در آخرین روز ها " نوشته ابراهیم یزدی، صفحات ۲۴۱ تا ۳۰۴ مراجعه نمود، که در آن اسناد و طرحهایی که از " دفتر ویژه " و محل کار سپهبد امینی افشار، بدست آمده، مبنی بر اینکه تدارکات این کودتا در آبانماه ۵۷ ریخته میشود، و قرار بود تا در بهمن ماه به اجرا در آید.

اعلام حکومت نظامی در ۲۱ بهمن ۵۷ و حمله به مراکز نیروی هوایی، توسط گارد شاهنشاهی را، باید شروع عملیات بحساب آورد، قرار بر این بوده که همزمان چند نقطه شهر توسط نیروی هوایی فرح آباد، بمباران شود. ( . . . . )

هم چنین کودتای " نوژه " و حمله نظامی امریکا به " طیس " . . . لذا امپریالیستها و صهیونیستها و ایادی داخلیشان تصمیم گرفتند ضمن طرح و اجرای کودتا های دیگر، با نفوذیکه در بین قشر آخوند و دیگر قشر های اجتماعی، نظیر قشر اداری، ارتش و اطلاعات، . . برای خود بوجود آورده بودند، ضمن ایجاد تفرقه در صفوف انقلاب، سعی نمودند پستهای کلیدی را بعوامل خود بسپارند، تا با منحرف نمودن انقلاب از اهداف خود، ضمن مأیوس و دلسرد کردن مردم، مانع از رسیدن آنها به آزادی، استقلال، جمهوری مورد نظرشان شوند. با چنین طرح و برنامه ای از همان روز های اول پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷، عناصر مشکوک و وابسته بخود را، نظیر گروه موتلفه ( که ملقمه ای از فدائیان اسلام ( A ) سابق و عناصر مذهبی دیگری بود )، باند حجتیه ( انجمن ضد بهائی، به رهبری آخوند حلبی وابسته به ساواک سابق )، گروه مدرسه حقانی که در رأس آن افرادی نظیر حسین بهشتی، محمد تقی مصباح یزدی و مهدوی کنی که بعدا به ریاست دانشگاه امام جعفر صادق منصوب شد ( میگویند وی از فرامسونهای معروف است ) . . . غیر از اینکه تلاش میکردند تا مقامات کلیدی را بدست آورند، دفتر خمینی را که " رهبری " انقلاب، بدست او بود، پر نمایند. و افکار و نظرات خود واربابانشان را در رابطه با طرح یاد شده، از کانال خمینی باجرا گذارند و گذاشتند.



” موضع‌گیری‌های مترقیانه خمینی در مصاحبه‌ها ... در پاریس، با توجه به تفکرات ارتجاعی سابق او، از کجا نشأت گرفته بود و تفاوت دیدگاه‌های مجاهدین با طیفی از طرفداران او از جناح باصطلاح مترقی ... “

لازم است در همین جا یاد آور شویم، مواضع مترقی‌ایکه خمینی در پاریس اتخاذ نمود، آنهم پس از مواضع ارتجاعی گذشته‌اش از جمله موضع‌گیری او در سپتامبر سال ۱۳۴۱ در رابطه با مخالفت با انتخاب زنان و قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، که از اساسی‌ترین آنها مخالفت با تقسیم اراضی بود، ولی تحت پوشش اینکه ” اسلام را در مورد رأی دهندگان و منتخبین شرط نکرده‌اند و تنها بر حق رأی تأکید کرده “ ... از دو مسئله ناشی می‌گردید، ۱. ایجاد جو‌یکه بعد از لو رفتن سازمان و در نتیجه آگاه شدن سطوح مختلف توده مردم از دیدگاه‌ها، اهداف ایدئولوژیکی - سیاسی - استراتژیکی، اقتصادی ... سازمان که توسط بنیانگذاران و کادرها و اعضای سازمان در دادگاه‌های نظامی رژیم با صراحت و قاطعانه و شجاعانه بیان شده بود که تا آن زمان سابقه نداشت. و حمایت و پشتیبانی بی دریغ توده مردم از این دیدگاه‌ها در مبارزه بر علیه رژیم محمد رضا پهلوی و حامیان امپریالیست او امریکا انگلیس و پا دوی آنها یعنی صهیونیستها، لذا ارتجاع متوجه شده بود چنانچه بخواهد نظیر سابق با رژیم و حامیان امپریالیست و صهیونیست او، تنها برخورد نصیحت‌گرا ... داشته باشد همانطور که رفسنجانی در دمشق بیکی از مجاهدین گفته بود: ” وضع در داخل کشور طوریست که حتی اگر آقای خمینی هم حرفی بزند تا مجاهدین آنرا تأیید نکنند اجرا شدنی نیست “ . لذا ارتجاع اجباراً بر خلاف تفکرات و عملکرد گذشته‌اش، برای حفظ موضعش در بین مردم، مواضع قاطعانه‌تری بر علیه رژیم محمد رضا پهلوی و حامیانش گرفت.

مسئله دیگر، نتیجه تماس و مباحث آموزشی بود که در زمان دستگیری رهبران و اعضای سازمان مجاهدین خلق و کمی بعد از آن توسط دوتن از اعضای سازمان با وی در سال ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ انجام شد، صورت گرفت. ( برای آگاهی از متن اطلاعیه خمینی در مخالفت با قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی می‌توانید به کتاب ” نهضت دو ماهه روحانیون “ تألیف علی دوانی قم سال ۱۳۴۱ مراجعه کنید ).

در سال ۱۳۴۹، بنا به تصمیم سازمان، یکی از اعضای مجاهدین مقیم خارج، قرار می‌شود ضمن تماسی با خمینی از وی تقاضا کند، تا از دولت عراق بخواهد که ” افراد سازمان را که هوایمایی ربه‌وده و به عراق برده‌اند، تحویل ایران ندهد ...، که وی با بهانه‌ها و توجیه‌های آخوندی، نظیر اینکه ” اگر اقدامی کند ممکن است برای آنها ( زندانیان ) بدتر شود “ یا ”

نمی خواهد از عراقیها تقاضایی بکند تا تقاضایی از سوی آنان بدنبال داشته باشد ، از انجام این درخواست خود داری مینماید .

تراب حقتناس نیز ، که نظیر عده ای دیگر از اعضا سازمان همانطور که در بالا اشاره کردیم ، باصطلاح " مارکسیست " !!؟ شده بودند ، مارکسیست میشود ، در رابطه با تماس سال ۱۳۴۹ با خمینی در نشریه " پیکار " شماره ۷۷ - مورخ ۲۸ مهر ۵۹ چنین مینویسد : " مقدمات اشاره کنم که قبل از شهریور ۵۰ یعنی پیش از آنکه تعداد قابل توجهی از اعضای سازمان ما . . . و تقریباً اکثر اعضای رهبری آن به اسارت پلیس شاه خائن بیافتند ، با برخی از روحانیون که بطور نسبی اندیشه مبارزاتی داشتند و برداشتهای مترقیانه ای را از اسلام ارائه میدادند تماس داشتیم و از آنها بمنظور دستیابی به مفاهیم قرآن و نهج البلاغه کمک میگرفتیم ولی باید بگویم که در همان زمان ما به این نتیجه رسیده بودیم که بهیچوجه نمیتوانیم از آنان انتظار داشته باشیم که . . . " تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام " را برای ما بعهده بگیرند . . . از میان روحانیون نزدیکترین فرد به ما آیت اله طالقانی بود . . . پس از ضربه ای که در شهریور ۱۳۵۰ به سازمان وارد آمد ، سازمان تصمیم گرفت که از پوسته محدود تشکیلاتی خود بیرون آید ، و رژیم را طی فعالیت تبلیغی وسیع افشا نماید و با تماس با برخی از مراجع و روحانیون و افراد مبارز و بیان مواضع عام سیاسی و اعتقادی خود ، حمایت آنان را از مبارزین در بند جلب کند ، و احیاناً مانع آن شود که رژیم خونخوار شاه ، انقلابیون اسیر را در زیر شکنجه یا در میدان اعدام بقتل برساند و با استفاده از گمنامی آنها و اهدافشان هر گونه تحریفی در مورد افکار و فعالیتهای مبارزاتی آنان بعمل آورد .

در این میان خانواده های زندانیان و شهدای سازمان ، نقش بسیار فعالانه و افشاگرانه ای - که تا آن زمان در آن سالها بیسابقه بود - داشتند و مسافرتها و تحصن ها و جلسات متعددی در قم و تهران و شهرستانها بر پا کردند . . . در ادامه این سیاست افشاگرانه و بسیج توده ای ، سازمان با برخی از اشخاصی که در آن زمان . . . با رژیم شاه تضاد و مبارزه ای داشتند تماس گرفت و آنها که مستقیم و غیر مستقیم از اهداف انقلابی سازمان مطلع شده بودند ، منجمله اقدام به ارسال نامه هائی برای آیت اله خمینی کردند .

یک نامه را مهندس عزت سبحانی به آیت اله نوشته بود - نامه ای مفصل از هاشمی رفسنجانی بود که نسخه ای از آنرا خودم به نجف بردم ، در این نامه نویسنده نه تنها از مجاهدین خلق بلکه از فدائیان خلق ( بخصوص رفیق شهید مسعود احمد زاده ) بخوبی یاد کرده ، حمایت آیت اله را از مبارزین خواستار شده بود . آقای مطهری هم سفارشی شفاهی به

آیت اله کرده بود - نامه ای از آیت اله منتظری بود که در آن ، ضمن تأیید از مجاهدین زندانی از آیت اله خواسته بود به نفع آنان اقدام نماید و البته در آخر هم تصمیم را به خود آیت اله خمینی محول نموده بود ، این نامه را خودم به نجف بردم - اعلامیه ای نیز از آیت اله بهاءالدین محلاتی بود که نام چند نفر از مجاهدین زندانی بعنوان مسلمانان پاک و مبارز یاد کرده بود - همچنین آیت اله قاضی در تبریز ، مجاهدین اعدام شده را " شهید " مینامید و به سازمان کمک میکرد . . . .

ما پس از چندین سال کار سیاسی - تشکیلاتی مداوم و مخفی . . . بدرستی معتقد بودیم که در برابر دشمن ، که عبارت از امپریالیسم و رژیم سرمایه داری وابسته شاه خائن بود باید همه نیروهای خلقی را بسیج کنیم و از کلیه نیروهائی که فکر میکردیم در این راه با ما هدف مشترکی دارند ، یاری بخواهیم .

علت تماس ما با آیت اله خمینی با توجه به سوابق ضدیت او با شاه ، جلب یاری و پشتیبانی او در مبارزه علیه امپریالیسم امریکا در رژیم شاه بود . . . وقتی ما به اسلام نگاه میکردیم . . . مبارزه آشتی نا پذیر با رژیم را میفهمیدیم و در این راه خود را با هرکس که در راه مبارزه با امپریالیسم و رژیم دست نشانده شاه مبارزه کند - منجمله کمونیستها - همراه میدانستیم . . . در صورتیکه از همان اسلام که ما آنرا ایدئولوژی خود تلقی میکردیم ، سایرین . . . درکی دیگر داشتند . . . آیت اله خمینی علیرغم تضادش با سلطنت ، قشر خرده بورژوازی مرفه سنتی را نمایندگی میکرد . . . "

اما در سال ۱۳۵۰ حسین روحانی طی جلساتی به مدت یکماه و در اختیار گذاردن دو عدد از جزوات تئوریک مجاهدین و تشریح مواضع سیاسی و ایدئولوژیک سازمان ضمن آگاه نمودن وی از دیدگاهها و اعتقادات سازمان بطور غیر مستقیم به آموزش وی میپردازد تا چنانچه خواست در رابطه با جلوگیری از اعدام مجاهدین توسط رژیم وابسته پهلوی اعلامیه ای بدهد کاملاً آگاهانه باشد . حال ما بجزریان تماس حسین روحانی با خمینی از دو منبع اشاره میکنیم یکی نشریه " پیکار شماره ۷۹ تا ۸۲ مورخ ۱۲ آبان تا ۲ آذر ۵۹ " دیگری مصاحبه تلویزیونی وی پس از دستگیری بعد از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ میباشد .

لازم است متذکر شویم بعد از اینکه " پرچم دار " با توجه به سابقه ای که از وی ، و از جزوات خود " توطئه " گران نقل کردیم ، باصطلاح " مارکسیست " شد و مارکسیست شدن سازمان را اعلام نمود ، وی نیز یکشنبه " مارکسیست " میشود ، و وقتی توسط پاسداران دستگیر

میگردد ، باز هم یکشنبه "مسلمان" میگردد و در سال ۱۳۶۷ در قتل عام زندانیان سیاسی بدستور کتبی خمینی ، وی نیز همراه بسیاری دیگر . . . بجوخه اعدام سپرده میشود . حال ابتدا مصاحبه حسین روحانی منعکس در نشریه "پیکار" شماره ۷۹ به بعد :

بدنبال دستگیری و زندانی شدن تعداد بسیار زیادی از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین در روز اول شهریور ماه ۵۰ و روز ها و ماههای پس از آن و در آستانه محاکمه آنان در بیدادگاههای رژیم آریا مهری و احتمال و حتی قطعیت محکومیت اعضا رهبری و کادر ها به اعدام ، همزمان مجاهد ما در داخل کشور طی نامه ای خواستار آن شدند که در این باره و سایر مسائل مربوط به جنبش انقلابی ایران و اوضاع جامعه با آیت اله خمینی، مذاکره شود و حتی الامکان کوشش شود تا پشتیبانی هر چند ضعیف او نسبت به مجاهدین و حمایت از آنها و جنبش انقلابی ای که در ایران به تازگی پا گرفته بود ، جلب گردد و در صورت موافقت اعلامیه ای در همین زمینه از طرف آیت اله صادر شود و این در شرایطی بود که عناصر مختلفی از روحانیت مرفقی در داخل کشور موضع حمایت آمیز از مجاهدین داشته و تنها آیت اله خمینی بود که تا آنروز کاملاً سکوت اختیار کرده بود .

من و همزمان دیگر که در آن هنگام در خارج کشور بودند . . . با توجه به اختلافات و مرز بندی های مشخصی که با مواضع سیاسی و فکری آیت اله داشتیم و هم چنین باتکاً تجربیات گذشته خودمان و مواضع و عملکرد های طولانی سالهای گذشته ، از همان ابتدا چندان هم به نتایج ملاقات و مذاکره مان با آیت اله خمینی خوشبین نبودیم . از نظر ایدئولوژی ، ظاهراً هم ما و هم آیت اله خمینی به مکتب اسلام معتقد بودیم اما هر یک با برداشت خاص خود از این مکتب بر داشتی که مشخصاً از موقعیت و منافع طبقاتی هر یک از ما ناشی میشد . آنچه که آیت اله خمینی بدان اعتقاد داشت . . . اسلام در کلیت خود و در تمامی ابعادش بطور دگم دفاع کرده و هم چنان میکند . اما ما از اسلام بر داشت خاص خودمان را داشتیم ، بر داشت ما ملهم از گرایش انقلابی ما و دفاع از منافع زحمتکشان بود . . . لذا تصادفی هم نبود که هم ما و هم آیت اله خمینی در همان برخورد های اولیه متوجه اختلاف فاحشی که با یکدیگر داشتیم شدیم . . . در زمینه مسائل سیاسی اختلاف میان ما و آیت اله خمینی بارز بود . . . پذیرش قهر انقلابی و اعمال آن در قبال دشمنان توده ها ، یعنی امپریالیسم و رژیم خائن و سر سپرده شاه ، از جمله باور های اصولی و محوری ما بود و خط مشی و سیاست ما یک خط مشی و سیاست انقلابی . . . بود . در همین رابطه آیت اله خمینی پس از سالها سکوت و معاشات در برابر . . . رضا خان و فرزند مزدورش محمد رضا پهلوی ، مبارزه خود را با رژیم پهلوی از سال ۴۱ ، آنهم در

چارچوب یک مبارزه مسالمت آمیز شروع کرد. اگر شما به... سخنرانیها و اعلامیه های آیت اله خمینی... مراجعه کنید، ملاحظه میکنید که او در شدید ترین نطق و اعلامیه های خود هرگز از نصیحت کردن و اندرز دادن به شخص شاه و یا سران رژیم های اسلامی... کوتاهی نمیکند و از آنها میخواهد تا دست از ظلم و ستم نسبت به مردم کشورشان بر دارند... (۹)

خمینی در ملاقات خود... در آبان ماه ۴۹، علیرغم آنهمه توصیه آیت اله طالقانی... و اصرار رفیق ما جهت کمک به آزاد ساختن ۹ نفر از اعضای سازمان مجاهدین که پس از عملیات آزاد سازی بوسيله هواپیما، در زندان عراق تحت شکنجه بودند و حتی امکان داشت به ایران تحویل داده شوند، کوچکترین کمکی به ما نکند و به این بهانه که اگر از سوی من اقدامی صورت گیرد، وضع آنها بد تر میشود! خود را کنار کشید.

آری اینها تماما مسائلی بودند که مرز بندی ما را در زمینه های مختلف با آیت اله خمینی روشن میکرد... معضدا اختلافات خود را با وی فراموش نکرده و در بر خورد با او و طرح در خواستهایمان آن چنان دچار خوشبینی و خوشخیالی نشدیم.

ملاقات من با آیت اله در نیمه اول بهمن ماه سال ۵۰ صورت گرفت و همانطور که میدانید... تراب هم برای شما توضیح داده است این اولین ملاقات و تماس ما با آیت اله نبود. قبل از من و از نیمه دوم سال ۴۹ به این طرف... تراب... با آیت اله ملاقات و... به گفتگو پرداخته بود. ملاقات من با آیت اله نیز در چهار چوب همین تماسها... با هدف بحث و گفتگو در باره مسائل مشخص و معین صورت گرفت... تماس... توسط آقای دعائی که در آن دوره از جمله سمپاتهای فعال ما در خارج از کشور بود... صورت گرفت. ملاقات ما با آیت اله طی جلسات متوالی و هر بار ۲-۱ ساعت و در مجموع حدود ۱۰ ساعت بطول می انجامید.

... طی چندین جلسه و جمعا ۱۰ ساعت مذاکره مسائل ریز و درشت مختلفی مورد بحث قرار گرفت، شیوه کار ما چنین بود که ابتدا من مسئله مورد نظر را طرح میکردم و در باره آن توضیحات لازمه را میدادم و در پایان نظر آیت اله را در باره این مسئله جویا میشدم آیت اله نیز بر خلاف آنچه تا کنون ادعا شده که سکوت میکردند نظر خود را نسبت به یکایک این مسائل ولو به اختصار میداد.

از نظر ما اصولی این بود که قبل از هر چیز و طرح هر گونه در خواستی، نظرات و مواضع سازمان مجاهدین را که ما نماینده آن بودیم برای آیت اله خمینی به تفصیل توضیح دهیم تا جای هیچگونه ابهام و اشکالی در موضعگیری آیت اله نسبت به ما و یا در خواستهایمان باقی نماند. همواره از سوی خود آیت اله و سایرین کوشش شده است تا بمردم تلقین شود که ما

قصد فریب آنها را داشته ایم و این اتهام وقیحانه ای بیش نیست! چنین شیوه ای نه با ایدئولوژی و نه با عملکرد انقلابی ما در طی سالیان دراز در مقابله با رژیم سفاک پهلوی خوانائی نداشت... ما همواره روی این اصل که باید تمامی حقایق را با توده ها در میان گذاشت، تأکید می‌ورزیدیم، ما چیزی برای پنهان کردن از کسی نداشتیم، به عکس ما در هر کجا و حتی در زندان، زیر شکنجه و میدان تیر از بازگو کردن اعتقادات و مواضعمان ابائی نداشتیم... این خود آنها هستند که باید به توده ها پاسخ دهند چرا باید در برابر جوانانی که سن آنها حد اکثر به ۳۰ سال می‌رسد و به اقرار صریح خود آیت اله و سایرین به قرآن و نهج البلاغه آشنا تر و مسلط تر از آنها بودند، این همه دچار عجز و انفعال شدند و بد تر از آن در توجیه انفعال خود به اتهامات بی پایه و بی مایه و مثالهای عوام‌فریبانه ای نظیر "عالم همدانی و آن مرد یهودی" دست بزنند!... درست بعکس این آیت اله خمینی بود که چه در همان زمان ملاقات و چه امروز حاضر نبوده که حقایق امر بر مردم روشن شود، چرا که در پرتو این حقایق، دیگر جایی برای حکومت "ولایت فقیه" باقی نمی‌ماند... بهر حال من با پیروی از همان اصلی که در بالا اشاره کردم چه از طریق توضیح شفاهی و چه از طریق در اختیار گذاشتن جزوات آموزشی سازمان نظیر "راه انبیا" و "امام حسین" کوشیدم تا مواضع ایدئولوژیک و سیاسی سازمان مجاهدین را به تفصیل برای آیت اله خمینی روشن نمایم... پس از توضیحات مفصل من و مطالعه کتاب "امام حسین" توسط آیت اله، مسائل مختلفی مورد بحث ما قرار گرفت... از جمله مسائلی که بین آیت اله و من مورد بحث قرار گرفت، موضعگیری آیت اله در قبال شرایط جامعه، شیوه مبارزه و نقش توده ها در انقلاب بود. آیت اله در خلال بحث پیرامون خط مشی و مواضع سیاسی سازمان اظهار داشت "مردم آمادگی برای مبارزه ندارند و کاری نمیشود کرد و آقایان هم نمیتوانند کاری انجام دهند، اگر واقعا امیری یا شاهی (!) به ما کمک میکرد، مسئله طور دیگری بود و میشد روی پیشرفت کار حساب کرد، ولی الان دست ما خالی است و کاری از ما بر نمیآید."

در توضیح این مسئله ابتدا من در باره وضعیت اقتصادی و معیشتی مردم و میزان نا رضایتی آنها چه در شهر و چه در روستا مطالبی را مطرح کردم و سپس نمونه های زیادی از حرکت‌های اعتراضی مردم نظیر تظاهرات مردم تهران در چهلم جهان پهلوان تختی در سال ۴۶، تظاهرات ضد صهیونیستی در هنگام مسابقات ورزشی ایران و اسرائیل در سال ۴۸، جنبش گسترده اعتراضی علیه گران شدن بلیط اتوبوس در اسفند ماه ۴۸، اعتصاب کارگران جهان چیت و کشتار آنها توسط رژیم در سال ۵۰، مقاومت و ایستادگی حماسه آمیز دهقانان

روستای "دوتبه" زنجان در مقابل فشار و ظلم و ستم فتوالمها، اعتصابات و تظاهرات دانشجویان دانشگاه، تشکیل گروههای انقلابی و روی آوردن قشر وسیعی از روشنفکران انقلابی به مبارزه علیه رژیم شاه، دستگیریهای وسیع و پر شدن زندانها از جوانان مبارز و انقلابی، محکومیت و اعدام رزمندگان و حماسه آفرینی های زندانیان تحت شکنجه... را برای آیت اله یاد آور شدم و تاکید کردم که در اینجا وظیفه و نقش عنصر آگاه است که به آگاهی و سازماندهی توده ها بپردازد و برای اطلاع آیت اله به تشریح و توضیح مبارزات و انقلاباتی که در چین، ویتنام، الجزیره، کوبا، فلسطین صورت گرفته و میگیرند پرداختم و گفتم که چگونه در این کشور ها نیرو های انقلابی با اتکا ب مردم و با نیرو و امکانات محدودی که در بدو امر در اختیار داشتند بمبارزه با امپریالیستهای جهانخوار برخاستند و در این راه یا پیروز شدند یا برای پیروزی خود همچنان به مبارزه سرسختانه شان ادامه میدهند. در ابتدا هر جنبشی ضعیف است و در برابر رژیم و قدرت سیاسی حاکم، جنبه فرعی تضاد را تشکیل میدهد، ولی اگر به نیاز های جنبش پاسخ داده شود، بتدریج و با شرکت بیشتر مردم مبارزه جنبش رشد میکند و تا آنجا به پیش میرود که بساط ظلم و ستم دشمن را هم در هم میکشند... من برای اثبات حقانیت گفته هایم به آیات مختلف قرآن و خطبات نهج البلاغه و نمونه های عملی در تاریخ اسلام استناد میکردم و آیت اله را بآنها مراجعه میدادم. لیکن مسئله، مسئله معرفتی نبود که لازم باشد من در این باره به بحث با آیت اله بنشینم، مسئله، مسئله طبقاتی بود... چرا که او بنا بر ماهیت طبقاتی... که در آن زمان اساسا قشر خرده بورژوازی مرفه سنتی را نمایندگی میکرد... از زاویه منافع و خواسته های این قشر با مسائل بر خورد میکرد و برای او آنچه اهمیت داشت، حرکت اعتراضی بازار و روحانیت بود و بجز آن به چیزی دیگری توجهی نداشت... علت اینکه کتاب "اقتصاد بزبان ساده"، تهیه شده بوسیله سازمان (مجاهدین) اینقدر بین برخی از طرفداران سازمان ناراحتی و مخالفت بر می انگیزخت، همین مسئله تاکید آن کتاب بر الفأ استثمار بود...

در ادامه سیاستی که برای شما گفتم، در بهمن ماه سال ۵۰ ما تصمیم گرفتیم طی تماس هائی با آیت اله خمینی، اصول نظرات و بینش خود را با ایشان در میان بگذاریم... ما درک خود از اسلام را صریحا بیان میکردیم. ما روی پای خود ایستاده بودیم، ما مقلد کسی در امر مبارزه با امپریالیسم نبودیم. ما برای مبارزه کردن اجازه از کسی نمی خواستیم... و هیچ نیازی به اجازه ریش سفیدان قوم نمیدیدیم، سازمانهای انقلابی نه با اجازه کسی بوجود آمده و نه با تکذیب کسی از هم میپاشد.

در یکی از همین جلسات ، آیت اله بمن گفت : " شما از آمادگی و مبارزه مردم صحبت میکنید ، در حالیکه روحانیت ما هنوز حرکت نکرده است و حتی به درک درستی از اسلام و حکومت اسلامی نرسیده است و در میان آنها هنوز کسی نتوانسته است تحلیل کاملی از انگیزه قیام امام حسین ارائه دهد ( بد نیست بدانید که این مطلب را آیت اله پس از مطالعه کتاب امام حسین که توسط سازمان تهیه شده بود و من به او داده بودم اظهار میکرد ) . البته در آن روز ما این نحوه برداشت آیت اله را از مسائل اجتماعی و مبارزات مردم ، تا اندازه زیادی بحساب دوری و بی اطلاعی او از شرایط ایران ... می گذاشتیم ... ولی مسئله اساسی ... ارتباط ... تام و تمام و لاینفکی با موضع طبقاتی آیت اله داشت ... آیت اله در میان تمامی حرکتها و جریانهای اعتراضی ، تنها بازار و روحانیت و حرکت اعتراضی آنها توجه داشت ... و یا در اعلامیه های خود عموماً و در درجه اول آنها را مورد خطاب قرار میداد ... برای آیت اله قبل از هر چیز " علما اعلام " ؛ " فضلا " گرام و " تجار محترم " مطرح بودند و پس از آن کسبه و اصناف و دانشجویان و دست آخر دهقانان و کارگران بیچاره ! و در مواردی هم این " بیچارگان " از قلم میافتادند و محلی از اعراب نبودند ! — وقتی هم که از مبارزات و جان فشانیهای همین زحمتکشان در تاریخ مثلاً ویتنام برای آیت اله سخن میگفتم ، از طرف ایشان جواب داده میشد که اینها همه اش حرف است آقا ، جنگ ویتنام را امریکا و شوروی درست کرده اند که اسلحه اشان را آب کنند و مردم در این میان کاره ای نیستند . من توضیح میدادم آقا توده ها نیروی اصلی و محرکه تاریخند ، آنها هستند که تاریخ را میسازند ، توده ها اگر به آگاهی دست یابند ، به آتشفشان مبارزه تبدیل میشوند و قادرند با هر قدرت و نیروئی مقابله کنند و هر چند در طولانی مدت او را شکست دهند . من با حوصله و دقت تمام مضمون گفته های مائو را در باره نقش انسان و جایگاه تاریخی او و ... در عصر خودمان از جمله در ویتنام ، چین ، کوبا ، کره الجزیره و فلسطین برای آیت اله توضیح میدادم ولی پاسخ آیت اله این بود که اگر واقعا امیری یا شاهی به ما کمک میکرد ، مسئله طور دیگری بود و میشد روی پیشرفت کار حساب کرد ولی الان دست ما خالی است و کاری از ما بر نمیآید . جالب این است که آیت اله توصیه اش به ما که برای جلب کمک و همراهی او نه بخود ، بلکه به انقلاب ایران نژد او رفته بودیم ، این بود که شما هم کاری از پیش نخواهید برد و در سخنرانی اخیرش ( ۴ تیر ماه ۵۹ ) هم با صراحت بیشتری به این مسئله اشاره کرد و گفت من باینها گفتم " بیخود خودتان را به باد ندهید " .



آخرین حرفی که آیت اله به صراحت بمن گفت این بود: " آقا این مطلب را پیش خودتان داشته باشید ( ! ) واقع امر این است که من اعتقادی به مبارزه مسلحانه ندارم " .

در بدو امر ممکن است تصور شود که منظور آیت اله از این گفته که " من اعتقادی به مبارزه مسلحانه ندارم " جنبه تاکتیکی مسئله باشد . . . هر چند موضع آیت اله با مواضع لیبرالها تفاوت داشت . . . ولی تا مدتها و تا همین اواخر دوران رژیم شاه ، هیچگاه هدف سرنگونی رژیم شاه را در نظر نداشت و این را شما میتوانید از مضمون و محتوای تمامی اعلامیه ها و نطقهای آیت اله در دوران گذشته و از جمله سالهای ۴۱ - ۵۷ بدست آورید . . . اگر در سال ۵۰ و در زمان ملاقات من با آیت اله ، شرایط برای مبارزه مسلحانه با رژیم آماده نبود ، نیمه دوم سال ۵۷ این شرایط وجود داشت و اگر می بینید که آیت اله خمینی حتی در اوج جنبش توده ای و موقعیت انقلابی ، از دست زدن به سلاح و مبارزه مسلحانه مردم در برابر ارتش سر تا پا مسلح امریکائی شاه خائن ترس دارد ، دیگر نمیتوان این گفته او را در سال ۵۰ که " من اعتقادی به مبارزه مسلحانه ندارم " یک بر خورد تاکتیکی تلقی کرد . . . همانطور که قبلا اشاره کردم ، ما در توضیح مواضع سازمان مجاهدین برای آیت اله ، علاوه بر توضیحات شفاهی ، مدارکی از سازمان و از جمله کتاب " امام حسین " را نیز برای مطالعه در اختیار آیت اله قرار دادیم . این کتاب که حاصل کوشش مجدانه و پیگیرانه یکی از جمعهای وابسته به گروه ایدئولوژی سازمان در سال ۴۸ بود ، با نثری شیوا سعی دارد تا فلسفه و انگیزه قیام " امام حسین " و نقش تاریخی و اجتماعی آنرا تحلیل نماید و در این میان نقش عنصر آگاه را در هر شرایط و از جمله شرایط حاضر در قبال رژیمهای ضد خلقی و مقابله با آنها و هم چنین وظیفه آگاه ساختن توده های تحت ستم و استثمار را باز گو نماید. این کتاب از آن جهت که مواضع ایدئولوژیک - سیاسی سازمان را به نحو بر جسته ای توضیح میداد ، از آن بعنوان جزوه آموزشی نیز استفاده میشد این کتاب برای اولین بار بصورت پلی کپی در سال ۵۱ در سطح جنبش منتشر شد که تأثیرات جالبی بر روی هواداران سازمان مجاهدین بجای گذاشت . .

و اما در مورد برخورد آیت اله با کتاب " امام حسین " ، باید بگویم که در مجموع ، از زحمات تهیه کنندگان آن تعریف و تمجید کرد و از اینکه بنظر او ما توانسته ایم چنین تحلیلی از " قیام امام حسین " ارائه دهیم ، تحلیلی که تا آن زمان هیچیک از بر جستگان روحانیت نیز نتوانسته بودند نظیر آن را ارائه دهند ، متعجب بود و این تعجب خود را بشکل غیر مستقیم و با گفتن این مطلب که آقا هنوز روحانیت ما نتوانسته تحلیلی همه جانبه از " قیام امام حسین " ارائه دهد ، ابراز داشت . بعلاوه آیت اله خمینی کوچکترین انتقادی به نقل قولهایی که در این

کتاب از بزرگان مارکسیسم، نظیر لنین و... آمده نداشت، اما از اینها که بگذریم، اختلافات شخصی بین دیدگاههای امام و ما در بر خورد با مسائل مختلف مطروحه در این کتاب وجود داشت که من سعی میکنم محور آنها را ذکر کنم.

از جمله نکات مهمی که در باره مطالب این کتاب، مورد بحث ما قرار گرفت، چگونگی برخورد با روحانیون مرتجع و وابسته به رژیم شاه بود. مسئله از این قرار بود که ما در کتاب "امام حسین" آنجا که به فتوای قتل امام از طرف "شریح" قاضی القضاة در بار امویان میرسد، به افشای نقش روحانیان مرتجع در تاریخ و از جمله در عصر خودمان پرداخته و به توده های مردم در باره عوامفریبی و ریا کاری آنها و خیانتشان به مردم و خواسته های آنها هشدار داده بودیم. آیت اله خمینی، نسبت به آوردن این مطلب افشاگرانه علیه روحانیون مرتجع اعتراض داشت و از ما خواست که این قسمت را حذف کنیم. من از آیت اله سوال کردم که آیا این پیشنهاد شما در رابطه با نا درستی این مطالب است و یا اینکه علیرغم مضمون درست آن جنبه ملاحظه کاری و باصطلاح تاکتیکی دارد؟ آیت اله اظهار داشت مضمون این مطالب مورد قبول من نیز هست و پیشنهاد و اصرار من جنبه ملاحظه کاری دارد و آنرا بنفع خود شما نمی بینم و دلیلی هم ندارد که شما این مسائل را حالا مطرح کنید. من گفتم آقا اگر شما قبول دارید که این مطالب درست است و اگر قبول دارید که این روحانیون مرتجع در خدمت رژیم هستند و با سوء استفاده از مقام و موقعیت مذهبی و اجتماعی خود به فریب توده ها مشغول بوده و به سدی در راه مبارزه آنها با رژیم شاه در آمده اند، چرا نباید چهره کثیف آنها برای توده ها افشا شود؟ آیا این به معنی سازش با این مرتجعین و زیر پا گذاشتن منافع توده ها نیست؟ آیا این به معنی کتمان حقایق برای مردم نیست؟ آیا این بمعنی میدان دادن و بازگذاشتن راه برای ادامه حیات ننگین و اقدامات فریبکارانه این دسته از علما و مجتهدین که فراوان نیز هستند، نیست؟ آیت اله که انتظار چنین جسارتی را از ما نداشت، بلافاصله در جواب گفت: خوب اگر شما اینرا بنویسید، آنها هم شما را تکفیر میکنند و مانع کارتان میشوند، من گفتم که ما از همان روز اول که قدم در راه مبارزه گذاشتیم، انتظاری جز این نداشتیم که نه تنها از سوی رژیم، بلکه حتی از طرف علما و مجتهدین مرتجع نیز مورد حمله و طعن و لعن قرار گیریم و این نیز طبیعی است که این دسته از علما در برابر افشاگریهای ما به مخالفت با ما بر خیزند. ولی آنچه که اهمیت دارد این است که آیا ما میتوانیم بخاطر لعن و تکفیر این حضرات در مقابل خیانت آنها و دغل کاریهایشان سکوت کنیم، و آنها را در برابر مردم رسوا نسازیم؟ نه! ما اهل خدعه و فریب نیستیم، اینجا منافع توده ها مطرح است و ما

نباید ذره ای به سازش و ملاحظه کاری تن دهیم. این ملاحظه کاری، خود فریب توده ها و گناهی نا بخشودنی است. ما حاضریم لعن و تکفیر این حضرات را بشنویم و عوارض آن را نیز متحمل شویم ولی دست از افشای حقایق بر نداریم. نقطه عزیمت ما باید منافع توده ها و مصالح جنبش باشد و هرگونه پرده پوشی و کتمان این مسائل بزبان توده ها و مصالح جنبش است. . . .

فکر میکنید آیت اله خمینی چه پاسخی در برابر این حرفهای من که کوچکترین تردیدی در صحت آن نبود، میتوانست داشته باشد؟ آیت اله خمینی چاره ای جز اقرار به این مسائل که در ایران و بیش از آن در کنار خود او حضور داشت، نمیتوانست داشته باشد و لذا خیلی خودمانی بمن گفت: "آقا شما هنوز کجایش را دیده اید من وقتی حکومت اسلامی (منظور کتاب ولایت فقیه است) را در اینجا درس گفتم، اکثر اینها (منظور علما بر جسته عراق است) صدایشان در آمد و آن را بدعت در اسلام دانستند و از این قبیل حرفها!" .

پاسخ من روشن بود - باآقا گفتم پس اگر اینطور است که میگوئید، دیگر سکوت شما در قبال آنها چه مفهومی دارد و چرا بعد از اینهمه رسوائی و فضاحت این حضرات، تازه بما توصیه میکنید که دم از افشای آنها نزنیم، راستی چرا؟ و اصلا دلیل شما برای اینکار چیست؟ شما ما را از تکفیر و لعن مرتجعین میترسانید، در حالیکه تکفیر و دشنام آنها بما خود بهترین بیان حقانیت ماست، کسی که با دشمن و طرفداران او سازش نکند، طبیعی است که نباید هم انتظار خوش آمد گوئی از آنها داشته باشد. . . . عکس العمل آیت اله در برابر اینهمه توضیحات قانع کننده. . . سکوت بود و سکوت! و تا آخرین لحظه نیز کوچکترین تغییری در نظر اولیه اش نداد!

( برای آگاهی از برخورد خمینی با آخوند های ساواکی و وابسته به بیگانه. . . ، پس از پیروزی انقلاب و رسیدن بحاکمیت، نظر خوانندگان را به مقاله "نقدی بر پیام حجتی کرمانی. . ." ابراهیم یزدی از روزنامه جامعه شماره ۸۱ مورخ ۱۲ خرداد ۷۷ ص ۱۲ جلب میکنم ایشان در بخشی از این مقاله مینویسند "بعد از پیروزی انقلاب، هنگامیکه معاون نخست وزیر در امور انقلاب بودم، یک شورای ۵ نفره را مسئول نظارت و حفاظت از ساختمان مرکزی ساواک نمودم، که عبارت بودند از آقایان مهندس نژاد حسینیان، مهندس باقر ذهبیون، مهندس مجید حداد عادل، مهندس عبدالعلی بازرگان و انتظاری. یک روز این هیأت، پرونده قطوری برای من آورد که حاوی اسامی روحانیونی بود که مستقیما از نخست وزیری - ساواک - پول میگرفتند. در آن پرونده فهرستی بود از کسانی که در آخرین تاسوعا و عاشورای حسینی قبل از پیروزی انقلاب هفت میلیون تومان به پول ۱۳۵۷، برای توزیع در میان آنان پرداخت شده

بود. من که معتقد به افشای گری، آنهم در آن شرایط نبودم و هنوز هم نیستم، آن پرونده را بدون آنکه اجازه بدهم از روی آن کپی تهیه شود به خدمت رهبر انقلاب بردم و دادم تا خود ایشان هر طور صلاح و مقتضی میدانند عمل نمایند. (معلوم نیست ایشان با استناد به چه مجوزی و با چه اجازه ای و از جانب چه کسانی، چنین تصمیم خود سرانه و "ولی فقیه" آنه ای گفته اند؟ و این در حالی صورت میگرفت که، وقتی از طرف سازمان مجاهدین خلق به آقایان مراجعه شد، تا متن مدافعات بنیانگذار سازمان محمد حنیف نژاد را که هم بصورت نوار و هم نوشته در اسناد ساواک نگهداری میشد، که یک دفاع ایدئولوژیک - استراتژیکی... سازمانی بود، برای تکثیر و پخش در بین مردم بگیرند از دادن آن خود داری نمودند.)، خمینی پرونده را گرفته و به زیر تشک خود میگذارد، و همانطور که شاهد بودیم روابط خوبی با آخوند های "ساواکی" و وابسته به بیگانه، نظیر محمد تقی فلسفی، محمود حلبی، خزعلی... داشت.)

آیت اله خمینی در سخنرانی اخیرش (۴ تیر ۵۹)، آنجا که از ملاقاتش با من صحبت میکند، میگوید او برای فریب من آمده بود. من از آیت اله سوال میکنم که آیا تاکید ما روی افشای روحانیون مرتجع و گفتن حقایق به مردم و پنهان نکردن آنها مضمونش فریب دادن شماست؟ آیا اصرار ما روی ضرورت پشتیبانی شما از فرزندان انقلابی مردم که در شرف اعدام بودند، یعنی فریب دادن شما؟ اگر معنی و مفهوم فریب این باشد، حرف شما درست است و باید گفت که شما فریب نخورده اید. چرا که نه حاضر به افشای خیانت روحانیون عالیمقام مرتجع شدید و نه کوچکترین حمایت از انقلابیونی که خطر اعدام آنها را تهدید میکرد، نمودید.

اما مردم ما میدانند که نه افشای چهره کثیف روحانیت مرتجع، فریبکاری است و نه دفاع از فرزندان انقلابی خلق!

فریبکار، ما نیستیم. ما چیزی را نه از شما و نه از مردم پوشیده نداشتیم، فریبکار کسانی هستند که نمیخواهند مردم ما به ماهیت ارتجاعی روحانیون درباری و سازشکار پی ببرند و ریا کارانه در صدد پوشش و کتمان حقایقی بر میآیند که در صورت روشن شدن آن، موقعیت روحانیت را در کلیت خود به خطر میاندازد. فریبکار کسانی هستند که آخوند وابسته ای چون فلسفی واعظ دربار که ماهیت و عملکرد او در طول سالهای گذشته برای توده های

وسیعی از خلق ما و هم چنین برای خود آیت اله شناخته شده بود ، او را در کنار خود قرار داده و به تعریف و تمجید از او می پردازند .

من قبلا به شما گفتم که آیت اله خمینی در اظهار نظر خود نسبت به کتاب " امام حسین " از این کتاب و جوانانیکه آن را تهیه کرده اند تعریف و تمجید کرد . در اینجا باید اضافه کنم که از جمله موارد مشخصی که مورد تأیید و تعریف آیت اله قرار گرفت ، موضوع صلح " امام حسن " بود . . . آنچه که در اینجا مورد توجه من است ، استفاده سازشکاران ، فرصت طلبان و پاسیفیست ها از این رخداد تاریخ اسلامی است . بعنوان نمونه ، خود من در طول زندگی مبارزاتی ام در سالهای قبل با عناصر و افراد زیادی از این دست روبرو شده ام که پاسخ این سوال که چرا در مقابل رژیم منفور پهلوی و بخاطر دفاع از منافع و خواستههای توده ها سکوت اختیار کرده و حاضر نیستید دست به مبارزه بزنید ، صلح " امام حسن " را شاهد آورده و مدعی بودند که شرایط برای مبارزه با رژیم بهیچوجه مساعد نیست و هرگونه اقدام و فعالیت علیه رژیم حاکم ، اقدام و فعلیتی غیر اصولی و ماجراجویانه است . . . تعریف و تمجید آیت اله خمینی از تحلیل توجیه گرایانه کتاب " امام حسین " از صلح " امام حسن " بهیچوجه نمیتوانست جدا از عدم اعتقاد او به قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه علیه امپریالیسم و رژیم شاه باشد . . . وقتی آیت اله خمینی تا آخرین روز های دوران رژیم شاه و در شرایطی که توده های میلیونی خلق ما خواستار مسلح شدن و جنگیدن با دشمن بودند ، سخن از برادری ارتش امریکائی شاه با مردم میگوید و از تسلیح توده ها و مبارزه مسلحانه آنها با رژیم . . . سر باز میزند ، از صلح امام حسن و تحلیل . . . ما از این صلح نیز به سختی طرفداری نماید . . .

از جمله مسائلی که در ملاقات من و آیت اله مورد بحث قرار گرفت ، همین مسئله تکامل بود . اعتقاد به اصل " تکامل " و پیدایش حیات از ماده و تکامل پیچیده آن به انسان ، از ابتدائی ترین و در عین حال اساسی ترین اعتقادات سازمان مجاهدین بود و از همین رو یکی از جزوات آموزشی سازمان که پس از کتاب " شناخت " به اعضا آموزش داده میشد جزوه " تکامل " بود . . . موضع آیت اله خمینی نسبت به مقوله " تکامل " روشن است که آیت اله با توجه به جهان بینی . . . مذهبی اش ، بهیچوجه با آنچه که مورد قبول ما بود ، موافقت نداشت و مخالفت خود را نیز آشکارا پس از مطالعه " امام حسین " اظهار داشت .

اختلاف بنیانی میان ما و آیت اله بر سر تکامل الزاما به درکهای مختلف ما و او در باره مسائل دیگری از جمله معاد و قیامت نیز کشیده میشد . درک آیت اله . . . به خلق الساعه بودن جهان و انسان باور داشت . بر همین پایه ، به نابودی ناگهانی جهان و انسان و سپس حیات

مجدد تمام موجودات و از جمله انسان در یک لحظه که بنا به اراده " ذات باری تعالی " صورت میگیرد اعتقاد داشت . . .

من قبل از هر گونه در خواستی از آیت اله ، به تشریح مواضع ایدئولوژیک - سیاسی سازمان مجاهدین و فعالیت‌های آن پرداختم و پس از توضیح این مسائل بود که ضرورت حمایت آیت اله را از زندانیان سیاسی و دادن اعلامیه ای در این زمینه خواستار شدم آیت اله خمینی بدون آنکه اعتقادات ما را آنطور که امروز مدعی است " منافقانه " و " خلاف اسلام " بداند و علیرغم آنکه ظاهراً نسبت به سرنوشت ما اظهار علاقه مینمود و در همین رابطه ما را از اتخاذ موضع صریح و قاطع نسبت به روحانیون مرتجع به این دلیل که ما را مورد تکفیر و ضربه خود قرار خواهند داد ، بر حذر میداشت ، حاضر نشد از مجاهدین و زندانیان سیاسی حمایت و پشتیبانی بعمل آورد ، عدم حمایت آیت اله خمینی از مجاهدین در شرایطی بود که در ایران بسیاری از علما و روحانیون و از جمله آیت اله طالقانی و منتظری و رفسنجان و دیگران حمایت خود را از مجاهدین اعلام کرده و در این مورد نامه هایی به آیت اله نوشته بودند . آیت اله خمینی در توجیه عدم پشتیبانی خود از ما ضرورت شناخت بیشتر از ما را مطرح کرد و از ما خواست که از افراد فوق و دیگران که مورد اعتماد آیت اله باشند بخواهیم که در این مورد باز هم نامه برای او بنویسند ؛ و جالبتر از همه اینکه وقتی من علت عدم پشتیبانی آیت اله را از زندانیان سیاسی و مجاهدین که اعدام آنها وجود داشت ، جویا شدم ، آیت اله خمینی در جواب گفت : اگر من در باره آنها چیزی بگویم ، وضع آنها بد تر میشود ؛ من توضیح دادم که آقا مسئله اصلی ، دفاع و حمایت از انقلاب و آرمان زندانیان سیاسی است و نه حمایت فردی از این و یا آن زندانی سیاسی که شما فکر میکنید اگر در باره آنها چیزی بگوئید ، وضع آنها بد تر میشود . بعلاوه وضع آنها چه در زندان و چه در بیدادگاههای رژیم شاه آنقدر بد هست که حرف شما بد تر از آن نخواهد شد .

آیت اله پاسخی در برابر استدلالات من نداشت . . . بناچار و برای خالی نبودن عریضه در آخرین ملاقات رویم کرد و گفت : آقایان ماجورند و امیدوارم که در کارشان موفق باشند ! . . . من به صراحت به آیت اله گفتم که مردم ما و مجاهدین خواستار " دعا " نیستند ، آنها عمل میخواهند و دعا کردن و صرفاً آرزوی موفقیت نمودن برای آنها دردی را دوا نمیکند .

من از آیت اله جدا شدم و حاصل کوشش و ملاقات من و رفیق تراب تنها این بود که اولاً در لابلای برخی از اعلامیه های خود حمایت محدودی از زندانیان ما تحت عنوان کلی " جوانان مسلمان " بعمل آورد و ثانياً پرداخت بخشی از " وجوهات شرعی " را به خانواده

زندانیان سیاسی مجاز دانست. ( متن فتوا که به تاریخ ۲۵ آبان ۱۳۵۰ از طرف خمینی صادر شده است، در ص ۴۰۶ کتاب "نهضت امام خمینی" منعکس می‌باشد. )

اما بد نیست بدانید که در شرایط آنروز مبارزه چنان بود که مثلا بازاریان هوادار مجاهدین بدون "اذن" آیت اله از بابت "وجوهات شرعی" خود هم بخانواده زندانیان سیاسی و هم به سازمان مجاهدین کمک میکردند. در سال ۵۴ آقای هاشمی رفسنجانی به رفیق تراب در دمشق گفته بود، وضع در داخل کشور طوریت که حتی اگر آقای خمینی هم حرفی بزند تا مجاهدین آنرا تأیید نکنند اجرا شدنی نیست! ". ( پایان مصاحبه حسین روحانی با نشریه پیکار تا شماره ۸۲ مورخ ۲ آذر ۵۹ ).

حال به نقل قسمتی از مصاحبه تلویزیونی حسین روحانی در رابطه با ملاقاتش در نجف با خمینی، که بعد از دستگیری و محاکمه اش در بعد از انقلاب انجام، داده می‌پردازیم. ( کتاب "نهضت امام خمینی" جلد سوم ص ۴۰۳ و ۴۰۴ ).

"... از جمله مسئولیتهائی که باز به من داده شد در خارج کشور ملاقات با امام بود... در باره این ملاقات از طرف داخل به من توصیه شد یعنی به من و تراب حق شناس توصیه شد که با امام تماس بگیرید و امام را در جریان مسائل داخل و مسائل سازمان بگذارید و اگر امکان داشته باشد ایشان اعلامیه ای بدهند در پشتیبانی از زندانیان در شرف اعدام یعنی رهبران و مسئولین مجاهد ما. من مسئولیت این کار را به عهده گرفتم و از طریق آقای سید محمود دعائی که آن روز سمپات ما بود در سال ۵۱ ( ۵۰ ) موفق شدم که جلسات متعددی با امام داشته باشم که به جز جلسه اول که ایشان شرکت داشت برای معارفه، من در جلسات دیگر تنها بودم با امام، مجموعاً ۷ جلسه طول کشید در حدود یک ماه و هر کدام یک یا یک ساعت و نیم، و در این مدت من در زمینه های مختلف با امام صحبت کردم، بحث کردم. از جمله مسائلی که در آنجا مطرح شد گفتم مسائل داخل ایران و وضع سازمان ایدئولوژی سازمان، مبانی ایدئولوژیک سیاسی سازمان و در همین رابطه هم دو کتاب که در اختیار داشتم، کتاب امام حسین و جزوه راه انبیا، به ایشان دادم و ایشان هم بطور کامل مطالعه کردند و نظرانشان را به صورت کتبی نوشتند که متأسفانه الان این نوشته کتبی در اختیار نیست و من میتوانم به روی نکاتی که الان در ذهنم هست... تکیه بکنم، از جمله مسائلی که ایشان بعد از مطالعه این کتابها نظر دادند این بود: یکی مسئله تحلیل ما از مسئله قیامت بود، که با تحلیل ما که معتقد بودیم در واقع حیات جدیدی است به دنبال حیات دنیا و به دنبال یک تغییرات کمی که دچار تغییر کیفی میشود، ایشان این تحلیل را تحلیل مادی میدانستند و مواجه با آنچه که در

قرآن هست . مورد دیگر مسائل تکامل بود که ما معتقد به تکامل انواع بودیم و اصل داروین . که باز ایشان آنرا مخالف به حساب احکام قرآنی میدانست . از جمله مسائل دیگری که مورد بحث بود مسئله مبارزه مسلحانه در ایران بود که میدانید ما در آنجا معتقد به مبارزه مسلحانه چریکی بودیم . البته آنجا چریکی نمی گفتیم ، معتقد بودیم که مبارزه مسلحانه ، مبارزه ای است که میتواند توده ها را به مبارزه بکشاند و آمادگی مردم و جنبش برای چنین مبارزه ای . و امام با این مسئله مخالف بودند و تأکید کردند که من با مبارزه مسلحانه مخالفم و معتقدم تشکیلات شما نابود میشود . البته این مسئله ای بود که ما بعد ها در بخش منشعب در سال ۵۶ و ۵۷ در یک مبارزه ایدئولوژیک درون سازمان به این مسئله رسیدیم . در رابطه با پیشنهاد ما برای صدور آن اعلامیه ، ایشان تأکید کردند من هنوز لازم است که در رابطه با مواضع ایدئولوژیک سیاسی سازمان ، اطلاعات بیشتری پیدا کنم و از افراد مختلف در این باره سوال کنم و از آنها حتی اسم هم بردند از آقای منتظری ، طالقانی و رفسنجانی و دیگران و مطهری اسم بردند . ما هم موافق بودیم و گفتیم که سعی میکنیم از طریق این آقایان ، ما نامه ای برای شما بفرستیم که البته گویا نامه هائی هم فرستادیم که ایشان تأکید کردند که این به معنی این نیست که اگر باز هم آقایان موافق بودند ، من موافق باشم یعنی تصمیم نهائی را خود من اتخاذ خواهم کرد . به این ترتیب ایشان در آتموقع موافق با دادن چنین اعلامیه ای نبودند . ” ( )

” توصیه ها و همکاری عوامل و ایادی وابسته به بیگانه رژیم ارتجاعی سلطنت به نیمه دیگر خود ( آخوند های مرتجع ) ”

آقای حسینعلی منتظری در رابطه با نفوذ عناصر مشکوک یا ایادی رژیم وابسته به بیگانه پهلوی در ارگانها مختلف مملکت و یا دادن نظرات باصطلاح خیر خواهانه ، در جهت انقلاب در خاطراتش به مواردی اشاره مینماید از جمله مینویسد : ” تیمسار مقدم ، رئیس آخرین ساواک محمد رضا پهلوی ، قبل از مسافرت وی ( منتظری ) به پاریس برای ملاقات باخمینی با شخصی بنام ” طباطبائی ” در منزل مطهری در تهران بملاقات او میروند و سه ساعت مذاکره میکنند . در این مذاکرات وی برای خمینی پیامی بشرح زیر میفرستد .

۱ - برای اینکه مردم به روحانیت بد بین نشوند ، با توجه باعصاب کارکنان و کارگران

صنعت نفت ، سعی شود نفت بمردم برسانند .



۲ - مواظب باشید که کمونیستها در کار شما رخنه نکنند ، شما نیرو های مذهبی را داشته باشید کافی است ، ما هم به قیام شما احترام میگذاریم ، ولی این کمونیستها از پشت خنجر میزنند .

( لازم است متذکر شویم ، منظور معدوم تیمسار مقدم ، همانطور که روند حوادث و جریانات بعدی بخوبی نشان داد ، توده - نفتی ها - ساواکی ها و دیگر گروههای کمونیست همکار رژیم ارتجاعی ، نبود . بلکه همانطور که شاهد بودیم توده - نفتی ها و فدائیان اکثریت نقششان را با موضعگیری باصطلاح " چپ " ولی در حمایت از جناح ارتجاعی " راست " در کمک به خارج کردن تمام جناحهای معتقد به آزادی و استقلال ... نظیر دوران حکومت دکتر محمد مصدق ، زیر پوشش ، لیبرالها عامل و جاده صاف کن امپریالیسم اند ، بخوبی تا پایان سال ۱۳۶۱ بانجام رساندند . لذا چون دیگر احتیاجی بوجود آنان نبود - نظیر متلاشی کردن آنها بعد از به پایان رساندن مسئولیتشان ، در بعد از کودتای امریکائی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۳۲ توسط رژیم پهلوی - ، با دادن " اسناد جاسوسی " توده - نفتی ها ... ، که کوزیچکین وابسته نظامی سفارت شوروی در ایران پس از پناهنده شدن به انگلیسی ها ، داده بود ، آنها اسناد را توسط عسگر اولادی وزیر بازرگانی وقت ، به رژیم ارتجاعی ایران تحویل دادند تا بخدمت آنان خاتمه دهند .

باید بگوئیم منظور تیمسار مقدم از اینکه ارتجاع بعد از حاکمیت مواظب کمونیستها باشند ، بیشتر " مجاهدین خلق ایران " بوده است ، که آنها برای مخدوش کردن اذهان مردم برعلیه سازمان ، در تبلیغاتشان " سازمان مجاهدین " را مارکسیست - اسلامی مینامیدند .

۳ - پول وجوهات را خرج اشخاص نکنید بلکه مؤسسات مذهبی - دینی و اقتصادی درست کنید . اینکار هم سرمایه شما محفوظ میماند و هم با در آمد آن میتوانید حوزه ها را اداره کنید .

ایشان مینویسد وقتی در تاریخ ۲۷ آذر ۱۳۵۷ به پاریس رفتم ، حرفهای مقدم را به خمینی گفتم ، تعجب کرد ، گفت " عجب ! مقدم این حرفها را گفت " ، در همانجا به مهندس بازرگان و هاشمی پیغام دادند که بر کار شرکت نفت نظارت بکنند و باندازه مصرف داخلی تولید کنند . ( در ۸ دیماه ۵۷ ، خمینی بازرگان را طی حکمی برای نظارت بر تولید و صدور نفت مأمور کرد . )

با توجه به چنین توصیه هائی از جانب عوامل رژیم گذشته از بیرون و ایادی وابسته به بیگانه در حول وحوش خمینی ( حسین فردوست ، رئیس بازرسی شاهنشاهی و از نزدیکان

محمد رضا پهلوی، دکتر مظفر بقائی و حسن آیت...، است که ملاحظه میکنیم، "وقتی یکی دوشب بعد از قیام ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷، پسرش احمد را بدیدار مسعود رجوی میفرستد و با او از ابتدای شب تا صبح روز بعد، به گفتگو مینشیند، سر انجام احمد خمینی از جانب پدرش سه شرط را به مجاهدین پیشنهاد مینماید، که در صورت پذیرش آنها مجاهدین میتوانند خود وارد رژیم شده و هر کاری و مقامی میخواهند بدست گرفته و باتکاً توانائی سازمانی خود، آنرا به پیش ببرند. آن سه شرط بقرار زیر است:

- ۱- پذیرش رهبری امام خمینی (به مفهومی که بعد ها تحت نام ولایت فقیه عرضه شد.)
- ۲- صدور یک اعلامیه صریح از جانب مجاهدین بر علیه مارکسیستها و سایر نیروها و جریانات غیر مذهبی و "خدا شناس" که باید توسط شخص رجوی در سخنرانی عمومی خود در دانشگاه تهران اعلام گردد.
- ۳- پذیرش این مطلب که خمینی با هرکس وارد جنگ یا وارد صلح شود، مجاهدین نیز از او تبعیت کنند.

این شرایط در حالی پیشنهاد میشد، که وقتی خمینی در پاریس بود، عباس داوری نماینده سازمان در خارج بکمک یکی از سران انجمن اسلامی پاریس که از هواداران سازمان بود، و بعداً در دفتر ریاست جمهوری آقای بنی صدر کار میکرد و سپس در دفتر خانم ای مشغول به کار شد. در سفرش به پاریس در ۱۹۹۹ نقل میکرد: "عباس داوری از من خواست تا وسیله ارتباط و ملاقاتش را با خمینی فراهم کنم، که اینکار را کردم، بعد از چند روز عباس داوری گفت که من با خمینی قرار ملاقات داشتم و رفتم او را دیدم و جریانات را برایش گفتم، آقا گفت شما عده ای را تعیین کنید برای شرکت در دولت، سپس اضافه کرد، وقتی با تهران تماس گرفته، بچه ها گفته اند یا ما تمام دولت را تشکیل خواهیم داد یا در دولت شرکت نخواهیم کرد، اینها حتی ۶ ماه هم نمیتوانند ادامه دهند و مجبورند بیایند سراغ ما، و مسئله منتفی میشود."

همانطور که در بالا متذکر شدیم، شرایط پیشنهادی، بهانه و توجیهی بود برای جلوگیری و عدم واگذاری کار یا انتخاب در مجامع انتخابی مجاهدین، چون همه بخوبی شاهد بودیم توده - نفتی - ساواکی ها و بعضی گروههای کمونیست "خدا شناس"، "غیر مذهبی"، در تمام جنایات و اقدامات ضد مردمی خمینی و جناح راست حاکم وابسته به بیگانه شرکت فعال داشتند، تا در اواخر سال ۱۳۶۱ که جاسوسی آنها برای ک. گ. ب. شوروی توسط

کوزیچکین دیپلمات فراری سفارت شوروی به انگلیس، به ایران اطلاع داده شد، این همکاری با تمام وجود ادامه داشت.

امپریالیستها و صهیونیستها، هم چنان خطر روی کار آمدن "مجاهدین" را بخوبی، چون دوران حکومت محمد رضا پهلوی مورد نظر داشته و با ایادی خود در درون سیستم، مانع از آن میشدند و شدند تا "مجاهدین" بتوانند به فعالیت آزاد بدون تنش و درگیری بپردازند، و در ارگانهای دولتی یا انتخابی داخل شوند، بویژه پس از اینکه سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۸ پس از اینکه پیش نویس قانون اساسی که توسط دولت مهندس بازرگان به مجلس خبرگان ارائه شد، فاقد اصلی بنام "ولایت فقیه" بوده، که مورد تأیید خمینی نیز قرار داشت، ولی در مجلس خبرگان به پیشنهاد حسن آیت عضو حزب زحمتکشان دکتر بقاتی و از اعضای شورای مرکزی "حزب جمهوری اسلامی" که از عوامل انگلیس بود، پیش نویس قانون اساسی را کنار گذارده و قانون اساسی دیگری که در آن اصل "ولایت فقیه" قید شده بود را به مجلس ارائه میدهند و با اینکه "آیت اله طالقانی" و نهضت آزادی (۱۰) ... با آن مخالف بودند ولی آقایان حسینعلی منتظری و بنی صدر و دیگران با این عنوان که این اصل تنها یک حق نظارت است با آن موافقت میکنند (آقای بنی صدر با اینکه در ابتدا با اصل "ولایت فقیه" مخالف بوده، ولی همانطور که در کتاب "خیانت به امید ص ۴۶۵ نوشته اند - با وجود اینکه با تمام توان برای ارتقا آگاهی عمومی میکوشیدم، اما هر بار که تهدیدهای آقای خمینی جدی میشدند، داد و قال میکردم و تسلیم او میشدم ... -) و آنرا به آرای عمومی میگذارند.

بنابراین سازمان بطور صریح اعلام کرد که ما قانون اساسی را اسلامی ندانسته و خواست ملت نمیباشد، لذا بدان رای نمیدهیم. شهید موسی خیابانی در آخرین نوار خود موضع مجاهدین، در قبال قانون اساسی مصوبه "خبرگان ارتجاع" را چنین بیان میکند: "ما نمیتوانستیم به چنین محتوایی برای جمهوری اسلامی رای بدهیم، و بر آن، به نام اسلام صحه بگذاریم ... ما قبلاً نشان داده بودیم که اهل بر خورد نسنجیده و اهل چپ و راست زدن نیستیم، در عین حال اهل سودا گری و فرصت طلبی و مایه گذاشتن از اصول هم نبودیم. اعتقادات و هویت و مسئولیت های ایدئولوژیک و سیاسی ما، این اجازه را بمانع نمیداد که به آن باصطلاح قانون اساسی رای مثبت بدهیم، در واقع، آن را اسلامی نشناختیم ... (صدای سردار، مجاهد ۱۲۹ - ۱۱ آذر ۶۱ ص ۲۵). و در همین رابطه وقتی در اولین انتخابات ریاست جمهوری اسلامی مجاهدین کاندیدای خود را برای ریاست جمهوری معرفی نمودند، در آخرین لحظات شروع انتخابات، شخص خمینی به میدان آمد و با طرح این مسئله، کسانی که بقانون

اساسی رأی نداده اند حق شرکت در انتخابات را ندارند ، باعث گردید که مجاهدین از انتخابات ریاست جمهوری ، که دیگر نمیتوانست یک انتخابات آزاد بحساب آید ، خود را کنار کشیده و در رأی گیری شرکت نکردند .

بعد از عدم شرکت مجاهدین در رأی گیری برای قانون اساسی بود که تهاجمات و ایجاد در گیریها و انواع مشکلات ، از طرف رژیم و عواملش بر علیه سازمان به اشکال مختلف فزونی چشم گیری یافت ، از ممانعت سخنرانی در باره " تبیین جهان " که تحت عنوان " قواعد تکامل " در دانشگاه " صنعتی شریف " با حضور ۱۰ هزار تن ، صورت میگرفت ، تا تهاجم به سناد های مجاهدین در شهر های مختلف به ویژه در تهران و تخلیه آنها ، شعار " مرگ بر منافق " که شعار هر نماز جمعه شده بود ، یا صدور حکم بازداشت چند تن از اعضا و کادر مرکزیت . . . دستگیری هواداران و یا تهاجم به سمپاتها که نشریات سازمان را میفروختند و ضرب و شتم ، حتی بشهادت رساندن آنان . . . بستن مرکز سازمان در تهران . . . و تحمیل یک شرایط نیمه مخفی ، نیمه علنی به سازمان ،

با اینکه شاهد بودیم " مجاهدین " توانستند بسرعت به بازسازی سازمان مبادرت کرده و تشکیلات خود را احیا نمایند ، تا جائیکه یکی از منسجم ترین و منظم ترین و توده ای ترین سازمانهای موجود گردیدند ، و بانتشار بعضی از دستاورد های ایدئولوژیکی ، سیاسی - استراتژیکی ، تشکیلاتی . . . اقدام نمودند و بصورت یکی از گسترده ترین سازمانهای عصر حاضر در ایران شدند ، که حمایت گسترده مردم را بخود جلب نمودند . ولی چه در انتخابات مجلس خبرگان و چه در انتخابات مجلس یا ریاست جمهوری ، چه خمینی شخصا و یا عناصر سیستم حاکم که در باصطلاح " حزب جمهوری اسلامی " که مخلوطی از مؤتلفه ، حزب توده نفتی . . . باند دکتر مظفر بقائی یعنی حسن آیت و . . . جمع بودند ، وارد صحنه شدند و با انواع و اقسام بهانه ها و اتهامات و ترفند ها . . . مانع از راه یافتن " مجاهدین " به ویژه مجامعی که از طریق انتخابات انجام میشد ، گردیدند .

" دلایل دیگری که " سازمان مجاهدین خلق " نتوانست نقش اصلیش را در انقلاب بانجام برساند چه انتقاداتی به مواضع و عملکرد ، مسئولین ، اعضا و هواداران " سازمان مجاهدین خلق " وارد است .

حال میپردازیم به علل دیگریکه باعث گردید تا " سازمان مجاهدین خلق ایران " ، با اینکه یکی از منظم ترین ، منسجم ترین و گسترده ترین سازمانها ، بلحاظ حمایت توده های مردم . . .

در ایران بود ، نتوانست به مسئولیتی که بر عهده اش بود به نحو اتم و احسن و اکمل اقدام نماید .

به بعضی از عوامل در بالا اشاره کردیم ، اما دلایل دیگری هم در درون سازمان وجود داشت که عوامل بیرونی مکمل آن بود .

همانطور که متذکر شدیم ، با توجه بشرایط انقلابی ایران در سال ۱۳۵۷ به بعد و آزادی تمام زندانیان سیاسی در اواخر همین سال ، از جمله اعضا و هوداران سازمان ، و سوابق درخشان مبارزاتی سازمان مجاهدین با رژیم پهلوی وابسته به بیگانه ، و دفاعیات شجاعانه ، ایدئولوژیک - استراتژیک مجاهدین در دادگاههای ضد مردمی رژیم پهلوی و ایستادگی و مقاومت و تحمل شکنجه در زندانهای رژیم در طول سالهای زندان ( برخلاف گروه " قتلہ منصور " اعم از حبیب اله عسگر اولادی مسلمان ، اسداله بادامچیان و حاجی عراق . . . و اسداله لاجوردی و مهدی کروی ، که با درخواست عفو از " آریا مهر " و شرکت در مراسم ۴ آبان ۱۳۵۵ و سپس از " آریا مهر " ، مورد " عفو ملوکانه " قرار گرفته و آزاد شدند . ) ، و چه مبارزه سخت و بی امان با منحرفین اپورتونیست سازمان و عناصر ارتجاعی گروه " قتلہ منصور " و بعضی از عناصر مذهبی یا وابسته به گروههای دیگر و منفرد . . . که بعد از انحراف عده ای در سازمان ، جانی گرفته و از موضع ارتجاعی ، دیدگاههای سازمان را مورد انتقاد قرار میدادند . این دو طیف با مواضع ظاهراً متفاوت ولی در باطن ارتجاعی و واحد ، بطور غیر مستقیم بیک وحدت نا نوشته بر علیه " سازمان مجاهدین خلق " رسیده بودند و یکدیگر را برای مقابله با مجاهدین ، بطور مخفیانه یا علنی بویژه در زندان اوین " شارژ " تئوریک " کرده و آموزش میدادند ، تا شاید بتوانند در آینده از باز سازی و احیای سازمان جلوگیری نمایند ، در ضمن با دروغهایی که بهم مییافتند ، هر دسته سعی در توجیه مواضع خود بعمل میآورد . البته تنها منحرفین سازمان نبودند که ارتجاعیون مذهبی درون زندان را بر علیه " مجاهدین " و تفکرات و اعتقادات آنها آموزش داده و باصطلاح اطلاعات آنها را بالا میبردند ، بلکه عناصر کمونیست دیگری نیز بودند که در این اقدام " کمونیستی " هم پای " توطئه " گران سازمان ، باین عمل مبادرت میکردند . زندانیان شماره ۲ اوین ، در سالهای ۵۴ تا ۵۷ این جریان را بخوبی بیاد دارند .

لذا پایداری و استقامت " مجاهدین " و دفاع از دستآورد های " سازمان مجاهدین خلق " ، در مقابل سه جریان ارتجاعی ، رژیم پهلوی وابسته به بیگانه که حاکمیت داشت و دو جریان دیگر ، منحرفین سال ۱۳۵۴ سازمان و دیگری مذهبیهای قشری و ارتجاعی، که فرصتی طلایی ،

برای حمله و هجوم به دستاورد ها و دیدگاههای سازمان بدست آورده بودند ، وبا تلاشی پیگیر از موضع ارتجاعی خود به مخدوش کردن اذهان مردم بر علیه سازمان ، میپرداختند .

از طرف دیگر جریان سریع رخداد های درون جامعه بعد از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ و پاشیدگی و عدم وجود تشکیلات سازمانی ، بخاطر ضربه منحرفین . . . ، فرصت لازم را به مجاهدین باقیمانده ، چه در بیرون و چه کسانی که از زندان آزاد شده بودند ، نداد تا سیستم تشکیلاتی خود را بر طبق ضوابط و معیار های سازمانی سر و سامان دهد . باید اذعان کرد که سازمان متأسفانه بدنبال حوادث کشیده میشد ، بدون اینکه استراتژی مشخصی داشته باشد ، هجوم طرفداران و هواداران سازمان در اقصی نقاط کشور ، و بر پائی محلهائی برای مراجعه هواداران و طرفداران سازمان در شهر های مختلف ، که بطور خود جوش از جانب هواداران مجاهدین بوجود آمده بودند ، و در خواستهای مکرر و مداوم آنان جهت کسب تعلیمات و آموزش دستاوردهای سازمانی از قبیل ایدئولوژی ، سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و تشکیلاتی . . . و کشیده شدن سازمان بدنبال حوادث و موضعگیری و دخالت در هر جریان و حادثه ای و بسیج اعضا و هواداران برای پشتیبانی از موضعگیری های سازمان . . . عملاً باعث گردید تا فرصتهای مناسب در ابتدای انقلاب ، برای ایجاد یک سیستم تشکیلاتی بر اساس ضوابط سازمانی از دست برود و فضائی که جهت مبارزه علنی و ایجاد تشکل سازمانی ، تا حدودی ایجاد شده بود ، محدود و محدود تر گردد ، شرایط تحمیلی و ناخواسته باعث گردید ، تا همان سیستم ( غیر کافی و محدود ) نسبتاً دمکراتیک مدون زمان چریکی نیز ، کم کم محدود شود ، این روند دور افتادن از معیار های سازمانی چون به کندهی و بتدریج صورت میگرفت ، و در جهت خواست یکی از کادر های مرکزیت سابق و خود برگزیده بود ، که عملاً و بطور غیر مستقیم بدان دامن میزد ، توجه سطوح مختلف مجاهد را ، به روالی که سازمان طی میکرد ، جلب نمی نمود ، و با اینکه بودند تعداد کمی از اعضا که باین نقض اصول اعتراض داشته و انتقاد میکردند ، ولی متأسفانه با اینکه انتقاداتشان درست و بحق بود ، ولی بخاطر مطالبی که پیشنهاد و مطرح میکردند از موضع وگرایش برآست بود ، مورد توجه قرار نمیگرفت .

اما نظرات درست منتقدین دیگر ، بخاطر وجود ارگانهای اصلی در دست خود برگزیده مرکزیت سابق و طیفی که حول و حوش خود بوجود آورده بود ، اجازه ابراز وجود نمی یافت و در صورت پافشاری منتقد ، او را بشکلی منفرد کرده نمیگذاشتند نظراتش بدیگران برسد .

بدین ترتیب دایره تصمیم گیریها و موضعگیریهای سازمانی روز به روز به تعداد افراد کمتری منحصر میگردد و گردید .

این روند ، بدون اینکه سطح سازمانی متوجه شود ، بخاطر مشغله های بسیار و کار فشرده و تهاجم مداوم ارتجاع وابسته به بیگانه ، که با یک برنامه مشخص هر روز تهاجماتش را بسازمان با بهانه های مختلف تشدید میکرد ، همراه و همگام بود . لذا سطوح سازمانی از اینکه ضوابط و معیار های انقلابی ایدئولوژیکی ، سیاسی ، تشکیلاتی سازمان و گاه موضعگیریهای نا درست در رابطه با ارتجاع ، توسط کادر مرکزی خود برگزیده هر روز نا دیده گرفته میشد و با اجرا در نمیآید ، توجهی نمیکردند و بهتر است گفته شود که فرصتی نبود تا بدان ها بپردازند . ( البته این مسئله باین معنا نیست که انتقادی باین بی توجهی وارد نمیشد ) ، جزو اصول و ضوابط سازمانی بوده و هست که میبایستی در هر حرکتی تحلیل و برنامه مشخص داشت و بر طبق آن برنامه ، حرکات تنظیم و سازماندهی شده و عمل شود و بعد از انجام ، جمعبندی و نقاط ضعف و قوت آن تحلیل گردد .

متأسفانه این عوامل و دلایل دیگر باعث گردید تا اصل انتقاد و انتقاد از خود و یا انتقاد نسبت به برنامه ها و موضعگیری ها و بی توجهی به برنامه های دراز مدت سازمان ، کم رنگ شده و یا بدست فراموشی سپرده شود .

مشخص است وقتی ضوابط و معیار های حاکم بر سازمان بهر دلیلی اجرا نشده یا ناقص اجرا گردد و یا بدست فراموشی سپرده شود ، میتواند در یک روند نسبتاً کوتاه مدت ، باعث رشد خصوصیات غیر انقلابی در اعضا و افراد سازمان بویژه کادر های بالا شود ، که شد . همانطور که رشد خصوصیات انقلابی ، با انتقاد و انتقاد از خود و کنترل فرد و دیگران سرعت گرفته و جایگزین خصوصیات نا پسند میگردد . با توجه به ویژه گیهای انسانی ، عکس آنهم صادق است ، بهمین دلیل هر چه فشار ارتجاع حاکم بیشتر شده افزایش مییافت بهمان نسبت ، ضوابط و معیارهای سازمانی در رابطه با کنترل اجرا آنها از جانب کادر ها در هر بعدی اعم از ایدئولوژی ، سیاسی ، استراتژیکی ، اجتماعی بخاطر شرایط نیمه مخفی و نیمه علنی ، بر عملکرد کادر های مسئول و غیر انتخابی کمتر میشد . این شرایط و بی توجهی کادر ها باعث گردید تا تصمیم گیریهای سازمانی که در ابتدای انقلاب بصورت شورائی ، مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته و به اجرا در میآید ، کم کم ، بدون اینکه مورد اعتراض کادر های سازمانی قرار گیرد ، محدود و کوچکتر و کوچکتر شده ، تا جایی که در اواخر سال ۵۹ و اوائل سال ۱۳۶۰ ، بدون اینکه مرکزیتی انتخابی وجود داشته باشد ، عملاً تصمیمات به

عده ای انگشت شمار از اعضای سازمان مجاهدین ( که باید گفت بطور خود به خودی شکل گرفته و با تصمیم یکی از اعضای مرکزیت سابق سازمان انتصاب شده بودند ) ، منحصر شده و صورت می‌گرفت . لذا ضوابط و معیار های سازمانی در شکل گیری مرکزیت و شکل سازمانی بطور کلی بفراموشی عمدی و سهوی سپرده شده بود . بدین ترتیب در تمام دوران بعد از انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ( بااستثنای چند ماه ابتدای انقلاب ) ، سازماندهی و موضعگیریهما و تجزیه و تحلیل ها و بطور کلی تصمیمات سازمانی توسط چند تن از اعضای غیر انتخابی ، که مراحل تشکیلاتی سازمان را طی نکرده بودند ،<sup>۱</sup> به گزینش عده دیگری مبادرت کرده و انتصاب نموده بودند ، اتخاذ شده و بمرحله عمل در می‌آمد ، که نا درست و بر خلاف ضوابط بدون سازمانی بود .

بنابراین باید بگوئیم ، تصمیمات و موضعگیریهای متخذه و اقداماتی که سازمان مجاهدین بعد از انقلاب ۱۳۵۷ انجام میداد ، نظر سطوح مختلف سازمانی ، که بر پایه اصول و ضوابط کلی تشکیلاتی سازمان ، اتخاذ شده باشد ، نبود .

در جزوه "بررسی امکان انحراف مرکزیت دمکراتیک ... " سازمان ص ۴۸ و ۴۹ -  
بانحراف مرکزیت و نقض دمکراسی توجه کرده و بخوبی آنرا شرح داده ، مینویسد " اگر ما دارای ایدئولوژی واقع گرایانه توحیدی باشیم ، و برای مشخص کردن آن در عمل و در جامعه ، سازمان و تشکیلات متناسب را بر اساس اصول پیش گفته ( وحدت فرد و مسئولیت ، سانترالیسم دمکراتیک و ... ) ایجاد کنیم ، و در ضمن در جریان عمل باین اصول پای بند بوده و در اجرای انقلابی آنها کوشا باشیم ، دیگر احتمال انحراف وجود ندارد ، و احتمال آن به سمت صفر میل میکند . بخصوص در مورد سازمانی که کادر ها و به ویژه مسئولین مرکزی آن ، از حد اقل وحدت لازم از وجوه مختلف ( ایدئولوژیک ، تشکیلاتی و ... ) بر خور دار بوده ، و با شیوه دمکراتیک و از طریق رهبری جمعی ( که بر اساس آن محاسن هر فرد ، معایب دیگری را خنثی میکند ؛ معایبی که در ضمن گریز نا پذیرند ) ، و همچنین رعایت سایر اصول تشکیلاتی ، به حرکت بپردازند . زیرا اگر انحرافات ، از نقائص درونی خود ایدئولوژی ، و یا عدم درک صحیح آن از طرف افراد و اعضا<sup>۲</sup> نجوشد ؛ این انحرافات سر انجام معلول نقص و ایرادی ، یا در مرکزیت و یا در دمکراسی ، و یا در عدم اجرای صحیح سایر اصول تشکیلاتی میباشد . به عبارت دیگر جنبه های اجتناب پذیر ( اختیاری ) انحرافات و اشتباهات ، اعم از اینکه در رابطه با یک فرد جنبه معرفتی یا خصلتی داشته باشد ؛ در یک سازمان به نحوی از انحا ، خود را به صورت اختلالی در اصول تشکیلاتی مذکور ، نشان میدهد . "



سازمان مجاهدین خلق ایران، بعد از انقلاب با اینکه بطور علنی شروع به فعالیت نمود و بصورت یک تشکیلات سازمانی به عضوگیری و گسترش سازمانی خود در شهرهای مختلف مبادرت نموده بود، نه تنها دارای اساسنامه و آئین نامه ای نبود، بلکه شکل تشکیلاتی آن، همچنان نظیر دوران مبارزه مخفی با رژیم ارتجاعی وابسته به بیگانه پهلوی، یک سیستم متناسب با شرایط مخفی و چریکی و بر پایه "اعتماد برادرانه" و تنگاتنگ افراد سازمانی، در خانه های تیمی، با یکدیگر بود. در حالیکه با تغییر شرایط جامعه و تغییر شیوه مبارزه، سازمان میبایستی متناسب با شرایط جدید و تغییر سازماندهی، ضمن تدوین اساسنامه و آئین نامه و بر پائی کنگره، که حتی در ضوابط و معیارهای عام سازمان چریکی، پیش بینی شده بود، اقدام میکرد. ولی یکی از کادرهای مرکزیت سابق، با سوء استفاده از نبود افراد تعلیم دیده سازمانی و با تکیه به تعلیمات سازمانی که آموزش دیده بود، زمینه را جهت ارضاء هر چه بیشتر امیال جاه طلبیها و تحمیل رهبری خود فراهم میکرد.

لذا باید گفت، اگر در سال اول انقلاب، عدم توجه به تدوین اساسنامه و آئین نامه و فرم تشکیلاتی مدون و مکتوب و تعیین حدود و اختیارات ارگانها، نهادها، مسئولین و کادرهای... سازمانی را، بخاطر وضع فوق العاده و شرایط انقلابی درون جامعه، توجیه و مسامحتا قابل پذیرش دانست، ولی از سال دوم انقلاب که تا حدودی سازمان توانسته بود بوضوح تشکیلاتی و سازمانی خود سر و صورتی دهد، میبایستی به تدوین یک استراتژی و اساسنامه و آئین نامه متناسب با شرایط جدید اقدام کرده و با اجرا در میآورد، ولی ملاحظه میکنیم که عناصر دست اندر کار، یعنی کادرهای با سابقه سازمان، اصلا در این فکر نبوده و در این رابطه اقدامی بعمل نیاروندند. لذا با توجه به حوادث و جریانات بعدی که برای سازمان پیش آمد و تصمیم گیریهای بعضا نا درست توسط عده ای بسیار معدود و انگشت شمار خود برگزیده سازمانی، که انتخابی نبودند، اتخاذ میشد، نظیر صدور اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۵ مورخ ۲۸ خرداد ۶۰ سازمان تحت عنوان "بدنبال یورش وحشیانه ارتجاع به خانه پدری برادر مجاهد مهدی ابریشم چی، از این پس مجاهدین خلق ایران با کمال قوا در قبال اینگونه تهاجمات مقاومت خواهند کرد..."، که صدور اشتباه آمیز این اطلاعیه باعث گردید که "سپاه پاسداران و دستگاههای تبلیغاتی ارتجاع حاکم، آنرا بعنوان اعلام جنگ مسلحانه با مردم... معرفی کردند...".

"اجرای طرح "اله اکبری" و عدم سقوط رژیم، و اعلام بی برنامه مبارزه مسلحانه، پس از آن"

اصولاً تظاهرات ۳۰ خرداد، بمنظور وادار به عقب نشینی نمودن خمینی، در جهت ابقاً آقای بنی صدر در پست ریاست جمهوری بود، تا مانع از "تک پایه" شدن حاکمیت گردد، و بهیچوجه سازمان برنامه ای برای مبارزه مسلحانه با رژیم حاکم بر ایران نداشت، باید با قاطعیت و صراحتاً اضافه کنیم، مبارزه مسلحانه حتی در دستور کار سازمان نیز قرار نگرفته بود، چه رسد به شروع آن. ولی بر خورد شدید و پیش بینی نشده جنایتبار حاکمیت با این تظاهرات مسالمت آمیز اعتراضی سازمان...، بنظر میرسد نظم فکری و تعادل تصمیم گیرندگان خود بر گزیده سازمان را، چنان بهم ریخته و دچار آشفتگی میکند، که فراموش میکنند چند روز پیش، وقتی اعلامیه نظامی مورخ ۲۸ خرداد را صادر میکنند و رژیم با بهره گیری از این اشتباه اعلام میدارد که سازمان اعلام جنگ مسلحانه نموده، تصمیم گیرندگان، بلافاصله بعد از اینکه مورد اعتراض بعضی از کادر های سازمان قرار میگیرند، طی صدور اعلامیه ای، بر داشت رژیم را از اعلامیه شماره ۲۵ تکذیب کرده و اضافه میکند که سازمان قصد شروع مبارزه مسلحانه با رژیم را ندارد.

و در ضمن تظاهرات ۳۰ خرداد بدین جهت بر پا شد تا با عقب نشینی ارتجاع و ابقاً آقای بنی صدر فضای نیمه باز سیاسی مسدود نگردد، چرا که سازمان طی تحلیلی به این نتیجه رسیده بود، چنانچه رژیم بسود ارتجاع "تک پایه" شود و حاکمیت تنها در انحصار ارتجاع در آید، فضای نیمه باز سیاسی مسدود خواهد شد، که شد.

ولی معلوم نیست چه پیش آمده... و با چه تحلیلی یکباره خود بر گزیدگان، تصمیم به انفجار "حزب جمهوری اسلامی" با نام طرح "اله اکبری"!!! در ۷ تیر ماه ۱۳۶۰، گرفته و بانجام آن اقدام میشود. و سپس در ۸ تیر ماه اعلام میگردد که مبارزه مسلحانه بر علیه رژیم آغاز گردیده است.

یکی از دلایل دیگریکه میتوان در رابطه با عدم وجود برنامه شروع مبارزه مسلحانه، بدان اشاره نمود، اینستکه نشریه "مجاهد" حتی تا تاریخ ۷ تیر ۱۳۶۰ منتشر گردید، در تحلیل سازمان بود، وقتی رژیم مشروعیت خود را در بین مردم از دست داد و جلوی تمام آزادی ها را سد نمود و سازمان دیگر نتوانست با تمام شرایط نا مناسب و اشکالاتی که وجود داشت، نشریه خود را منتشر نماید، و دلایل دیگر، آن وقت باید باشکال دیگر مبارزات بیاندیشد... چون در قبل، طی بررسی این مسئله که، در چه شرایطی و تحت چه اجباراتی، سازمان باید به مبارزه مسلحانه بر علیه رژیم مبادرت کند؟ به جمعبندی مبادرت نموده بود.

سازمان با بررسی و تحلیل شرایط مختلف، باین نتیجه رسیده بود در درجه اول تمام نیرو و امکانات خود را باید بکار گیرد تا به مخفی شدن سازمان و کار مخفی و نتیجتاً بدرگیری مسلحانه نیانجامد، چرا که بدترین شرایط یک فضای نیمه باز سیاسی، در جهت گسترش همه جانبه سازمان از بهترین شرایط مخفی، بهتر است، چون سازمان میتواند با بر خورد های حساب شده با اقشار و طبقات مختلف توده مردم تماس بر قرار و تفکرات و اعتقادات... خود را رو در رو بدانان عرضه نماید... و با توجه باین تحلیل بود که، تا خرداد سال ۶۰، با اینکه بیش از ۵۰ تن از اعضا و هواداران سازمان به اشکال مختلف توسط عوامل رژیم بشهادت رسیده بودند، سازمان دست به هیچ عمل مقابله به مثلی نزد، و همه شاهد بودند در تظاهرات سالمات آمیز و اعتراضی ۳۰ خرداد، رژیم نتوانست حتی یک نمونه نشان دهد که فردی از اعضا و هواداران دستگیر شده سازمان مسلح بوده است.

متأسفانه باید اقرار کرد، همچنان که در بالا یاد آور شدیم با اینکه هیچ برنامه ای برای مبارزه مسلحانه، حتی در دستور کار سازمان نبود، وقتی بهر دلیلی تصمیم به مبارزه مسلحانه گرفته میشود، نظیر گذشته، همچنان بدون طرح و برنامه ای استراتژیک که قبلاً تدوین و به عناصر سازمانی تفهیم و یا ابلاغ شده باشد، و بدون اینکه سازمان و سطوح مختلف سازمانی کمترین آمادگی برای شکل جدید مبارزه داشته باشند، بطور خلق الساعه مبارزه مسلحانه با رژیم اعلام میگردد.

اعلام بدون برنامه و نبود آمادگی های لازم و ممکن، برای مبارزه مسلحانه سازمان، بر علیه رژیم، انتقاداتی را توسط بعضی از کادر ها نسبت به این تصمیمات "اله اکبری" و خود بخودی و موضعگیریهای دیگر عناصر خود برگزیده تصمیم گیرنده سازمان، و هم چنین عدم وجود یک ساختار مشخص کنترل کننده تشکیلاتی سازمانی، که بر اساس یک طرح مدون، بطور دقیق ضمن تعیین حدود و ثغور مسئولیتها، پاسخگو نیز باشد را، باعث شد.

ولی با کمال تأسف مسئولین خود برگزیده و غیر انتخابی سازمان، بجای توجه به انتقادات و رفع نواقص و اشکالات، همچنان بهمان روش و سیستم نا کار آمد گذشته سازمانی با شرایط جدید، بطور ناقص ادامه داده و توجهی نکرده و یا به توجیه عملکرد و موضعگیریهای نادرست خود پرداخته و به تداوم اعمال خلاف و خارج از ضوابط تشکیلاتی خود، که بزرگترین ضایعه انسانی و شکستها و انحرافات را برای سازمان ببار آورد و میآورد، ادامه دادند.

توجه کنید ، خود برگزیدگان دست اندر کار سازمان ، حتی دو اصل از ۷ اصل ضوابط عام تشکیلاتی ساختار چریکی سازمانی را که عبارت بودند از " انتقاد و انتقاد از خود " و " رهبری جمعی " ، را نادیده گرفته و از اجرای آن مانعت بعمل میآوردند ( دیگر ضوابط مدون تشکیلاتی غیر از دو اصل مذکور ، عبارتند از " وحدت فرد و مسئولیت " ، " مرکزیت دمکراتیک " ، " انضباط آهنین " ، " اعتماد برادرانه " و " ضرورت وجود انقلابیون حرفه ای " ) .

- بنابراین یکی از اشتباهات مهم مجاهدین ، عدم توجه به تغییر شرایط و شکل مبارزه در بعد از انقلاب و نگهداشتن سیستم سازماندهی چریکی برای شرایط جدید ، یعنی مبارزه علنی و مسالمت آمیز بود .

لازم است متذکر شویم ، حتی همان ضوابط و معیارهای عام تشکیلاتی گذشته نیز ، همانطور که در بالا بدان اشاره شد ، به اجرا در نمی آمد .

- عدم وجود اساسنامه و آئین نامه ، که مشخص کننده حدود وظایف و ارگانهای مختلف سازمانی و بر پائی کنگره و پاسخگو بودن مسئولین در قبال سطوح سازمانی ، متناسب با شرایط جدید و گسترش سریع سازمان ، یکی دیگر از نواقص و اشتباهات سازمانی میباشد - بی توجهی سطوح مختلف سازمانی نسبت باین نقص عمده تشکیلاتی ، باعث سوء استفاده بیشتر بعضی از عناصر تصمیم گیرنده خود بر گزیده شد . ( انحصاری شدن موضعگیریها و تصمیمات در دست عده ای بسیار قلیل و انگشت شمار خود برگزیده ، بدون اینکه خود را در قبال نهاد کنترل کننده ای پاسخگو بدانند ) .

- نبود یک استراتژی مدون مرحله بندی شده ، در رابطه با شرایط جدید بوجود آمده بعد از انقلاب ، که میتوان مسامحتا گفت ، سازمان بطور خود بخودی بدنبال حوادث و جریانات کشیده میشد .

عدم وجود استراتژی و برنامه دراز مدت ، بفرض که سازمان از تشکیلاتی با ضوابط و معیار های انقلابی نیز برخوردار بود ، امکانی برای بررسی و حسابرسی درست و غلط بودن موضعگیریها و عملکرد های ، تصمیم گیرندگان خود بر گزیده باقی نمیگذارد ، چرا که وسیله سنجشی ( استراتژی ) وجود نداشت . بهمین دلیل وقتی تصمیم گیرندگان مورد انتقاد قرار میگرفتند ، به توجیه عملکرد های نا درست خود میپرداختند و از قبول انتقادات درست خود داری میکردند ، و در صورت پیگیری منتقد ، با زدن اتهامات و مارکهای مختلف به منتقد ، سعی میکردند او را ساکت کرده یا منزویش نمایند .

همانطور که میدانیم مبارزه مسلحانه شکل دیگری از مبارزه سیاسی است ، و در بالا به علل در پیش گرفتن مبارزه مسلحانه ، بخاطر مسدود بودن فضای سیاسی جامعه ایران توسط رژیم پهلوی وابسته به امپریالیسم و صهیونیسم را تشریح نمودیم . بنابراین چنانچه فضای آزاد برای کار سیاسی و تبلیغ نظرات و اعتقادات و دیدگاههای گروههای مختلف در جامعه موجود بود ، سازمان مجاهدین دلیلی برای اتخاذ شکل دیگر مبارزه ، یعنی مبارزه مسلحانه نمیدید ، بلکه به تبلیغ و انتشار دیدگاهها و اعتقادات خود در درون جامعه مبادرت میکرد ، تا مردم را با آنها آشنا نماید . و این مردم بودند که در یک شرایط آزاد و آرام تصمیم گرفته و داوطلبانه و آگاهانه و آزادانه ، آنها را پذیرند یا رد نمایند .

دستاوردهای عقیدتی ، سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی ... سازمان ، از بدو تأسیس در شهریور ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷ تنها آنهم بخشی از آنها مورد مطالعه اعضا و هواداران قرار گرفته یا آموزش داده شده بود .

با اینکه بعد از انقلاب ، سازمان مبادرت به چاپ و پخش گزینشی بعضی از دستاورد های باقیمانده سازمانی نمود ، ولی آموزش آنها با توجه به امکانات و تعداد کم کادر های آموزش دیده سازمان ، یک کار سخت و دراز مدت بود و احتیاج به وجود کادر های ورزیده بسیاری داشت ، که سازمان با توجه به ضرباتی که متحمل شده بود ، فاقد آن فرصت کافی و لازم بود لذا سازمان با توجه به شرایط بوجود آمده ، و ضرباتی که طی سالهای ۵۰ تا ۵۷ متحمل شده بود و با توجه به از دست دادن کادر های ورزیده و آموزش دیده خود ، میبایستی بعد از انقلاب ۵۷ ، تمام انرژی و توان خود را در جهت هر چه بیشتر چاپ و توزیع و آموزش تمامی دستاوردهای سازمانی میکرد و سعی مینمود تا با بالا بردن آگاهی و رشد کادر های جدید و توده مردم و مطلع کردن آنان با تفکرات و دیدگاههای اعتقادی ... سازمان ، گسترش کمی سازمان را همراه و هم پای و همسان رشد کیفی مینمود و آنها را عمدا یا سهوا ، فدای رشد کمی نمی نمود ، که نمود .

ولی متأسفانه بجای داشتن یک برنامه مشخص ، در این مورد نیز نظیر دیگر موضعگیریها و عملکرد ها ، بدنبال جریانات روز مره و موضعی کشیده میشد و روان بود . چرا که این تفکر نادرست در بین کادر های خود برگزیده ، رایج بود ، که سازمان با دارا بودن طیف عظیم هواداران و حمایت توده ای ، میتواند حکومت را بدست بگیرد ، آنوقت با توجه به امکانات وسیع و جدید در حاکمیت ، افکار و اعتقادات و دیدگاههای خود را ضمن پیاده کردن آنها ، بطور

بسیار گسترده در اختیار مردم قرار داده و آنان را رشد و با دیدگاههای انقلابی اسلام آشنا و بسیج می نماید .

لذا حاکمیت این تفکر و محاسبه نادرست ، باعث گردید تا بیشترین نیرو و انرژی سطوح سازمانی ، صرف مبارزات انتخاباتی گوناگون . . . شود و یا با نشان دادن نیرو و توان سازمانی و حمایت مردمی ، بلکه بتوانیم رهبری انقلاب را متوجه قدرت خود نموده ، شاید تشکیل دولت ، آنهم نه بخشی بلکه تمام آنرا ( بخاطر پر بها دادن بخود ) به سازمان محول نماید .

با اینکه چه از قبل و چه در تماسهای متعدد ، شناخت کاملی از دیدگاههای " رهبر انقلاب " و حول و حوش داشتیم و میدانستیم ( همانطور که احمد خمینی نیز در مذاکراتش عنوان کرده بود ) ، تا سازمان " رهبری " کامل و تسلیم بودن بی قید شرط به خمینی را ، که مغایر با دیدگاههای ایدئولوژیکی سازمان بود نمی پذیرفت ، این امکان وجود نداشت که سازمان بتواند بدین آرزو جامه عمل بپوشاند ، همانطور که صحتش در عمل نیز باثبات رسید .

لذا غیر از اشتباهاتی که در بالا بدان اشاره شد ، میباید به بعضی اشتباهات دیگر که در زیر آورده میشود توجه نمود .

- عدم پخش و توزیع تمامی دستاورد های سازمان بطور وسیع و آموزش آنها در سطح بسیار گسترده ، ابتدا در سطوح مختلف سازمانی و طیف هواداران ، و سپس بسیج آنان برای بردن تعالیم و دستاورد ها در بین اقشار مختلف مردم و آموزش دادن بدانها و آگاه کردنشان از تمام دیدگاههای سازمان و آنگاه بسیج آنها برای شرکت مستقیم هر چه بیشترشان در حرکات اجتماعی و دفاع از حقوقشان ، بدون واسطه و بصورت شرکت فعال در تمام تصمیم گیریها ( نظیر شرکتشان در " انجمن های ایالتی و ولایتی " در بیش از ۹۵ سال پیش، در جریان انقلاب مشروطیت ، که با کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ رضا خان - سید ضیاً از اجرائیش ممانعت بعمل آوردند . ) ، و دفاع از حقوق خود و مبارزه و مقابله با متجاوزین به آزادیها و حقوقشان اعم از اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی ، قومی ، جنسیتی ، مذهبی . . . که در انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ بدست آورده بودند .

- بجای تلاش در جهت دستیابی به حاکمیت چه از طریق انتخابات و چه با قبولاندن سازمان بعنوان یک نیروی توانمند و لایق جهت اداره مملکت ، به " رهبری " و دار و دسته حول و حوش ، و چه تلاش در پشتیبانی از جناح لیبرال حاکمیت در برابر ارتجاع ، جهت جلوگیری از " تک پایه " شدن حاکمیت و در نتیجه بسته نشدن فضای نیمه باز سیاسی . . . و شروع مبارزه مسلحانه ، بدون داشتن آمادگی های اولیه سازمانی و فاقد استراتژی مرحله

بندی شده و زود رس بر علیه ارتجاع حاکم ، در حالیکه طبق تحلیل سازمانی هنوز خمینی از مشروعیت و حمایت توده ای برخوردار بود . . . مسئولین خود برگزیده سازمان ، میبایستی چه سطوح سازمانی و چه توده مردم را بسیج کرده ، تا خواستار اجرای مواد قانون اساسی در رابطه با انجام انتخابات و تشکیل " شورا های شهر و روستا " شوند ، و مانع از آن شوند که ارتجاع حاکم این اصل مترقی از قانون اساسی را ( که مجاهدین در گنجائیدن آن در قانون اساسی نقش مهم و تعیین کننده ای داشتند ) ، بتواند برای مدت ۱۸ سال ( نظیر حکومت تحمیلی و کودتائی پهلویها ) از اجرایش جلو گیری نماید ، و در نتیجه از دمکراتیزه شدن جامعه و رفتن جامعه بسمت یک حکومت " شورائی " مردمی مانعت بعمل آورند ، و در ضمن در هر فرصت مناسبی که بدست میآوردند، با تصویب ماده ای ( در حالیکه از اجرای اصل قانون اساسی شورا ها ، خود داری میکردند ) آنرا از اثر بیاندازند و بیک قانون شورای شهر و روستای ، بی یال و دم اشکم ، تبدیلش کنند .

- خلاصه اینکه میبایستی بجای توجه و اصلاح از بالا به پایین و به مردم متوجه میشدیم ، با اینکه کار بسیار سخت و مشکل و نتیجه نه زود بلکه دیر بهار می نشست ، ولی استراتژیک و پر ثمر و منطبق بر ایدئولوژیمان بود ( همانطور که در بالا متذکر شدیم ، بعد از خلاصه و فشرده نمودن دستاورد های تعلیماتی سازمان برای آموزش ، احتیاج به کمتر از ۲ سال وقت بود ) .

- ولی توجه عمدی یا سهوی ما بسمت قبضه کردن حاکمیت و در دست گرفتن حکومت توسط سازمان ، یک اقدام نادرست و اشتباه بود ، غیر از اینکه توده مردم هنوز اطلاع زیادی از دیدگاههای سازمان نداشتند ، همانطور که در ایدئولوژیمان منعکس است و از اصول سازمان میباشد ، میباید تمام نیرو و انرژی سطوح مختلف سازمانی را صرف آگاهی و رشد مردم نسبت به حقوقشان میکردیم تا خود بهمراه سازمان برای کسب و بدست آوردن حقوقشان بسیج شده تلاش و اقدام سکریز .

باید اضافه نمود ، حتی اگر از سوی حاکمیت ، به سازمان در جهت اداره کشور و شرکت در حکومت اقدامی بعمل میآمد . با توجه به استراتژی و خط درست گذشته سازمانی نمیبایستی حد اقل تا زمانیکه نتوانسته بودیم دیدگاهها و تفکرات و دستاورد های ایدئولوژیکی سازمانی را در یک سطح گسترده و توده ای بمیان مردم برده و آموزش نداده و از این مسئله مطمئن نشده بودیم ، نمی بایستی شرکت در حاکمیت را قبول کرده و میپذیرفتیم ، هر چند مشتاق بوده و اصرار میکردند .

شاهد بودیم ، حضور سازمان در صحنه رقابتها و عدم قبول پیشنهاد سه ماده ای خمینی توسط پسرش ، حساسیت بیش از حد ارتجاع حاکم و طرح توطئه های مختلف بر علیه سازمان را باعث گردید .

لذا سازمان با توجه به شناختی که از ارتجاع داشت و در زندان تحلیل مشخصی در رابطه با ارتجاع بعمل آورده بود ، میدانستیم که نه تنها ارتجاع ما را تحمل نخواهد کرد ، بلکه پیش بینی کرده بودیم که به رو در روئی با ما مبادرت خواهند کرد . بنابراین بیپروچه نمیبایستی در صحنه رقابت های جناح های مختلف وارد میشدیم ، بلکه با کنار کشیدن از صحنه جدالهای جناحی به آگاه کردن و تعلیم توده مردم در رابطه با اسلام راستین مبادرت میکردیم ، که خود در دراز مدت ، ریشه ارتجاع حاکم یا بهتر بگوئیم نیمه دیگر ارتجاع یعنی سلطنت را از بیخ و بن میکندند ، و اجازه نمیدادند این چرتومه ارتجاعی با تفکرات قرون وسطائی اش ، برای مدتی دیگر به حیات ننگینش ادامه دهد .

بنابر این سازمان برای رسیدن به اهداف خود ضمن توزیع و پخش دستاورد های سازمانی و آموزش آنها در میان توده های مردم ، تنها به موضعگیریهای ایدئولوژیکی و بیان نواقص قانون اساسی مبادرت میکرد و از نقاط مثبت آن استفاده کرده و با آگاه کردن مردم از نقض آن توسط ارتجاع حاکم ، رودر روئی ارتجاع با خود را هر چه بیشتر به عقب میانداخت ، هر چند رژیم " تک پایه " میشد ، استراتژی فوق در دراز مدت غیر از اینکه از ضربه پذیری شدید سطوح مختلف سازمانی جلوگیری مینمود ، در بطن خود حمایت بیشتر توده ای مردم را بدنبال داشت و آنان را به رو در روئی با ارتجاع حاکم سوق میداد ، با این تفاوت که مردم با آگاهی هائی که پیدا کرده بودند دیگر منتظر جانشین سیستم ارتجاعی حاکم نبودند و به " چه باید کرد ؟ " دچار نمیشدند ، چرا که با آگاهی به نیروی خود و با افزایش حدود اختیارات " شورا " های شهر و روستا . . . میتوانستند با گامهای محکم و یکپارچه به نفی حاکمیت ارتجاعی و تغییر در قانون اساسی بدون هیچ دغدغه ای اقدام نمایند ( تجربه مقاومت مردمی در " انجمن های ایالتی و ولایتی " در برابر استبداد صغیر و شکست محمد علیشاه ، و محاکمه و اعدام شیخ فضل اله نوری ، سمبل و طراح " ولایت فقیه " ، بخاطر جنایاتی که در حمایت و همکاری با محمد علیشاه مرتکب شده بود . قابل توجه است . ) .

آنوقت زمانی بود که سازمان میتوانست ادعا نماید ، که یکی از اهداف ایدئولوژیکی خود در جهت رسیدن به " جامعه توحیدی شورائی قسط " رسیده است .



میتوان گفت اگر ارتجاع حاکم با برنامه ریزی و ترفند های مختلف ، اجبارا ما را به رو در روئی نا خواسته میکشید و آنجائیکه دیگر امکان جا خالی دادن نبود ( نظیر آنرا چندین بار در بین سالهای ۵۸ تا خرداد ۶۰ انجام داده بودیم ، نظیر بستن ستاد ها و یا تعطیل نشریه ... ) ، آنوقت ارتجاع بود که در بین مردم منفرد تر و رسواتر میشد و حقانیت دیدگاههای سازمان بیشتر باثبات میرسید و تعداد بیشتری از مردم از رژیم کنده میشدند ، و به مجاهدین میپیوستند ، آنوقت بنا به خواست و شرکت مردم به ریشه کنی ارتجاع مبادرت میکرد ، ( حکومت علی ( ع ) بعد از ۲۵ سال کنار بودن از حکومت ) .

” عدم وجود برنامه سرکوب نظامی ” سازمان مجاهدین خلق ” در سال ۶۰ توسط رژیم ارتجاعی ” برای اطلاع از نبود برنامه ، سرکوب سازمان مجاهدین خلق ایران ، در دستور کار رژیم ارتجاعی حاکم در سال ۱۳۶۰ ، توجه خوانندگان را به بخشی از ” اسناد مربوط به توطئه سرکوب سازمانها و گروههای سیاسی ” که در بر گیرنده ، تصمیمات ” جلسه هماهنگی مقابله با احزاب و گروههای ضد انقلاب ” که با حضور وزیر کشور مهدوی کنی و دیگر مقامات امنیتی و اطلاعاتی و سپاه پاسداران ... در ۹ / ۱۱ / ۵۹ و ۱۱ / ۱۱ / ۵۹ اتخاذ شده و این اسناد را ” سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ” در نشریه ” کار ” سال سوم شماره ۱۱۲ مورخ ۱۳ خرداد ۱۳۶۰ در صفحات ۱ و ۷ تا ۹ خود افشا نمود ، جلب مینمائیم : ” در ابتدای جلسه ، دستور جلسه توسط آقای نبوی ( بهزاد نبوی ، وزیر مشاور در امور اجرائی ) مسئول جلسه اعلام شد و بنا به تصویب اعضای جلسه قرار شد مصادیق دسته چهارم ( گروههای متخاصم ، گروههایی که خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند ) و دسته سوم ( گروههای مخالف گروههایی که با این رژیم مخالف هستند ولی خواستار سرنگونی رژیم از راههای مسلحانه در حال حاضر نیستند ) بحث شد .

طبق تصویب جلسه دسته چهارم بدو بخش گروههای متخاصم مسلح بالفعل ( کلیه

گروههایی که خواهان سرنگونی رژیم هستند و برای این منظور دست باسلحه برده اند و علیه نظام مبارزه مسلحانه میکنند ) و گروههای متخاصم بالقوه ( کلیه گروههایی که در حال حاضر بنا به عللی هنوز علیه نظام جمهوری اسلحه بکار نبرده اند ولی بهر جهت در صورت لزوم چنین کاری را خواهند کرد ) تقسیم شدند که مصادیق آن به این ترتیب مورد تصویب جلسه قرار گرفت :

دسته چهارم گروههای متخاصم :

الف - گروههای متخاصم بالفعل عبارتند از : ۱ - حزب دمکرات ( جناح قاسملو ) ۲ - کومه له ۳... ۴ و ۵ و ۶...

ب - گروههای متخاصم بالقوه عبارتند از : ۱ - سازمان مجاهدین خلق ایران ۲ - چریکهای فدائی مستقل ۳ و ۴ و ۵...

و مصادیق دسته سوم به این شرح تصویب گردید : ۱ - حزب توده ۲ - سازمان چریکهای فدائی ( اکثریت ) ۳ - رنجبران ۴ - حزب دمکرات طرفدار کنگره چهار ( جناح غنی بلوریان ) ۵ - جبهه ملی .

سپس جلسه در مورد چگونگی برخورد با این گروهها وارد بحث شد . پس از دو جلسه بحث مواد زیر به تصویب رسید :

۱ - طی اطلاعیه ای که از سوی دادستان انقلاب صادر میگردد به کلیه گروههای مسلح که علیه نظام جمهوری اسلامی اسلحه کشیده اند مهلت داده میشود که اسلحه های خود را به مراکز سپاه و کمیته تحویل دهند و متعهد گردند تا پس از این در چهار چوب قانون اساسی و قوانین جاری مملکت به فعالیت خود ادامه دهند .

۲ - در صورت عدم تحویل سلاح گروههای مسلح ، غیر قانونی اعلام و با آنان بشدت مقابله خواهد شد .

۳ - قبل از اعلام پانزده روزه سپاه و کمیته تحت سرپرستی برادر تهرانی معاون اطلاعاتی نخست وزیر کلیه سران گروههای متخاصم مسلح بالفعل شناسائی و دستگیر شوند و مهلت در زندان خواهند داشت تا رسماً اعلام نمایند دیگر دست باسلحه نخواهند برد .

۴ - قبل و بعد از اعلام دادستانی فعالیت تبلیغاتی وسیع تحت مسئولیت برادر زنگنه معاون وزیر ارشاد جهت سه منظور بشرح ذیل انجام خواهد شد : الف ... ب ... ج ...

۵ - بلافاصله پس از اعلام دادستانی موج وسیع حمایت ... گروههای خط اماسی از این حرکت .

۶ - پس از سر آمدن مدت مهلت ، با شدت تمام کلیه سران و کادر های سازمان دستگیر و محاکمه و به اشد مجازات برسند و حتی کلیه سمپاتها که در حین فروش روزنامه ، پخش اعلامیه و پلاکارت و یا هر گونه فعالیت به نفع این گروهها دستگیر و در جهت ارشاد مجازات شوند .

۷ ... ۸ - طی اطلاعیه وزارت کشور اعلام نماید به علت شرایط فعلی جامعه ( مساله جنگ ) هیچ حزب و گروهی اجازه تظاهرات و متینگ ندارند .

۹ - طی برنامه وسیع تبلیغاتی تحت مسئولیت برادر زنگنه شدیداً با احزاب متخاصم مسلح بالقوه ( چون سازمان مجاهدین خلق ) بر خورد روشنگری و سیاسی نماید و پس از مدتی کوتاه آنها را دعوت به مناظره نماید ( بخصوص از طریق رادیو و تلویزیون ) .

۱۰ - طی برنامه های وسیع روشنگری مردم از هر گونه برخورد با این سازمانها ( بخصوص مجاهدین خلق ) بر حذر دارند و روشن کنند که حفظ موجودیت اینها در این گونه برخورد ها است و عمدتاً خود این گروه ها خواهان چنین برخوردهائی هستند ( در صورت لزوم از نیروی مردم استفاده خواهد شد ) .

۱۱ . . . ۱۲ - دادستان انقلاب سعی کند حتی المقدور کمتر مبادرت به دستگیری سمپانهای این سازمان ها بخصوص ( مجاهدین خلق ) بنماید و زندانیان فعلی هم که اکثراً در رابطه با روزنامه فروشی و پخش اعلامیه و . . . دستگیر شده اند به نحوی آزاد نماید ( البته پس از تکمیل پرونده ) .

۱۳ . . . و ۱۴ . . . ۱۵ - کلیه مطالب مطروحه در جلسه محرمانه تلقی میگردد و کلیه شرکت کنندگان موظف به رعایت آن میباشند . والسلام ۱۱ / ۱۱ / ۵۹ . "

ولی همانطور که در بالا اشاره شد ، بعضی از موضعگیریهای زودرس و بدون زمینه تبلیغی و آگاهی دهنده سازمان ، منجر به انتقاداتی حتی از جانب طرفداران و شخصیتهای هوادار سازمان شده بود ، این در حالی بود که آنان با حاکمیت ارتجاع بشدت مخالف بوده و حقانیت سازمان را تأیید میکردند ( این موضع دو گانه بخاطر این بود که ارتجاع ، هنوز ماهیت خود را بطور کامل آشکار نکرده و شناخته شده نبود ، لذا چشم امید به اصلاح و تداوم شعار های اول انقلاب را توسط ارتجاع حاکم ، امکان پذیر دانسته و رژیم را دارای مشروعیت میدانستند . ) .

میتوان گفت ، در مجموع تا ابتدای سال ۱۳۶۰ موضعگیریهای سیاسی سازمان درست بود ، ولی بخاطر بی توجهی به اصول و ضوابط مدون ایدئولوژیکی - تشکیلاتی و عدم اجرای آنها و فراموش نمودن عمدی یا سهوی اهداف ایدئولوژیکی - استراتژیکی - تشکیلاتی سازمان ، همانطور که در بالا بدان اشاره شد ، بعضی از اعضای مسئول خود برگزیده سازمان ، با سوء استفاده از " اعتماد برادرانه " سطوح سازمانی و شرایط نیمه مخفی نیمه علنی سازمان . . . نه تنها به پیاده کردن اصول عام تشکیلاتی گذشته سازمان ( با اینکه در شرایط بعد از انقلاب کافی و پاسخگو نبود ) ، مبادرت نمودند ، بلکه با محاسبات نا درست و پر بها دادن بیش از حد به توان سازمانی ، و از طرف دیگر رشد بعضی خصوصیات غیر انقلابی - اسلامی ( که در اثر

عدم اجرای اصل "انتقاد و انتقاد از خود" ، در عناصر تصمیم گیرنده خود برگزیده ، با تصمیمات خود سرانه و نا درست ، سازمان را با فاجعه و شکستهای پی در پی مواجه نمودند . همانطور که گفتیم بر پایه تحلیل سازمان مبنی بر دفاع و پشتیبانی از جناح لیبرال ، در قبال ارتجاع ، بخاطر جلوگیری از " تک پایه " شدن سیستم حاکم ، برای ادامه فضای نیمه باز سیاسی ، جهت امکان فعالیت سیاسی سازمانها و گروهها و احزاب غیر وابسته به حاکمیت ، از جمله سازمان مجاهدین ، لذا به بر پائی تظاهرات مسالمت آمیز ۳۰ خرداد ۶۰ ( با این دید ، همانطور که در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ، قیام مردم بر علیه محمد رضا پهلوی ، منجر به عقب نشینی او در مقابل مردم و ابقاً دکتر محمد مصدق در پست نخست وزیری . . . شد ) ، برای عقب نشاندن ارتجاع و ابقاً آقای بنی صدر اقدام نمود ، اما زمانیکه با برخورد جنایتبار رژیم و اقدامات وحشیانه دیگر ارتجاع مواجه گردید ، که اصلاً محاسبه و پیش بینی نکرده بودند ، عناصر تصمیم گیرنده را دچار بهت و سرگردانی نمود ، لذا بدون داشتن برنامه مرحله بندی شده و عدم آمادگی ابتدائی سطوح سازمانی ، با یک حرکتی که بیشتر عکس العملی در قبال کشتار تظاهرات مسالمت آمیز ۳۰ خرداد بود ، با انجام طرح " اله اکبری " انفجار " حزب جمهوری اسلامی " در ۷ تیر ماه ۱۳۶۰ ، که احتمالاً بعضی از عناصر تصمیم گیرنده ، تصور میکردند که رژیم سقوط خواهد کرد ، و به موفقیت دست خواهند یافت ، که سقوط نکرد ، لذا شاهد بودیم که بعد از تظاهرات مسالمت آمیز ۳۰ خرداد رژیم با بر خوردی شدید و جنایتبار ، ابتکار عمل را بطور کامل بدست گرفت ، و عناصر تصمیم گیرنده در چاله ای که بدون هیچ محاسبه ای کنده بودند افتادند ، و به یک عمل زود رس و نا درست یعنی " مبارزه مسلحانه " مبادرت نمودند .

ولی بخاطر نداشتن برنامه ای طرح ریزی شده ، با افتادن به مسیر جریانات خود بخودی و با اجرای طرح های دیگر " اله اکبری " . . . چنان شرایط مناسبی برای ارتجاع حاکم بوجود آوردند ، که او با دست باز و بی پروا به فحیح ترین جنایات دستیازید و مجاهدین و مبارزین را دسته دسته بشهادت میرساند ، حتی در روز های اول بعد از ۳۰ خرداد بدون اینکه نام و فامیل دستگیر شدگان را بپرسد ، آنان را به جوخه های اعدام میسپرد . شاهد بودیم کسانیکه با عملیات " اله اکبری " ، وعده پیروزی سه ماهه ، ۱ تا سه ساله و ۳ ساله تا ۵ ساله حد اکثر ۵ ساله . . . ب مردم میدادند ، هنوز یکسال از باصطلاح اعلام " مبارزه مسلحانه " نگذشته بود که بیش از ۸۰ در صد از کادر ها و هواداران سازمان یا به شهادت رسیده یا زندانی شده و بقیه مجبور به ترک وطن گردیدند و به یکی از عناصر تصمیم گیرنده خود برگزیده که یک سال

پیش کشور را ترک کرده بود، که قرار بود بر طبق وعده ای که داده بود، نظیر خمینی بعد از سه ماه... پیروز مندانه در فرودگاه مهر آباد پا بر فرش قرمز گذارد، پیوستند.

اوج گیری انتقادات درون تشکیلاتی به عناصر خود برگزیده، در رابطه با تصمیمات "اله اکبری"؟! و بدون استراتژی و شکستهای مکرر طرحهای مقطعی و بدون مطالعه کافی... آنها، نه تنها منجر به اجرای اصول و ضوابط... سازمانی و تصحیح اشتباهات و انحرافات و مانع از نقض اصول نگردید، بلکه خود برگزیدگان برای حفظ موقعیت سازمانی خود و عدم پاسخگویی به انحرافات و شکستها... به طرح های انحرافی و اشتباه آمیز در حد فاجعه نیز دست یازیدند و برای مقابله با انتقادات با این امید که اگر از حکومت های فاشیستی و ارتجاعی منطقه و امپریالیستها و صهیونیستها که بشدت مخالف انقلاب مردم ایران بوده و میباشند، درخواست کمک و یاری نمایند، با این تحلیل که ما با تکنیک عقب نشینی در حرف از اهداف اعلام شده سازمان، سر امپریالیسم را کلاه گذاشته و پس از پیروزی اهداف اصلی سازمان را دنبال خواهیم کرد، میتوانند بر ارتجاع حاکم بر ایران پیروز شوند.

لذا مبادرت به تماس با کشورهای امپریالیستی و صهیونیستها و ارتجاعی منطقه که دست کمی از حکومت ایران نداشته و ندارند، نمودند و به دریافت کمکهای مالی از آنها پرداختند؛ لذا بطور غیر مستقیم به عوامل اجرایی سیاستهای آنان مبدل شدند.

و شاهدیم بهمان نسبت که انفرادشان از توده مردم افزایش مییافت و مییابد، وابستگی به امپریالیستها و صهیونیستها و ارتجاع منطقه بیشتر و بیشتر میشد و میشود.

اما در اثر انتقادات و اعتراض یکی از معترضین به شیوه عملکرد خلاف ضوابط و معیار های سازمانی و نقض اصول و شکستهای مکرر و درخواست بر پائی کنگره برای رسیدگی به انحرافات و اشتباهات و نقض اصول سازمانی، عناصر تصمیم گیرنده خود برگزیده، مجبور به بر پائی کنگره ای ناقص و نا تمام در تاریخ ۳۰ و ۳۱ شهریور ۱۳۶۳ شدند. لذا کنگره انحصارا شامل اعضا و کادر های مقیم فرانسه بویژه پاریس بود، آنهم افراد مطیع و باصطلاح بی مسئله که دست چین شده، و در معیت و تحت سرپرستی و نظارت و کنترل مسئولانشان، تا احوالنا دست از پا خطا نکنند.

البته در ابتدا فکر میکردند، چون تمام محور ها و ارگانهای سازمانی را در اختیار دارند و باگزینش و محکم کاریهایی که بعمل آورده اند، میتوانند کنگره را که، میبایستی باشباهات و انحرافات و نقض مکرر معیار های سازمانی، توسط عناصر تصمیم گیرنده خود برگزیده، رسیدگی کند، منتقد معترض را، با برنامه ای که از پیش تدوین کرده بودند، و با جویکه

بوجود می‌آورند ، ابتدا مورد توهین ، تهمت ، افترا و فحاشی قرار داده و از میدان بدر کرده خنثی نمایند ، سپس با عوض کردن جای منتقد معترض با عناصر متمم خود برگزیده ، به بازخواست و محاکمه منتقد معترض ، بخاطر انتقاداتش به خود برگزیدگان ، به پردازند .

ولی منتقد با هوشیاری و اطلاع از ترفند آنها ، در عمل این برنامه را خنثی و نگذاشت بطور کامل به اجرا در آید ، چرا که وی مرتب بدانان تذکر میداد که جلسه در رابطه بارسیدگی به اشتباهات و انحرافات تصمیم گیرندگان خود برگزیده تشکیل شده و نباید از دستور جلسه خارج شد ، لذا باید حول و حوش موارد اتهام بحث و بررسی شود . . .

خود برگزیدگان وقتی متوجه اثرات مباحث در صورت تداوم جلسات بر روی عناصر مطیع و دست چین شده ، شدند . بعد از دو جلسه ، از ادامه آن خود داری نمودند . ولی تشکیل همین کنگره ناقص و ناتمام ( طی دو روز ۳۰ و ۳۱ شهریور ۶۳ که از ساعت ۹ صبح تا ساعت ۲۴ یا بیشتر ادامه داشت ) ، اثرات خود را باقی گذارد و خود برگزیدگان منحرف ، متوجه شدند که دیگر ادامه کار بروال قبل از کنگره امکان ندارد ، لذا سازمان را نظیر منحرفین جنایتکار سال ۱۳۵۶ ، ملک شخصی خود محسوب داشته بلافاصله دست به تغییرات ارتجاعی در تفکرات ، استراتژی - سیاسی و تشکیلاتی آن زدند ، و در اسفند ماه ۱۳۶۳ در اطلاعیه ای ( " انقلاب ایدئولوژیکی " ) خود را اعلام نمودند .

در اطلاعیه ۱۹ اسفند ۱۳۶۳ نوشتند : " اوائل پائیز گذشته تحت هدایت خود مسعود ، دفتر سیاسی و کمیته مرکزی . . . بیکی از عالیترین دست آوردهای عقیدتی و تشکیلاتی . . . که به مثابه یک جهش انقلابی و ایدئولوژیک است . . . دست یافت . . . " و اعلام نمودند " حالا اونی که بودیم ، نیستیم افتخار هم میکنیم نسبت باونانی که این راه رو نرفتن ، سر هستیم . . . " ( مجاهد ۲۴۶ - ۱۵ فروردین ۶۴ ۱۳ سخنرانی ابریشم چی ) .

اینان نیز نظیر منحرفین سال ۱۳۵۶ سازمان ، همان مواردی را برای توجیه اقدام ارتجاعی و منحن خود عنوان میکردند که آنها کرده بودند ، با این تفاوت که منحرفین سال ۱۳۵۶ مواضع جدید خود را از سال ۱۳۵۷ باصطلاح " مارکسیستی " اعلام نمودند و سازمانی به نام " پیکار " بوجود آوردند ، ولی منحرفین سال ۱۳۶۴ از موضع راست و منحن که باید گفت کپی بد تر تفکرات ارتجاعی " ولایت فقیه " سیستم حاکم بر ایران بود ، اعلام گردید .

در تاریخ ۲۹ / ۱ / ۱۳۶۴ مجاهدین طی بیانیه ای " تغییر مواضع ایدئولوژیکی ، تشکیلاتی ، سیاسی مسعود رجوی و عده ای دیگر ، و طرد آنان از " سازمان مجاهدین خلق ایران " را صادر کرده و " جهش کردگان و تغییر مواضع دادگان را از سازمان اخراج کردند . " .

ولی متأسفانه با اینکه "جهش" کردگان و "تکامل کیفی" یافتگان بصراحت اعلام نمودند که "حالا اونی که بودیم، نیستیم افتخار هم میکنیم...". ولی همچنان از نام "سازمان مجاهدین خلق ایران" سو استفاده کرده و میکنند.

اما تشکیلات آنها یعنی "شورای ملی مقاومت" و بازوی نظامی آن "ارتش آزادیبخش ملی ایران" که متشکل از "جهش" کردگان سابق سازمان و کمونیستها، لائیکها... میباشد، بعنوان عامل اجرای امپریالیستها، صهیونیستها و دول ارتجاع منطقه بویژه صدام حسین فاشیست در آمد.

یکی از ترندهای امپریالیستها برای بدست آوردن امتیاز و تحت فشار گذاردن کشور های دارای مواد خام و حفظ منافعشان...، استفاده از مخالفین آن کشورهاست،

امپریالیستها سعی میکنند تا با دادن کمک و امکانات مالی و معنوی و تبلیغاتی، به بعضی از مخالفین رژیمها، آنان را بخود وابسته کرده تا در مواقع لازم از آنها در جهت بدست آوردن امتیاز و یا حفظ منافع خود بهره برداری نمایند. این کار را در حالی انجام میدهند که با کشور مربوطه دارای روابطی میباشد. بعبارتی این شیوه "در هر دو طرف زمین بازی کردن" است. "استنفیلد ترنر" مدیر "سیا" در دولت کارتر در یک مصاحبه به خیر نگاران در رابطه با دادن پول "به دستجات تبعیدی ایرانی" این تر را بخوبی و روشنی بیان میکند. "ترنر" میگوید: "دلیلی نمی بینم که به آنها پول داده نشود و در عین حال کمکی هم به خمینی نشود... در هر دو طرف زمین بازی کردن چیز غیر طبیعی نیست".

با توجه باین تر است که شاهد بودیم، در بیانیه اکتبر ۱۹۹۴ دولت آمریکا به افشاگری بر علیه "سازمان مجاهدین" مبادرت کرده در ص ۱۸ و ۲۰ چنین نوشته شده است: "... وقتی رجوی به فرانسه آمد، او وهوادارانش به سرعت با کمبود پول مواجه شدند، دولت عراق به وی پیشنهاد حمایت داد و آنان پذیرفتند. در دراز مدت، آنان به عوامل رژیم عراق مبدل گشتند و بیشتر اعتبار خود را در ایران از دست دادند."، "ارتش آزادیبخش ملی... که بلحاظ پول، تسلیحات، پایگاه... به صدام متکی بود، به ابزاری در جنگ عراق با ایران مبدل گشت، بطور مثال در سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۸۷ دولت عراق پیشنهاد "ارتش آزادیبخش" را بمثابه پاسخی به درخواست های رجوی... مطرح ساخت".

هم اکنون مسئولین "ارتش آزادیبخش ملی ایران"، بنا بر مطالب منتشر شده توسط روزنامه نگاران طرفدار جناح "اصلاح طلبان" در ایران، با جناح راست ارتجاعی حاکم در داخل کشور، برای به شکست کشاندن مبارزات مردم ایران جهت جامه عمل پوشاندن به شعار

های دوران انقلاب و نفی کل سیستم حاکم بر ایران، همکاریها و همسوئیهای گسترده ای دارند. بدین خاطر "شورای ملی مقاومت" و بازوی نظامیش "ارتش آزادیبخش ملی ایران" ، بشدت مورد نفرت و انزجار مردم ایران، بخاطر همکاریهایشان با امپریالیستها، صهیونیستها ، عراق بویژه در جنگ عراق بر علیه ایران و همسوئیهایش با جناح منفور حاکم بر ایران ، میباشند .

"نقش اعضا و هواداران" سازمان مجاهدین خلق" در انحرافات عناصر خود برگزیده ،  
تصمیم گیرنده سازمان"

سوالی که اینجا مطرح است ، این است ، آیا تمام تقصیر ها و خطاها ، تنهای تنها بعهده عناصر تصمیم گیرنده خود برگزیده است ؟ یا نه ؟ آیا اعضا و هواداران سازمان در این انحرافات و اشتباهات و شکستها ... سهیم هستند یا خیر ؟ و اگر بله نقش و سهم آنان چقدر است ؟

همانطور که میدانیم ، تفاوت کیفی بین سیستم حاکم بر سرباز خانه ها و ارتش ، با احزاب و سازمانهای سیاسی ... وجود دارد . بر خلاف اجباری بودن سربازی و دستور و تصمیم از بالا و اجرای بدون چون چرا از پائین ... ، عضویت در احزاب و سازمانها داوطلبانه ، آگاهانه و از روی اختیار میباشد . بنا بر این فرد بعد از مطالعه و آگاهی از اهداف و خط مشی و سیستم تشکیلاتی و شرایط ... حاکم برحزب یا سازمان ، گروهی را انتخاب کرده داوطلبانه آماده عضویت در آن میشود ، لذا بعد از طی مراحل چنانچه شرایط ... عضویت در گروه مورد نظر را دارا بود ، به عضویت پذیرفته میشود .

لذا پس از طی مراحل آموزشی و تعلیمات مختلف و موفقیت در انجام وظایف محوله بر اساس اساسنامه و آئین نامه سازمان یا حزب ، مدارج مختلف را طی میکند ، یا در صورت تخلف بر اساس همان اساسنامه به تنبیهات انضباطی و در صورت تکرار حتی به اخراج خاطی منجر خواهد شد . بنا بر این تک تک اعضا و هواداران ، نه تنها نسبت به رده ای که دارند مسئول و پاسخگو میباشند ، بلکه مسئول تمام اعمال و گفتار و موضعگیریهای حزب یا سازمان خود بوده و پاسخگو میباشند ، و نمیتوانند با این عذر و بهانه ناصحیح "الماور و معذور" متوسل شده شانه از زیر بار مسئولیت خالی کنند . چرا که همکاریشان ، نه از روی اجبار و نا آگاهانه ، بلکه از روی آگاهی و داوطلبانه و مختارانه بوده است . و اگر بدون آگاهی بوده ، بد تر .



لذا اعضا و هواداران در تمامی انحرافات، اشتباهات، شکستها... عملکردها و

موضعگیریهای عناصر غیر انتخابی تصمیم گیرنده، سهیم بوده شریک میباشند، هم چنین مسئول عدم وجود یک سیستم سازمانی که بر پایه یک اساسنامه و آئین نامه مدون و مصوب کنگره یا مجمعی انتخابی از سطوح سازمانی باشد، هستند و نسبت به مسئولیتی که دارند،

سهیم بوده، تنها کم و زیاد آن مورد بحث است نه نفی آن. چرا که بنا به قول حضرت علی (ع): "لا رأی لمن لا یطاع = من رائی ندارم وقتی اطاعتی نباشد."، ملاحظه میکنید وقتی

تصمیمی گرفته میشود، چنانچه اطاعتی بر پایه تصمیم متخذ وجود نداشته باشد، بهترین تفکر نیز نمیتواند به مرحله عمل در آید، چه رسد به موضعگیریها و عملکردهای انحرافی و

تصمیمات بی برنامه و خود سرانه عناصر خود برگزیده، که حتی بر خلاف همان ضوابط عام تشکیلاتی "سازمان مسلحانه چریکی"، که در آن "رهبری جمعی" انتخابی کنگره سازمانی

قید و تأکید شده است، میباشد. شاهدیم خود برگزیدگان این گروه منحنی ارتجاعی، اصولاً خود را درقبال فرد یا ارگانی مسئول و پاسخگو ندانسته و نمیدانند، چون نه ارگان کنترل

کننده و حسابرسی وجود دارد، نه اساسنامه ای که عضو بداند بر پایه آن چه حقوقی را دارا میباشد، تنها عده بسیار اندک تصمیم گرفته و بقیه، همانطور که خود میگویند عناصر

اجرائی "میباشند".

بعنوان نمونه اگر از یکی از اعضای سابق و یا فعلی این گروه سوال کنید اساسنامه و آئین

نامه شما چیست و چه بوده، گروه شما بر پایه چه اصول و ضوابطی اداره میشود و میشده؟

جواب حتماً نمیدانم است، چون چیزی بنام اساسنامه و آئین نامه مدون وجود نداشته و ندارد. غیر از این، از همان ضوابط عام تشکیلاتی سابق سازمان که بر اساس کارکرد چریکی تنظیم

شده بود، و باصطلاح، عناصر خود برگزیده خود را ملزم و متعهد باجراً آن میدانستند، بی خبر و بی اطلاع بوده و میباشند. یا اگر از یکی از افراد این گروه سوال شود آیا شما دوره ۲

ساله تعلیمات همه جانبه سازمانی را طی کرده و آموزش دیده اید؟ باز هم جواب منفی است، باید اضافه نمود که بدستور خود برگزیدگان، جزوات آموزشی سابق سازمان را از دسترس

اعضای بر داشته تا مانع از اطلاع افراد از ضوابط سازمانی شوند.

و یا اگر فرض را بر این بگذاریم که اطلاع داشته، ولی در مقابل عدم اجرای آن نظیر

اصل "رهبری جمعی" و "انتقاد و انتقاد از خود" (در تمام سطوح سازمان از بالاترین تا

پائین ترین عضو)، یا بر پائی کنگره برای تنظیم خط و خطوط سازمانی... (و رسیدگی به اجرا یا عدم اجرای برنامه های قبلی و انتخاب مسئولین)... سکوت و سازش کرده اند،

غیر از اینکه بگوئیم، چنین افرادی منافع خود را بر حفظ اصول و منافع خلق، ارجحیت داده اند، آیا میتوان قضاوت دیگری نمود؟

باید اضافه کنیم، که در این گروه، "رهبر" مقامش مادام العمریست، و کسی حق انتقاد باو را ندارد چون معتقدند که "رهبر" اصلا اشتباه نمیکند و تنها، او به خدا پاسخگو است. با اینکه "شورای ملی مقاومت" نزدیک بدو دهه است که تشکیل شده، هیچ کس نمیتواند حتی برای یکبار هم که شده، در باره انتخاب مسئول "شورای ملی مقاومت"، به موردی اشاره نماید، باید اضافه نمود سیستم حاکم بر این گروه، حتی از سیستم ارتجاعی "ولایت فقیه" حاکم بر ایران، عقب مانده تر و ارتجاعی تر است، چرا که "ولی فقیه" منتخب "مجلس خبرگان"، که خود تا حدودی انتخابی از بین خودی ها است، میباشد.

ضمناً این مجلس، غیر از اینکه وظیفه اش رسیدگی و کنترل دائم اعمال و گفتار "ولی فقیه" است، در عین حال میتواند "ولی فقیه" را در صورت عدم انجام وظایف و تخطی از حدود اختیاراتش، عزل و دیگری را بجای وی انتخاب نماید. (البته فعلاً کاری به همین سیستم ارتجاعی و غیر دسکراتیک که کاملاً اجرا نمیشود، نداریم و بحث در باره آن به فرصت دیگری نیاز دارد).

همانطور که ملاحظه میکنید، در طیف ارتجاع، حتی ضوابط سیستم "ولایت فقیه" حاکم بر ایران، از ضوابط سیستم حاکم بر "شورای ملی مقاومت ایران" مترقی تر است. حال اعضای فعلی و قبلی این گروه منحنی، که مدعی آزادی و پای بند به مردمسالاریند... و خود را مخالف رژیم حاکم بر ایران میدانند و میدانستند، و خویش را بکشتن میدانند و میدهند) تحت عنوان مبارزه مسلحانه در "ارتش آزادیبخش ملی ایران"، میخواستند و میخواهند، تا با کمک بیگانگان، پس از ساقط کردن رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران، سیستم ارتجاعی تر خود را بر آن تحمیل کنند.

بنا بر آنچه در بالا، بعنوان نمونه، بدانها اشاره نمودیم، تمام کسانی که با این گروه ارتجاعی منحنی، در مدتی که بوده و همکاری کرده و میکنند، در تمام انحرافات و اشتباهات و عملکردهای این گروه سهیم بوده و شریک میباشند.

البته بعضی از جدا شدگان یا اخراجی های این گروه، بدون اینکه به نقش خود در عملکردها و انحرافات... این گروه اشاره ای کنند، تنها به انتقادات درست یا نادرست از عناصر خود برگزیده، تصمیم گیرنده می پردازند، بدون اینکه انتقادی بخود داشته باشند. البته بخشی از آنها، از یک موضع مترقی، به مبارزه بر علیه ارتجاع بطور عام ادامه داده و

میدهند ، که میتوان آنرا مسامحتا انتقاد از خود محسوب داشت . اما عده ای نیز هستند که از دامن ارتجاع منحنی - شورای ملی مقاومت - بخاطر ضدیت کور یا احياناً منافع خود ، به دامن ارتجاع دیگر با تفکرات قرون وسطائی پناه برده و با کمک آنها شروع به توجیه خط " مفاهیم " و " دیالوگ " و " گفتگوی تمدن‌ها " مینمایند . لذا با پنهان شدن در پشت تز " ضد خشونت " و " مبارزات مسالمت آمیز " که خط حفظ نظام ارتجاعی و جنایتکار با تفکرات قرون وسطائی فاسد است ، به مدافعیین " دفاع مسلحانه " افراد تحت ظلم و ستم و استبداد . . . حمله نموده و به تخطئه آن میپردازند . . . سوالی که وجود دارد اینستکه ، این افراد مسالمت جو !!! میتوانند در طول تاریخ به نمونه هائی اشاره کنند که چپاولگر حتی بعنوان " خیرات و میراث " هم که شده دست از چپاول ، چپاول شده بر داشته باشد ؟ آیا غیر از مقاومت و دفاع چپاول شده در مقابل چپاولگر ، چیز دیگری که چپاولگر را وادار به عقب نشینی کرده باشد ، سراغ دارند ؟ ) .

حال به چند آیه در رابطه با مسائل بالا توجه کنید : " قالت احریم لاولیم ربنا هؤلا اضلونا فاتهم عذابا ضعفا من النار ، قال لكل ضعف و لكن لا تعلمون ، و قالت اولیم لاحریم فما كان لکم علینا من فضل فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون = گوید آخرینشان برای اولین ، پروردگارا اینان گمراهان کردند ، پس بده ایشانرا عذابی دو برابر در آتش ، گوید برای هر کدام است دو برابر لیکن نمیدانید ، و گوید اولینشان برای آخرینشان نبود شما را بر تری بر ما ، پس بچشید عذابرا بد آنچه بودید فراهم میکردید " اعراف / ۳۸ و ۳۹ .

" ... و قال الشیطان لما قضی الامر ان اله و عدکم وعد الحق و وعدتکم فاخلتکم ، و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلمونی ولوموا انفسکم . . . = . . . و گفت شیطان هنگامیکه گذشت کار ، همانا خدا وعده داد شمارا وعده حق ، و وعده دادم شما را ، پس خلف ( وعده ) کردم با شما و نبود مرا بر شما فرمانروائی ، جز اینکه خواندم شما را ، پس اجابتم کردید ، پس سر زنش نکنید مرا و سر زنش کنید خویشتان را . ابراهیم / ۲۲ . "

" و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرأنا فاضلونا السبیل ، ربنا اتهم ضعفین من العذاب و العنهم لعنا کبیرا = و گفتند پروردگارا همانا فرمان بردیم مهتران و بزرگان خویش را پس گمراه ساختند ما را از راه ، پروردگارا بدیشان دو برابر بده عذاب و لعن کن ایشان را لعنی بزرگ - احزاب / ۶۷ و ۶۸ " .

غیر از انتقادات بالا ، که به اعضا و هواداران این گروه وارد است ، اینستکه ، بیشتر آنان پس از مشخص شدن صفشان از گروه ارتجاعی قبلی بجای جمعبندی از گذشته و پی بردن به

اشتباهات و عدم بر خورد با آنها ، و تصحیح و جبران اشتباهات گذشته ، موضعی غیر فعال در پیش گرفته ، تنها گاهی نقی زده و به زندگانی روزمره در خارج کشور ادامه می دهند . . . و بسادگی از گذشته میگذرند و اینطور بنظر میرسد که مسئولیتشان را انجام داده و دیگر وظیفه ای ندارند ، و فراموش میکنند بخاطر چه اهدافی بدینجا کشیده شده اند و در چه اشتباهاتی شرکت داشته و سهمشان در رابطه با وضع موجود چیست ، و چقدر به مردم خود بدهکارند . . .

آنچه در هر دو انحراف از اهداف سازمان چشمگیر و قابل توجه است ، عمدتا " اعتماد برادرانه " کامل به عناصر تصمیم گیرنده از یکطرف ، و بی توجهی و بی اطلاعی از ضوابط و معیار های تشکیلاتی و حقوق متقابل اکثر پیوستگان ، با عناصر تصمیم گیرنده ، میباشد . ( البته در صورت وجود آن ) . و هم چنین عدم آگاهی لازم و کافی از ایدئولوژی و استراتژی مرحله بندی شده سازمان است . . . و سوء استفاده عناصر خود برگزیده تصمیم گیرنده ، از شرایط مخفی و جو پلیسی حاکم بر جامعه و از اعتماد برادرانه و نیت پاک و مخلصانه پیوستگان ، برای تکامل هر چه بیشتر و " رشد " خود و خدمت به خلق تحت ستمشان و ادا دین نسبت بدانان است . . . ، و نبود وجود یک سیستم کنترل کننده و عدم اجرای اصل انتقاد و انتقاد از خود ، در عین حال نباید از ویژگیهای انسان در رابطه با مسائل مطروحه غافل بود . امیدواریم فرصتی بدست آورده تا در آینده ، از جنبه های مختلف به تجزیه و تشریح موارد بالا پردازیم .

" آیا سرکوب و کنار گذاردن مجاهدین منحصر در رابطه با این سازمان بود ، یا دیگران را نیز در برگرفت ؟ "

باید بگوئیم این تصور اشتباهی است اگر فکر کنیم ، طرح کنار گذاردن و سرکوب ، تنها انحصارا در رابطه با " مجاهدین " بود ، بلکه این روند در رابطه با تمام گروهها و شخصیتهایی که معتقد به استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی در جامعه بودند ، گردید ، ارتجاع و ایادی وابسته به بیگانه ، با اتخاذ یک برنامه دراز مدت و تدریجی و پس از خارج کردن یکی ، با توجه بدرجه اهمیت ، بسراغ دیگر گروهها یا شخصیتهایی که دارای چنین ویژگیهایی بودند ، میرفتند و آنرا باجرا میگذارند .

در ابتدای انقلاب بعد از مرگ مشکوک و سوال بر انگیز " آیت اله محمود طالقانی ( با کشتن احمد خمینی جنایتکار ثمره و خلف بحق " امام راحل " ؟؟ توسط باند هاشمی رفسنجانی و

خامنه ای ) ، اکنون این مرگ را بیشتر به زیر سوال برده ، خصوصا باید باین مسئله نیز توجه داشت که ایشان غیر از اینکه بشدت با گنجاندن اصل " ولی فقیه " در قانون اساسی مخالف بودند ، ضمن پشتیبانی صریح و علنی از " سازمان مجاهدین خلق " ، از کسانی بودند که بشدت پیگیر مسئله " شورا ها " و اداره مملکت بر اساس اصول " شورائی " ( که ضد اصل ولایت فقیه است ) بودند ، ایشان در آخرین نماز جمعه ۱۶ شهریور ۱۳۵۸ برمزار شهدای انقلاب ، " سه روز پیش از مرگ مشکوکشان " چنین گفتند : " صد ها بار من گفتم که مسأله شورا از اساسی ترین مسائل اسلامی است . ( پروردگار ) حتی به پیامبرش با آن شخصیت میگوید با این مردم مشورت کن ، باینها شخصیت بده ، بدانند که مسئولیت دارند ، متکی به شخص رهبر نباشند ، ولی نکردند و میدانم چرا نکردند . هنوز در مجلس خبرگان در این اص اساسی قرآن بحث میکنند که بچه صورت پیاده شود . . . ( میگویند ) اگر شورا تشکیل بشود دیگر ما چه کاره هستیم ؟ بروید دنبال کارتان بگذارید مردم مسئولیت پیدا کنند . . . اینها را که این جا ( بهشت زهرا ) خوابیده اند از همین توده های جنوب شهر بودند . . . شاید بعضی از دوستان ما بگویند آقا شما چرا این مسائل را در جلوی توده مردم مطرح میکنید ، بیائید در مجلس خبرگان ، میگویم بین مولکین شما ، مطرح میکنم . اینها هستند که ما را وکیل کردند . خود رأیی و خود خواهی را کنار بگذاریم . گروه گرایی را و فرصت طلبی و تحمیل عقیده یا خدای نخواستہ استبداد در زیر پرده دین را کنار بگذارید و بیائید با مردم درد مند ، با ر کشیده ها با محروم ها هم صدا شویم ، خدا همه ما را بیامزد . "

باید اضافه کنیم هر یک از موارد بالا ، جرمی نا بخشودنی از جانب ارتجاع وابسته به بیگانه بحساب میآید که بهیچوجه نمیتوانستند از کنار آن براحتی بگذرند و در حقیقت دلیل محکمی بود برای ارتجاع ، که آقای طالقانی را از سر راه بردارد تا در آینده بتوانند با دست باز تر و مشکلات کمتری به انجام توطئه های خود بر علیه سازمانها و شخصیتهای مستقل و آزادیخواه و انحراف انقلاب از مسیر اصلیش . . . ادامه دهند . ( لازم است بگوئیم در همان زمان در شهر شایع گردید که آقای طالقانی را بشهادت رسانده اند . ) همانطور که بعد از مرگ احمد خمینی جنایتکار ، بلافاصله در همه جا شایع شد که وی را کشته اند ، تا در جریان قتلهای زنجیره ای ، افشأ و مشخص گردید که کشتن او شایعه نبوده بلکه واقعیت داشته ، دستور قتل او را کسانی داده اند ، که بعدا دستور قتلهای زنجیره ای را صادر نمودند . ) یکی از اعضای دفتر آقای طالقانی که رابطه تنگاتنگی با ایشان داشت ، و در شب حادثه نیز حضور داشته ، معتقد است که مرگ آقای طالقانی توسط فردی بنام " . . . " که از گروه مؤتلا

بود و در آبدار خانه دفتر آقای طالقانی بطور داوطلبانه کار میکرد صورت گرفته است. و در این رابطه از ماجراهائی که در آن شب اتفاق افتاده خبر میداد از قبیل قطع شدن برق منطقه منزل آقای طالقانی، قطع تلفن، با تأخیر زیاد، آمدن آمبلانس برای بردن آقای طالقانی به بیمارستان . . .

شاهد بودیم که دولت مهندس بازرگان، مخالف مجلس خبرگان و جمهوری اسلامی بود، و معتقد بود که باید مجلس مؤسسان و جمهوری دموکراتیک اسلامی ایجاد شود، که باز گو کننده خواست مردم یعنی دموکراتیک بودن حکومت و شرکت نمایندگان تمامی اقشار با دیدگاههای متفاوت در مراکز تصمیم گیریهای حکومتی باشد.

لذا مرتجعین وابسته به بیگانه، با ایجاد موانع و مشکلات بسیار و تصمیمات خارج از محدوده دولت . . . و در آخر با طرح مشترک، گروگان گیری امریکائی ها در سفارت امریکا ( ۸ ) و تبلیغات پایه دیگر ارتجاع وابسته به بیگانگان یعنی حزب توده - نفتی - ساواکی ها با تبلیغ، لیبرالها جاده صاف کن و همکار امپریالیستها هستند . . . نظیر همان اتهاماتی که به دکتر محمد مصدق در دوران حکومتش بوی نسبت میدادند )، مجبور با استعفا شدند.

سپس چون آقای بنی صدر و دوستانش، دیگر تسلیم نظرات جناح راست وابسته به بیگانه "حزب جمهوری اسلامی" و دوستان و تئوریسین های حزب توده . . . نشدند، او را عزل کردند و بنا برخواست امپریالیستها و صهیونیستها، جنگ ایران و عراق را، بعد از پیروزی ایران و باز پس گیری خرمشهر و پیشنهاد پرداخت ۶۰ میلیارد دلار، بابت خسارت جنگی ایران، از طرف کشور های عربی منطقه خلیج فارس، جهت قبول آتش بس و ختم جنگ به ایران، جناح مرتبط به بیگانه، نپذیرفتند و هم چنان به جنگ ادامه دادند. و شاهد بودیم، بتدریج بعد از بر کناری آقای بنی صدر و دوستانش، به سراغ عناصر دیگر درون رژیم نظیر آقای منتظری و دوستان و هواداران و اطرافیانش، که معتقد بود باید روحانیت کار را به عناصر ملی واگذار کرده و خود در حد نظارت بر امور، به کار دین بپردازند، رفتند و آنها را از تمام مراکز و پستهای کلیدی و غیر آن اخراج نمودند، حتی خمینی، منتظری را که با عدم رضایتش، مجلس خبرگان او را بجانشینی اش تعیین کرده بود، وقتی وی و اطرافیانش به افشای ارتباط جناحی از رژیم با بیگانگان مبادرت نمودند و جزایان آمدن "مک فارلین" و هیأت امریکائی همراه او را به تهران افشای کردند و سپس قتل عام زندانیان سیاسی را در شهریور ۱۳۶۷ بر ملا نمودند، او را خمینی از مقام جانشینی خود عزل کرد و برادر دامادش را اعدام نمودند، که این جریان به افشاح و افشای رابطه بخشی از حاکمیت ایران ( باند رفسنجانی -

خامنه ای - کروی و احمد خمینی به نمایندگی از جانب خمینی ... ) با حزب جمهوریخواه آمریکا ( ریگان - بوش ) و صهیونیستها و بده بستانهای فی مابین منجر گردید ، که به " ایران گیت " معروف شد ... ( برای اطلاع بیشتر و آگاهی از جزئیات ارتباطات باند حول حوش خمینی با باند حزب جمهوریخواهان آمریکا و صهیونیستهای جنایتکار اشغالگر ، میتوانید به کتاب " پول خون " نوشته " آری بن مناشه " مشاور ویژه اطلاعاتی اسحق شمیر نخست وزیر سابق فلسطین اشغال شده در سال ۱۹۸۰ به بعد مراجعه کنید کتاب در سال ۷۲ توسط " مسعود انصاری " ترجمه و چاپ گردیده است ) ، هم چنین باعث افشای جنایاتی که رژیم در رابطه با قتل عام زندانیان سیاسی و بشهادت رساندن آنها بدون محاکمه ... ، بدستور کتبی خمینی انجام داده بودند ، گردید .

" نفوذ عوامل وابسته به بیگانه در حول و حوش خمینی و نقش آنها در بر کناری آقای منتظری از جانشینی خمینی "

آقای منتظری در خاطراتش مطالبی در رابطه با مسئله بالا نوشته که ما به آن و مورد

دیگری تنها بعنوان نمونه اشاره میکنیم ، ایشان در پیوست ص ۱۳۰ و ۱۳۱ مینویسند :

شخصی با اسم " منوچهر قربانی فر " اهل ایران دلال و واسطه خرید اسلحه و آدم ثروتمندی بود ، این شخص رفته بود خارج و با همه اینها مربوط بود ، با آمریکا و کشورهای خارج ارتباط داشت . این شخص با " مک فارلین " آمده بود ایران ... دکتر محمد علی هادی هم از طرف مسئولین با آنان تماس میگردد ... مأمور خرید اسلحه هم یکنفر به اسم " محسن کنگر لو " یک از اعضای سپاه بود . او واسطه بوده که منوچهر قربانی فر برای آنها اسلحه و قطعات خریداری کند . این اسلحه و قطعات را آمریکا داشته ... قربانی فر با ضمانت کنگر لو پول اجناس را داده بوده و کنگر لو در وقتی که میبایست پول را بدهد نداده بود و کار بمشاجره کشیده بود . بعد آقای قربانی فر دو تا نامه به آقای کنگر لو مینویسد که یکی ۱۰ صفحه و دیگری ۱۹ صفحه بود و فتو کپی آنها را خود آقای قربانی فر به عنوان اینکه من قائم مقام رهبری هستم ، بوسیله مرحوم آقای " امید نجف آبادی " برای من فرستاد و در واقع با نوشتن این دو تا نامه جریان را لوداد ... بعد از اینکه این نامه ها دست من رسید تازه فهمیدم که یہ چنین جریان و قرارداد و ارتباطی بوده است و " مک فارلین " و هیأت آمریکائی با " قربانی ا " به تهران آمده اند و سلاح آورده اند ... من فهمیدم که ... پای اسرائیل هم در میان بوده است ... بعد آقای هاشمی رفسنجانی که پیش من آمد من باو اعتراض کردم که چرا قضیه "

مک فارلین " را بمن نگفتید ؟ خیلی تعجب کرد و گفت : " شما این قضیه را از کجا فهمیدید ؟ " . . . بالاخره من اعتراض کردم که چرا خودسرانه این کارها را میکنید . و آنها ناراحت بودند که چرا من این مسائل را فهمیده ام . . . من درست نمیدانم که مرحوم امام ( ره ) در جریان این مسئله بوده یا نه ، ولی من پس از آنکه این جریان را شنیدم رقم بیت مرحوم امام و جریان را برای حاج احمد آقا گفتم ، او خیلی تعجب کرد که شما از کجا در جریان قرار گرفتید ؟ . . .

س ( سوال از منتظری ) : بنظر شما آیا میان جریان " مک فارلین " و جریان " سید مهدی هاشمی " و آقای " امید نجف آبادی " ارتباطی وجود نداشت و این جریان یک تصفیه حساب جناحی نبود ؟

جواب ( منتظری ) : همه چیز محتمل است . . . بعضی اخبار پشت پرده و بعضی تلکسپایی که در آن وقت روی تلکس منزل ما منعکس میشد ، حکایت از این ارتباط میکرد آوردن اسلحه از اسرائیل برای ایران هم در یکی از این تلکسها منعکس شده بود . . . بعد از مدتی هم همان آقای " منوچهر قربانی فر " برای من پیغام فرستاد که قرار است شما را از مقام قائم مقامی عزل کنند . مدتی قبل از جریانات بر کناری وسائل آن بود ، معلوم میشود که او یک ارتباطهایی با جا هایی داشته و اطلاعاتی داشته است و ما بی خبر بودیم . و این نشان میداد که آقایان مدتها پیش از نامه ۶ / ۱ / ۶۸ که در فروردین ماه ۶۸ اتفاق افتاد تصمیم خود را گرفته بودند . . . از جمله در همان ایام بود ( ۲۹ / ۱۱ / ۶۷ ) که بعضی از دوستان قدیمی ما یعنی آقایان " مهدی کروی " و " امام جمارانی " و " زیارتی " را هم تحریک کردند که آن نامه تند و سرا پا کذب و تهمت را خطاب باینجانب بنویسند . . . و بعضی از افراد منسوب به بیت اینجانب را هم که با احمد آقا رفیق و مرتبط بودند به ملاقات امام برده بودند تا مطالب دروغی را علیه من و بیت من به امام گزارش بدهند . . . و بعضی از آقایان به عنوان اعتراض علیه من عمامه خود را نزد امام به زمین زده و با حالت گریه و انابه معظم له را تحت تاثیر قرار داده اند . . . . .

در نشریه " انقلاب اسلامی در هجرت " ( صاحب امتیاز ابوالحسن بنی صدر ) شماره ۵۲۰ مورخ تا ۱۴ / مرداد ۸۰ در ص ۳ و ۴ مطالبی در باره خمینی ، رفسنجانی ، خامنه ای ، بهشتی . . . در رابطه با ارتباط با عوامل بیگانه و ضد انقلاب وابسته به بیگانه و رژیم سابق نوشته که بخشی از آن را ملاحظه میکنید : " . . . الکساندر هیگ نخستین وزیر خارجه " ریگان " ، وقتی در ۱۹۸۱ به ریاست جمهوری رسید . او اینک برای شرکتهای نفتی کار میکند ، تصریح



کرد که از ۱۹۸۱ بدین سو ، از طریق رفیق دوست با هاشمی رفسنجانی و از راه هادی خامنه با سید علی خامنه ای ارتباط مستمر دارد . . . . توضیح اینکه اطلاع یافتن از روابط پنهانی میان کسان خمینی و سران حزب جمهوری اسلامی با اسرائیل و انگلستان و امریکا بر قرار شده بود ، موجب محکوم شدن دو شهید ، نواب و صدر الحافظی به اعدام شد . . . به استناد مجموع این اطلاعات ، صدر الحافظی گزارشی در ۱۰۰ صفحه ، پیرامون روابط پنهانی خمینی رهبری حزب جمهوری اسلامی تهیه کرد . علت اعدام او این گزارش بود .

. . . بنی صدر به خمینی گفت : پس راست میگویند که فردوست با شخص شما در ارتباط است و ایادی او در ارتش و ساواک سابق اطلاعات در اختیار شما میگذارند ! خمینی بهیچوجه تکذیب نکرد . . . او ( فردوست ) که نزدیک ترین کسان شاه بود . . . بعد از انقلاب نیز ، در ایران ماند و دستگیر نشد ، بخاطر رابطه با شخص خمینی بود . . . خاطرات و هر آنچه او در باز پرسها گفته است ، در دو جلد منتشر کردند . اما کلمه ای از روابط او در ایام انقلاب و پس از آن ، با مقامات رژیم جدید در آنها نیست . . . روز نامه " عصر ما " ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در شماره ۱۲۳ ، ۱۶ تیر ۷۸ نوشت : " مرگ اسماعیل راثین نویسنده کتاب فراماسونری در ایران و مطلع ترین فرد نسبت به شبکه جاسوسی انگلیس در کشورمان و مرگ فر دوست و بقائی که از مؤثر ترین و کلیدی ترین عمال انگلیس به شمار میآمدند در زندان جمهوری اسلامی ایران و پیش از آنکه اعترافات مفید و مؤثری از آنها - شود و بالاخره خود کشتی سعید امامی همزمان با اعترافات جدید وی از مرگهای مشکوک است که تنها با پذیرش فرضیه نقش آفرینی سرویسهای اطلاعاتی بیگانه در کشور قابل توجیه است . . . اسماعیل راثین نویسنده سه جلد کتاب " فراماسونری در ایران " بود که گسترده ترین تحقیقات را در مورد شبکه فراماسونری ( یکی از مهمترین شبکه جاسوسی انگلیس در ایران به عمل آورده بود و به قرار اطلاع جلد چهارم کتاب خویش را آماده انتشار کرده بود . . . روز های اول انقلاب روز نامه ها خبر از فوت وی در مؤسسه انتشاراتی امیر کبیر دادند . . . آقای مهندس میر حسین موسوی نقل میکرد که مدتها پیش از این حادثه اسماعیل راثین تلاش داشته ایشان را که در آن هنگام که اداره روزنامه جمهوری اسلامی را بر عهده داشت ملاقات کند . اما موفق نمیشده است . شب قبل از حادثه به هنگام خروج میرحسین موسوی از دفتر روزنامه ، اسماعیل راثین بر سر راه مهندس موسوی قرار میگیرد و با اضطراب و نگرانی میگوید : " دستم به دانتت میخواهند مرا بکشند " مهندس موسوی پاسخ میدهد " چرا به دادستانی انقلاب رجوع نمیکنید . بنده که مسئولیتی در این زمینه ندارم . "

عصر ما ادامه میدهد فردوست مدتی پیش از مرگ مرتباً به برخی از بازجو های خود میگفته است که انگلیسی ها میخواهند مرا بکشند . و بقائی نیز بلافاصله پس از شروع باز جویی به ظاهر بیمار شده و به بیمارستان میرود و پس از چند روز در بیمارستان جان میسپارد . " .

حال توجه کنید به توضیح ، روز نامه " انقلاب اسلامی " شماره ۴۶۰ - در ۲۹ فروردین ۷۸ ص ۷ و ۸ ، در پی مقاله نشریه " عصر ما " ( ۱۹ / اسفند / ۷۷ ) که نوشته " نفوذ سازمانهای اطلاعاتی امپریالیستی در سازمانهای اطلاعاتی کشورهای ضعیف ، جهان سومی و خصوصاً کشور هائی نظیر ایران که پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ، سازمان اطلاعاتی وابسته به آن ، بکلی درهم ریخته و سازمان جدید و کم تجربه ای جای آن را گرفته است ، بسیار محتمل و قابل پیشبینی است . این نفوذ حتی ممکن است تا سطوح بالای چنین سازمانی تسری یابد . طبیعی استکه عوامل نفوذی چنین سازمانهایی از موضع اسلام خواهی ، انقلابی و در جهت جلب و جذب جناحهای مختلف سیاسی عمل کرده و تلاش خواهند کرد از این طریق ، پشت جبهه خود را نیرومند سازند و هر بر خوردی با خود . . . را بر خورد با نظام و یا بر خوردی خطی و جناحی وانمود کنند . . .

۱ - جلوگیری از روشن شدن حقایقی که بسود دولتهای استعماری و امپریالیستی نیست . ما مرگ اسماعیل راثین ، فردوست و دکتر بقائی و . . . را در این راستا قابل بررسی و پیگیری میدانیم . "

انقلاب اسلامی : در باره این سه تن ، این اطلاعات وجود دارند : اسماعیل راثین سه جلد کتاب پیرامون فرماسونری در ایران نوشته است . او میگفت جلد چهارمی را نوشته است که تا زنده است ، توانائی انتشار آنرا ندارد ، آنرا به امانت گذاشته است تا بعد از مرگ او منتشر شود ، در اوائل انقلاب به ایران برگشت و در پی مدارکی بود که با انقلاب ، بدست آمده بودند ، مدارک بدست " مهدوی کنی " افتادند ، تا این زمان معلوم نیست چه بر سر آنها آمد . . . امروز عصر ما مینویسد او بقتل رسیده است ، اما آن روز ، گفته میشد که مرگ مرموز او ربط دارد به بهشتی و دیگر سران حزب جمهوری اسلامی . توضیح اینکه بهشتی را شریف امامی ، استاد اعظم فراماسونری به هامبورگ فرستاده بود و بنا بر کتاب " اکتبر سور پرایز " نوشته بار بارا هونگر ، در هامبورگ ، بهشتی با لژ ماسونی هامبورگ و لژ ب ۲ و امریکائیکها سر و سر پیدا کرده بود .

۲ - ارتشبد فردوست ، یار غار شاه سابق ، نخستین افسر ارتش است که به سفارت امریکه رفته و گفته بود : چاره جز این نیست که شاه برود و خمینی بیاید . در دوران انقلاب و بعد آن ، تا دستگیری و کشته شدن . با خمینی در ارتباط بوده است .  
با توجه به ارتباط فردوست با روسها . او نقش مهمی در هدایت اطلاعاتی خمینی بر ضد شخصیت‌های معرف جریان استقلال و آزادی ، بازی کرد .

۳ - دکتر مظفر بقائی ، پس از بازگشت از سفر امریکا ، دستگیر شد و در زندان بلاتر بر سرش آوردند که از هیکل بزرگ او ، یک جثه ۳۵ کیلوئی بیشتر بر جا نماند . او از زمان شاه ، با خمینی در ارتباط بود . . . . بعد از انقلاب ، ارتباط او ( با ) کسانی از " حزب جمهوری اسلامی " و افرادی از هیأت مؤتلفه بر جا بود . وقتی حسن آیت طرح " ولایت مطلقه فقیه " را پیش کشید ، مخالفان ولایت فقیه طرح را انگلیسی با هدف جلوگیری از استقرار مردمسالاری در ایران دانستند . استدلالشان این بود که اگر مردمسالاری ، بر پایه اصول راهنمای اسلام ، در ایران استقرار بجوید ، بکشور های منطقه سرایت میکند و با تغییر رژیمهای این کشور ها ، منافع نفتی غرب در منطقه از میان میرود . تغییر نظامهای کشور ها خاور میانه . تغییراتی عظیم و عمیق در نظام جهانی را در پی میآورد . "

۲ - بر هم زدن روابط نظام با دولت‌های دیگر در جهت منافع قدرت امپریالیستی و استعماری صاحب نفوذ . ما قتل بختیار ، شرفکندی و ماجرای دادگاه میکونوس ، کشف کشته حامل سلاح در بنادر یکی از کشور های اروپائی و . . . را توطئه های سازمانهای جاسوسی انگلیس و امریکا در جهت تخریب روابط ایران با دولت‌های اروپائی ارزیابی میکنیم که ممکن است عوامل آنها در سیستم اطلاعاتی کشور ، در این توطئه ها بی نقش نباشند . . . . . "

" علی اکبر محتشمی پور نماینده مردم تهران در مجلس با تشریح جریانات مخالف اصلاحات آنان را نسبت به نفوذ اعضای حزب الدعوه و انجمن حجتیه و بخشی از دانش آموختگان مدرسه حقانی در برخی از نهاد های استراتژیک نظام هشدار داد .  
وی ضمن بیان این مطلب خود در سمت دیگر این صف بندی به کانون هائی اشاره کرد که با رأی مستقیم مردم انتخاب نمیشوند . رئیس فراکسیون جبهه دوم خرداد مجلس . . . به سه جریان ( بخشی از ) دانش آموختگان مدرسه حقانی ، انجمن حجتیه و حزب الدعوه اشاره کرد . . وی با اشاره باین که متأسفانه حزب الدعوه در حال حاضر مؤسساتی در انگلیس داتر کرد و عناصر کلیدی آن در انگلیس هستند ، یاد آور شد : این حزب . . . برخلاف امام . . . اعتقه

داشت که آمریکا به دین ما کاری ندارد ، اما کمونیستها با دین ما مخالفند ، بر این اساس نباید با آمریکا مبارزه کنیم ، بنابراین با امامی که با سیاست های استعماری غرب و امریکا در کشور های منطقه مبارزه میکرد ، مخالف بودند . . . عضو مجمع روحانیون مبارز ضمن هشدار نسبت به نفوذ اعضای حزب الدعوة و انجمن حجتیه و بخشی از دانش آموختگان مدرسه حقانی در برخی از نهاد های استراتژیک نظام این سخن امام . . . خطاب به یکی از اعضای سابق شورای نگهبان را یاد آور شد که : حواستان را جمع کنید که نکنند یک مرتبه متوجه شوید انجمن حجتیه ای ها همه چیزتان را نابود کرده اند . . . ( وی ) متذکر شد : در شرایط کنونی کانون اصلی مخالفان جریان اصلاحات از میان آن دسته از روحانیت سنتی ( است ) که در دهه ۶۰ . . مبارزات امام خمینی با رژیم منحط پهلوی را قابل قبول نمیدانستند . . . ” ( روزنامه همبستگی ۱۷۴ ص ۳ - ۵ خرداد ۸۰ ) .

” تداوم روند طرد و برکناری معتقدین به آزادی ، استقلال و عدالت اجتماعی ، از مناصب مختلف ”

روند طرد و اخراج و کنار گذاردن تمام کسانی که به آزادی ، استقلال و عدالت اجتماعی اعتقاد داشتند ، بعد از سر کشیدن ” جام زهر ” آتش بس و مرگ خمینی ، این روند بشدت ادامه یافت و عناصر و مقامات صاحب پست و مقام ، که وابستگی به جناح وابسته به بیگانه نداشتند ، یا سکوت و سازش پیشه کرده به همکاری ادامه دادند و یا از تمام پستها و مقامات حذف و برکنار شدند . آقای منتظری این اقدام را ” کودتای خزنده ” مینامد و میگوید : ” افرادی که اصلا انقلاب را مسخره میکردند و حاضر نبودند یک قدم بر دارند . کسانی که میگفتند مگر میشود با شاه مبارزه کرد . . . اینها کم کم داشتند صاحب قدرت میشدند و بچه های انقلابی را به بهانه های واهی کنار میگذاشتند ، به قول امروزها اپورتونیستها و فرصت طلبها می آمدند سر کار و افراد خوب کنار گذاشته میشدند ، این اسمش ” کودتای خزنده ” است . . . بالاخره این واقعیتی بود . . . افرادی که اصلا انقلاب را قبول نداشتند و همین حالا هم قبول ندارند میآیند سر نخ کارها را بدست میگیرند و انقلابی شش آتسه و طرفدار امام میشوند ، این چیزی بود که ما از آن میترسیدیم و متاسفانه تا حد زیادی هم عملی شده است ” ( ص ۳۱۴ و ۳۱۵ پیوستهای ۹۹ الی ۱۱۰ ) .

آقای طاهر احمد زاده ، در گفتگویی در باره انجمن حجتیه ، زمانیکه بدعوت مرحوم ربانی شیرازی به آنجا میروند از قول ربانی ، چنین میگویند : ” . . . مرحوم ربانی گفتند : همان روز های اول که امام از پاریس آمده بودند و در دبیرستان علوی بودند ، ما آنجا بودیم آقای

خزعلی به اتفاق یکنفر دیگر خدمت امام آمدند ، آقای خزعلی گفت که انجمنی به نام حجتیا وجود دارد که علیه بهائیت مبارزه میکرده اند و خدمات بسیاری دارند ، حالاکه به برکت انقلاب موضوع بهائیت منتفی شده است ، اجازه بفرمائید که آنها با مارکسیستها مبارزه کند ، ( نظیر پیشنهاد تیمسار مقدم توسط آقای منتظری به خمینی قبل از پیروزی انقلاب ، اما با نوعی دیگر ) چون اینها اهل منطق و استدلال و اجتماع . . . هستند ، مرحوم ربانی شیرازی گفت : تا آقای خزعلی این موضوع را مطرح کرد ، بنده یاد داشتی به این مضمون خدمت اما دادم که این جریان به فراماسونری و انتلیجنت سرویس وابسته میباشد و ما باید از خیر مبار با مارکسیسم بگذریم . " . ( نیمروز شماره ۶۴۱ - ۱ / ۴ / ۸۰ ص ۳۹ ) .

لذا حاکمان ارتجاعی مستقیم و غیر مستقیم وابسته به بیگانه ایران ، با زندانی کردن و با به قتل رساندن دیگر مخالفین . . . چه در داخل و چه در خارج ( بنا بر نوشته انقلاب اسلامی شماره ۴۶۰ - تعداد ۳۳۰ مورد ترور است ) و دادن امتیازات اقتصادی به بیگانگان ، میخواستند با ایجاد خفقان و دیکتاتوری ، هر صدائی را خفه کنند ( در همین زمان یعنی ابتدای سال ۱۳۷۶ ، که پایان حکومت ۸ ساله ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی بود ، مشخه گردید ، کشور های امپریالیستی دمکرات ، باصطلاح ضد تروریسم ، مبالغ کلانی به حکام تروریست و تروریست پرور ایران ، که در دادگاه برلین در رابطه با جریان میکونوس نیز محکوم شده بودند ، وام داده و ایران ۴۰ میلیارد دلار به کشور های خارج مقروض است . ) اما در خرداد سال ۱۳۷۶ مردم هوشیار ایران با یک حرکت یک پارچه و همگانی ، به کل سیستم حاکم در این بیست ساله " نه " گفته و به شعار های اوائل انقلاب ، یعنی آزادی ، استقلال ، عدالت اجتماعی پایبندی خود را به جهانیان یاد آور شده و نشان دادند . ( ۱۲ )

" حمایت کشور های چپاولگر امپریالیستی دمکرات تروریست و تروریست پرور ، از حکومت های بشدت ارتجاعی کشور های چپاول شده ، و سرکوب مردم به پا خاسته که خواستار حقوق چپاول شده خود در بیش از صد سال گذشته هستند . "

در طول بیش از ۱۰۰ سال گذشته امپریالیستها برای حفظ منافع خود ( بهره برداری از منابع نفت و گاز و فروش سلاح و تولیدات صنایع خود . . . ) ، در منطقه سعی کرده اند عوا ، وابسته بخود را بر کشور های منطقه حاکم کرده و از آنها که عقب مانده ترین و ارتجاعی تر عناصر قشری مذهبی و یا باصطلاح لائیک میباشند نظیر پهلوپها در ایران ، ترکیه ، پاکستا ،

و حاکمان عربستان، امارات متحده عربی ... بن لادن عضو "سیا" از سال ۱۹۷۹ و تحمیل گروه فوق ارتجاعی طالبان، دست پخت خود و دیگر عواملشان، بر مردم افغانستان (لوموند در ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۱ در مقاله ای زیر عنوان "افغانستان، یورش نا ممکن" از قول خانم بوتو، بهنگام بر کناریش از نخست وزیری، البته با تأخیر، مینویسد: "فکر روی کار آوردن طالبان از انگلیسیها بود، مدیریت آن را امریکائیها کردند، خرج آنها سعودیها پرداختند و من اسباب اجرای آنها فراهم آوردم و طرح را اجرا کردم" . . . با تمام نیرو پشتیبانی و حمایت نموده و مینمایند. حکومتها منطقه که بشدت ارتجاعی و فاسدند و هیچ پایگاهی در بین مردم خود نداشته، تنها به بیگانگان و نیروهای سرکوبگر خود که توسط امپریالیستها بخوبی سازماندهی شده اند و بطور مستقیم یا غیر مستقیم اداره و هدایت میشوند، متکی میباشند. چرا که حمایت توده ای، میتواند احتمالا امکان سر پیچی با اتکا بمردم را در حکام بر انگیزد تا در مقابل خواستههای امپریالیستها بمقاومت بر خیزند و از دستورات نا فرمانی کنند بعضی از این حکام مرتجع بویژه کشورهای عربی، خرافی ترین تفکرات را اشاعه و پشتیبانی مینمایند و با سیستمی دیکتاتوری - پلیسی، سعی میکنند تا مردم خود را در بی اطلاعی و در ضمن تا حدودی در رفاه مالی نگهدارند تا مردم بفکر انقلاب و یا تغییر وضع موجود بر نیایند، و اگر حرکتی مشاهده نمودند، آنها با وحشیانه ترین وجه سرکوب مینمایند.

یک نگاه سطحی به منطقه و تاریخ آن بخوبی نشاندهنده آنستکه حکام و دولتمردان کشورهای منطقه از دست نشانندگان امپریالیستها و حافظ و نگهبان منافع آنان بوده و هستند، و اگر حمایت امپریالیستهای دمکرات تروریست و تروریست پرور، از عوامل خود کم یا قطع شود، شاهد بوده و هستیم و خواهیم بود که چگونه این حکومتهای ضد مردمی و ارتجاعی نظیر حکومت وابسته محمد رضا پهلوی، در حالی که ادعا میشد ایران "جزیره ثبات" و ... میباشد، در قبال قیام مردم چپاول شده و زیر بدترین دیکتاتوریهها و ستمها، چون "برف ذوب" شد، و یا حکومت مشترک و دست ساز "سیا" ... طالبان - بن لادن، در افغانستان ...

و اگر بعضی از کشورهای منطقه از این مورد مستثنی هستند، آنهم بخاطر کودتائی بوده که توسط افسران ارتشی صورت گرفته (نظیر عراق و سوریه) و در رابطه با اداره کشور و رعایت حقوق مردم، تفاوت کیفی با حکومتهای دست نشانده با تفکرات قرون وسطائی ندارند، بعبارتی "ناسیونالیسم عربی" را میخواهند تحت عنوان "سوسیالیسم" به خورد مردم ... بدهند. و شاهد بودیم صدام حسین فاشیست، جنگی طولانی را به دو ملت ایران و عراق

تحمیل نمود ، و همانطور که بعداً اذعان نمود ، جنگ عراق با ایران به حفظ و جلوگیری از سقوط حاکمان مافوق ارتجاعی کشور های عرب منطقه خلیج فارس وابسته به امپریالیستها ، منجر گردید . در واقع باید گفت ، صدام حسین با جلوگیری از سقوط حاکمان عرب وابسته بیگانه ، بزرگترین خدمت را به امپریالیستهای چپاولگر دمکرات حامی مستبد ترین و ارتجاع ترین حکومتها ، و بر علیه مردم ستمدیده ، نمود .

امپریالیستها برای اینکه بتوانند ، دلار های نفت و گاز را مجدداً بکشور های خود برگردانند ، غیر از اینکه سعی میکنند تا در بین کشور های منطقه همیشه اختلاف بوجود آورند و میآورند ، گهگاه نیز در بین آنها جنگی نیز ایجاد میکنند ، در ضمن کشور اسرائیل را مد ۵۰ سال است که با اشغال سر زمین فلسطین ایجاد نموده که هم باصطلاح ندای وجدان نا داش خود را که با جنایاتی که در جنگ جهانی دوم ، اروپا بویژه فاشیست های آلمان در رابطه با کولیها و یهودیان . . . مرتکب شده اند راضی کرده و جبران کنند . ( ملاحظه میکنید کشر های دمکرات ؟ !! غرب . . . از کیسه دیگران بخشش میکنند ، یعنی با رأی به اشغال کشور فلسطین ، همراه با کشتار مردم مظلوم و آواره نمودن بیش از ۴ میلیون از آنان ، بجبران جنایات شرم آور خود با جنایاتی ننگین تر . که بیش از ۵۰ سال است که هم چنان ادامه دارد میپردازند ، چون خواست امپریالیستها است و باید اکثریت اعضای سازمان ملل تصمیم بگیرد ، برخلاف نظر مردم فلسطین ، آنجا را تقسیم کرده تا بخشی از آنرا به قربانیان جنایات خود هدیه کنند ؟ !! ، آنهم در سازمانی که باید حافظ حقوق و حق حیات کشور های تحت ستم و مستقل باشد و علت وجودیش بهمین دلیل است . خود به پایمال کردن حقوق کشور های ضعیف میپردازد ، علاوه بر این ، با اینکه سالیان دراز است که قطعنامه ۲۴۲ مبنی بر خروج اسرائیل " از سرزمین های اشغالی به تصویب همین سازمان ملل رسیده ، ولی صهیونیستها به اتکا به پشتیبانی امپریالیستها بویژه امریکا ، از انجام آن خود داری می ورزند ، حال که مردم مظلوم بر علیه صهیونیستهای جنایتکار اشغالگر ، به مقاومت بر خاسته تا کشور خود را از اشغالگران بازستانند ، خلف قاتلان میلیون ها کولیها و یهودیان . . . اروپا در جنگ بین الما دوم و امپریالیسم امریکا . . . صدا بلند کرده و مردم مبارز و مظلوم فلسطین را تروریست ؟ مینامند .

در ثانی شاهدیم ، این باصطلاح دمکراتهای چپاولگر طرفدار حقوق بشری نه تنها هیچ کار در باره بازماندگان یک ملیون کولی هائیکه نظیر یهودیها بدست آلمانی ها کشته شده اند ، انجام نداده اند ، حتی یادی از آنان نیز نمیشود و کسی به یک معذرت خواهی خشک و خالی

نیز در رابطه با این جنایات از بازماندگانشان، مبادرت نمیکنند. یا سازمانی که برای حقوق برابر ملتها بوجود آمده، خود سبیلی از تبعیض است چرا که ۵ کشور امریکا، انگلیس، فرانسه، روسیه و چین از حق "تو" بر خوردارند، و شاهدیم امپریالیستها چگونه در حمایت از حکام دست نشانده خود و حفظ منافعشان، آنجا که تصمیمی بضررشان گرفته میشود، با بلند کردن انگشت خود رأی اکثریت را به هیچ انگاشته و بی اثر میکنند. ( )

و هم چنین ایجاد رقابت تسلیحاتی با اسرائیل اشغالگر، تا کشور های ارتجاعی و وابسته منطقه، بتوانند بهانه ای برای خرید های کلان و بیحساب اسلحه از غرب را داشته باشند، تا پترو دلار ها را مجدداً بکشور های امپریالیستی بر گردانند. در ضمن اسرائیل علاوه بر اینکه پایگاهی مطمئن برای امپریالیستهاست...، ضمناً هم چون چماقی است تا هروقت کشوری پا از گلیم خود بیرون گذاشت با حمایت و پشتیبانی او، کشور مربوطه را سر جایش بنشانند. بعد از انقلاب شکوهمند مردم ایران در سال ۱۳۵۷ - امپریالیستها، در خارج نیز سعی

کردند تا با حمایت کشور های مرتجع منطقه و تغییر و تبدیل در بعضی از حکومتها که تا حدودی مترقی بودند آنان را نیز بجرگه کشور های ارتجاعی متصل نمایند. شاهد بودیم که در ترکیه و پاکستان، ارتش را حاکم بر سرنوشت مردم گردانند، حال مستقیم یا غیر مستقیم، سران فاسد ارتش این کشور ها که از باند های خرید و فروش و توزیع مواد مخدر در جهانند، از بهترین دوستان امپریالیستها در منطقه میباشند که طالبان در افغانستان را نیز بدانان افزودند. هم اکنون افغانستان طالبان بزرگترین تولید کننده مواد مخدر دنیا است، که باند مافیائی ایران، پاکستان، ترکیه این تولیدات را با کمک "سیا"، بسراسر جهان فرستاده و پولی که از فروش آن بدست میآید، پس از کسر دستمزد باند های مافیائی توزیع کننده در ایران، ترکیه و پاکستان، مقداری از آن در "دبی" بخرید سلاح و میحتاج ارتش اختصاص داده و مقداری نیز برای مخارج خود و کشور صرف میکنند، و "سیا" نیز در آمد حاصله را برای سرکوب قیامها و مبارزات مسلحانه ای که در کشور های مختلف بر علیه حامیانشان بوجود میآید، بمصرف میرسانند نظیر گواتمالا، نیکاراگوئه...

برای اینکه به نقش امپریالیستها و صهیونیستها در فقر و عقب نگه داشتن مردم کشور های منطقه که ضمناً آنها را در زیر بدترین دیکتاتوری های جهان نگهداشته اند پی برد، کافی است به چند جنگ اسرائیل با کشور مصر، سوریه و اردن و اشغال جنوب لبنان بمدت ۲۵ سال و در گیریهای داخلی لبنان و کشتار و تخریب آن با حمایت امپریالیستها و اسرائیل از فالانژ های لبنانی... و ۵۰ سال اشغال فلسطین و آواره کردن ۴ میلیون مردم مظلوم



فلسطین ، جنگ عراق علیه ایران ، اشغال کویت توسط صدام حسین فاشیست با تشویق و همکاری مستقیم امپریالیستها ، و جنگ تمام کشور های امپریالیست و حامیانشان بر علیه مردم عراق ، و سپس ، استقرار دائم نیروهای امپریالیستی در خلیج فارس و کشورهای مرتد عربی نظیر عربستان و کویت ، جنگ طولانی افغانستان که مردم آن در نهایت فقر و ننداره بسر میبرند و تولید و پخش مواد مخدر در سراسر دنیا توسط باند ما فوق ارتجاعی طالبان و از عوامل امپریالیستها در منطقه ، اختلاف بین مسلمانان پاکستان ( سنی و شیعه ) و هند و پاکستان ، بمباران مردم عراق بمدت ده سال و تحریم اقتصادی آن و در نتیجه تلف شدن ۵۰۰۰۰۰ کودک عراقی ، بعد از سال ۱۹۹۱ توسط امریکا و انگلیس ... وبا اینکه مردم منطقه کشور های مسلمان همسایه در فقر و وضع بد اقتصادی بسر میبرند ، کشورهای عربی منطه هر ساله با خرید مدرن ترین و گرانترین سلاحها ، منطقه را بصورت انبار سلاحهای جنگی آورده اند . جای سوال و تعجب است ، کشوری چون بحرین که ۵۰۰ هزار جمعیت آن با مهاجرین دیگر کشور ها جمعا یک میلیون جمعیت دارد ، با کدام یک از کشورهای جهان میخواهد بجنگد ، که در همین اواخر یک قلم ۱۵/ میلیارد دلار مدرن ترین سلاحها و هواپیمای امریکائی ، انگلیسی خریدده است ؟ ( شاهد بودیم کویت با داشتن انواع واقسام مدرنترتیر سلاحها ، حتی ۲۴ ساعت در مقابل ارتش متجاوز صدام حسین نتوانست مقاومت نماید ) .. امپریالیستها هم چنین با طرح توطئه هائی ، در حال بوجود آوردن جنگ بین ایران و آذربایجان شمالی با پشتیبانی ترکیه و اسرائیل ، جهت تسلط بر آسیای مرکزی ، بخاطر بهره برداری از منابع عظیم نفت و گاز در این منطقه بویژه در " دریای خزر " میباشدند . تا بتوانند ضمن پر کردن جای خالی " شوروی " سابق در این منطقه ، مبادرت باستخراج و چپاول نفت و گاز ، با قیمت ارزان نمایند ، همچنانکه در طی جنگ ۸ ساله تحمیلی از جانب امپریالیستها و بعد تجاوز صدام حسین به کویت ، قیمت نفت به پائین ترین حد خود یعنی بشکه ای ۷ تا ۱۰ دلار رسیده بود .

برای درک اهمیت منابع نفت و گاز و بازار کشورهای منطقه خاور میانه و آسیای مرکز در دریای خزر ، توجه شما را به چند تصمیمی که امپریالیستها بنا به توصیه متخصصان در رابطه با کشورهای مذکور اتخاذ کرده اند ، جلب میکنیم .

" رئیس جمهور امریکا بیل کلینتون آقای " مورنینگ استار " را بعنوان مشاور ویژه در مورد " دریای خزر " منصوب کرده است . از طرف دیگر وزارتخارجه امریکا نیز سرویس و ای را باین امر اختصاص داده است . این مسئله تاکنون سابقه نداشته که سیاستمداران کاخ

سفید علاوه بر وزارت انرژی و یا خزانه داری امریکا بصورت مستقیم در مورد انرژی فعال شده و رئیس جمهور یک مشاور ویژه انرژی داشته باشد . ”

در رابطه با منابع نفت و گاز دریای خزر ” دانیل برگین “ ، رئیس انجمن تحقیقات انرژی کمبریج انگلستان چه میگوید : ” در حال حاضر دریای خزر مقام اول در عرصه نفت جهان محسوب میشود و اگر بازیگر بزرگی هستید باید در دریای خزر حضور داشته باشید . “ ، باید اضافه کنیم اختلاف بین ایران و آذربایجان شمالی درباره سهم هر یک از دریای خزر ۷ در صد میباشد ، ایران سهم خود را ۲۰ در صد ، در حالیکه آذربایجان آنرا ۱۳ درصد میداند ، کارشناسان تخمین میزنند که تنها در این محدوده ( حوزه نفتی ” فومن “ و ” البرز “ ) حدود ۲۰ میلیارد بشکه نفت وجود دارد ، چنانچه قیمت یک بشکه نفت را ۲۰ دلار در هر بشکه بحساب آوریم مبلغی بالغ بر ۴۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار - چهار صد میلیارد دلار - ، میشود . ) .

باید توجه داشت که امریکا به تنهایی ، حدود ۱۵ میلیون بشکه نفت مصرف روزانه اش میباشد که از این مقدار روزانه ۸ میلیون بشکه از خارج وارد میکند .

همگی شاهد بودیم که بخاطر چپاول نفت و گاز ارزان قیمت ( یا عبارتی مجانی ) ، توسط امپریالیستها ، چه امریکا و چه اروپا از دوران شکوفائی و رشد بالای اقتصادی بر خوردار شدند . در حالیکه در همین مدت مردم ایران ، عراق ، افغانستان ، ترکیه ، پاکستان ، سوریه . . . در بدترین شرایط اقتصادی قرار داشته و دارند ، ولی از یکسال و نیم پیش ، یعنی از زمانی که قیمت نفت به ۲۵ تا ۲۷ دلار در هر بشکه رسید ، دیگر نه تنها از آن شکوفائی و وضع خوب اقتصادی خبری نیست ، بلکه ابتدا در امریکا و ژاپن و اکنون در اروپا رشد بیکاری در حال افزایش است ، و کارشناسان کشورهای امپریالیستی ، صهیونیستی پیش بینی کرده اند که اگر این روال ادامه یابد ، باید منتظر بحران اقتصادی در کشورهای غربی بود .

برای درک مبلغ سرسام آور چپاول و غارت کشورهای غرب ، از منابع مواد خام کشور های چپاول شده ، بیک محاسبه ساده مبادرت میکنیم تا ارزش نفت چپاول شده را برای غرب که آنرا ” خون برای حفظ استقلال خود میدانند “ بهتر متوجه شوید .

اگر فرض کنیم چند سال پیش هر بشکه نفت را امریکا به قیمت ۱۰ دلار میخرید ، ولی حدودا از یکسال و نیم پیش که بابت هر بشکه ۲۵ دلار میپردازد - تفاوت قیمت هر بشکه ۱۵ دلار میشود ، لذا اضافه پرداختی قیمت ۸ میلیون بشکه نفت وارداتی امریکا روزانه مبلغی بالغ بر ۱۲۰۰۰۰۰۰۰ دلار ( صد و بیست میلیون دلار ) میشود ، عبارتی تنها امریکا بابت واردات نفت ، طی یکسال گذشته مبلغی بالغ بر ۴۳,۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار ( چهل و سه میلیارد هشتصد میلیون دلار )

بیشتر از قیمت سابق نفت، پرداخته است. باید خاطر نشان کنیم که تولید کشورهای ساز "اوپک" حدود ۲۴ میلیون بشکه در روز است، یعنی در یکروز کشورهای خریدار نفت نه به چند سال قبل که نفت و گاز را مجانی می‌چاپیدند، حالا هر روز باید ۳۶۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار ( سیصد و شصت میلیون دلار ) بیشتر بپردازند یعنی سالانه میبایستی مبلغی برابر ۶۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار ( یکصد سی و یک میلیارد و چهار صد میلیون دلار ) بیشتر فقط به کشورهای تولید کننده "اوپک" بپردازند. حال با توجه باین حساب ساده و بدون محاسبه دیگر منافعی که چپاولگران غربی از دست میدهند، بخوبی متوجه هدف اصلی لشکر کشی امپریالیستها با عالیترین و پیچیده ترین و مدرن ترین سلاحها برای تسلط بر آسیای مرکزی، دریای خزر خواهید شد.

کابینه جنگی ژنرالهای نظامی بوش، که بعد از تقلب در انتخابات ریاست جمهوری شد داد، برای جلوگیری از توجه مردم امریکا در رابطه با حمایت همه جانبه جمهوریخواهان، جنایات و اشغال کشور فلسطین، توسط صهیونیستها و عکس العمل طبیعی مردم چپاول ش زیر بار ستم، در قبال حمایت بیدریغ امریکا، از اشغال کشورشان و جنایات صهیونیستها ژنرالها و رهبران سیاسی امریکا را باین فکر انداخته تا با توسل به ترفندی، تحت عنایت بدست آوردن زنده و مرده یک عضو "سیا" یعنی "اسامه بن لادن"، سعی میکنند تا با تراشیدن یک دشمن فرضی و خارجی تحت عنوان "مبارزه با تروریسم"، به حفظ ساخت نظامی امریکا و حفظ حتی افزایش بودجه نظامی امریکا و حفظ پایگاههای امریکا در چهار ادامه داده، هم چنان به غارت منابع مردم جهان سوم بپردازند. ( باید متذکر شویم، غیر اینکه اسامه بن لادن وکل خانواده اش حدود ۵۰۰ شرکت فعال در امریکا دارند و "پدر بوش"، رئیس جمهور اسبق امریکا، مشاور شرکتهای خانواده بن لادن است، پدر بوش، رئیس جمهور اسبق مشاور گروه کار لایل، بانک بازرگانی در واشنگتن بوده است این بانک عملی بانکی فروشهای شرکتهای تولید کننده تجهیزات دفاعی و فضائی را تصدی میکند. بنا بر افشاگری روزنامه وال استریت ژورنال، بوش مشاور عالی گروه آسین پارتنرس فوند بوده از میان سرمایه گذاران در گروه کارلایل، خانواده بن لادن هستند. "

" یکی از دبیرهای رادیو ار. اف. ای. در رابطه با خبر دیروزش ( ۳۱ / ۱۰ / ۲۰۰۱ ) مبنی بر ملاقات یک عضو "سیا" با "بن لادن" در تاریخ ۱۲ ژوئیه امسال ( ۲۰۰۱ ) در بیمارستان امریکائی دبی، بعد از تکذیب مرکز "سیا" در امریکا و بیمارستان امریکائی دبی امروز در مصاحبه ای با رادیو فرانسه "ار، اف، ای." نه تنها درستی گزارش خود را مو

تأکید قرار داد ، بلکه نام مأمور " سیا " را فاش کرد . بگزارش ار . اف . ای . لاری میچل مأمور محلی دستگاه اداره اطلاعاتی امریکا روز ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۱ در بیمارستان امریکائی دبی با اسامه بن لادن ملاقات کرده است . این ملاقات ۲ ماه پیش از سو قصد های ۱۱ سپتامبر در نیویورک و واشنگتن در حالی صورت گرفته است که بن لادن از مدتها پیش تحت تعقیب پلیس بین المللی قرار داشته و دو قطعنامه در شورای امنیت سازمان ملل در مورد دستگیری و استرداد او بتصویب رسیده بود . . . .

بطور خلاصه باید یاد آور شویم همان تاکتیکی که امپریالیستها در رابطه با تسلط بر خاور میانه که با حادثه آفرینی صدام حسین فاشیست ، صورت گرفت و باعث استقرار نیروهای امپریالیستها بطور دائم در خلیج فارس ، کویت و عربستان با پول کشور های حکام مرتجع و فاسد و عامل بیگانه ، شد ، ولی اینبار به بهانه " مبارزه با تروریسم " و شریک کردن دیگر کشور های امپریالیستی اروپا نظیر آلمان . . . میخوانند سیاست چپاول ثروتهای مردم آسیای مرکزی و تحت ستم را ، باجرا گذارند و اعتراضات مردمی را با چماق " مبارزه با تروریسم " توجیه و باصطلاح قانونی جلوه دهند .

باید گفت ولی با فرو ریختن برجهای دوقلوی نیویورک ، بعنوان سمبل مرکز تمام طرحها و توطئه های چپاول و غارت و انواع و اقسام معاملات سلاحها و مواد مخدر و معاملات غیر قانونی . . . در سطح جهان و ضربه به بازوی نظامی سرکوبش " پنتاگون " ، در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ، یک ورق کیفی در تاریخ کل جهان خورده شد و قرن ۲۱ ، قرن آزادی و رهائی و استقامت مردم تمام کشور های زیر ظلم و ستم و استثمار . . . جهت احقاق حقوق غصب شده خود میباشد .

" تأییدی بر دخالت امپریالیستها در امور ایران ، از زبان مقامات مسئولشان "

برای تأییدی بر مطالب بالا به سخنرانی بیل کلینتون رئیس جمهور سابق امریکا در تاریخ ۱۴ آوریل ۱۹۹۹ در مورد " مسائل فرهنگی در آستانه سال دوهزار " ، و هم چنین سخنرانی خانم اولبرایت وزیر خارجه وقت امریکا ، در تاریخ ۱۷ مارس ۲۰۰۰ در جشن نروزی ایرانیان در انجمن ایران و امریکا در واشنگتن ، که صریحا در دخالت امریکا در امور داخلی ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و حمایت از عراق در جنگ بر علیه ایران اقرار مینمایند ، اشاره میکنیم .

خانم اولبرایت صریحا اقرار میکند " امریکا نقش معنی داری در همساز کردن عملیات سرنگونی حکومت مردمی محمد مصدق بازی کرد . این کودتا آشکارا باز گشت به عقب و رشد سیاسی ایران بود . . . " امریکا از حکومت محمد رضا پهلوی بعد از کودتا به مدد یک ربع قرن حمایت جدی نموده که مخالفان سیاسی را با خشونت سرکوب کرده است . . . و در جنگ عراق و ایران به عراق کمک کرده است . "

آقای بیل کلینتون میگوید " شرقی ها حق دارند که بخاطر آنچه کشور من یا فرهنگ متحدين من طی ۵۰ یا ۱۵۰ سال پیش بر سر کشورشان آورده اند عصبانی باشند . باید این موضع مهم را درک کرد که ایران بدلیل موقعیت استراتژیکی بسیار مهم آن در طول زمان هدف سؤ استفاده های کشور های غربی بوده است . باید برای انجام گفتگو راهی پیدا کرد ایران کشوریست که حریف متخاصم ما بوده و در بسیاری از موارد نگران استقلال و تمامیت ارضی خود بوده است . اما راه درست گفتگو با ایران اینطور نیست که گذشته را کاملا آنه کنیم . . . ما باید برخی از واهمهای مردمان دیگر یا ناراحتی ها و شکایتهای آنها را در م اتفاقات تاریخی را به گونه ای معتبر بدانیم و بر اساس آن ببینیم که آیا میشود آینده مشتر ساخت یا نه ؟ "

مجاهدین خلق ایران - فرانسه

۶ / ۱۰ / ۲۰۰۱ = ۱۴ / ۷ / ۱۳۸۰

تکمیل و اتمام این نوشتار = بهمن ماه ۱۳۸۰

با درود و یاد تمام جوانرودان و شهدای جوانرود (مجاهد) ۱۹ بهمن ۱۳۶۰، یادشان گرمی و راهشان پر رهرو و با گرمی داشت ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ روز پیروزی انقلاب شکوهمند مردم صبور وشجاع ایران .

( ۱ ) - باید یاد آور شویم ، پس از اجرای طرح " اصلاحات ارضی " که محمد رضا پهلوی بدستور اربابش باجرا در آورد ، و طرحی امپریالیستی و در جهت تأمین منافع آنان - یعنی کارگر ارزان قیمت ، کارخانه های مونتاژ - بود ، نه جایگزینی با یک برنامه و طرحی مدرن و پیشرفته در جهت افزایش تولید بر پایه منافع ملی ، لذا هنوز مدت کوتاهی از اجرا طرح نگذشته بود - با وجود اینکه ایران قبل از " اصلاحات ارضی " بلحاظ مواد کشاورزی خود کفا بود - ، بخاطر کاهش تولید مواد خوراکی ، اجبارا از کشورهای ردیف بالای وارد کننده مواد غذایی شد و رژیم محمد رضا پهلوی از امریکا سالانه حدود نیم میلیون تن گندم ، جو ، برنج . . . میخرید و وارد کشور میکرد .

( ۲ ) - اینکه چرا مردم ، برخلاف اشغال ایران در جنگ بین الملل اول به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی و یارانش در شمال یا مقاومت دلاوران تنگستانی در جنوب و مقاومت‌های توده مردم در تبریز ، اه

کردستان... بر علیه ارتش اشغالگر روس و انگلیس... به مقاومت و مبارزه پرداختند، ولی در برابر شغال ایران، توسط بیگانگان و تحمیل محمد رضا پهلوی، دست به مقاومت بر علیه بیگانگان اشغالگر و تحمیل محمد رضا پهلوی نزدند، حتی شاهد بودیم بجای بسیج و سازماندهی مردم برای مقاومت در برابر شغالگران و تحمیل محمد رضا بعنوان شاه به مردم ایران حزب باصطلاح "توده" که از عناصر مترقی و روشنفکر... تشکیل شده بود، در زیر سایه و حمایت ارتش اشغالگر "شوروی" به بر پائی میتینگ یادرت مینماید تا خواستار دادن امتیاز نفت شمال به "شوروی" ها شده، نظیر آنچه که در جنوب انگلیسیها دارند!!!، عبارتی دیگر تأکید و تأیید غیر مستقیم قرار داد نفتی که، تقی زاده میگوید ما در نصیبت تمديد امتیاز نفت به انگلیسی ها بدستور "رضا پهلوی" آلت فعل بودیم".

احسان طبری در روزنامه مردم شماره ۱۲ - ۱۹ آبان ۱۳۲۳ چنین توصیه میکند "ما به همان ترتیب که برای انگلستان در ایران منافی قائلیم و بر علیه آن سخنی نمیگوئیم، باید معترف باشیم که دولت شوروی در ایران منافع جدی دارد. باید برای اولین و آخرین بار باین حقیقت پی برد که نواحی شمال ایران در حکم حریم امنیت شوروی است...".

یا شعار موازنه مثبت حزب "توده"، در مقابل سیاست موازنه منفی دکتر محمد مصدق، که نه تنها خواستار عدم واگذاری امتیاز نفت به "اتحاد جماهیر شوروی" بود، بلکه با به تصویب رساندن طرحی مبنی بر اینکه هیچیک از مقامات کشور حق ندارند راجع به امتیاز نفت با خارجی ها مذاکره یا قرار داد منعقد نمایند، در مجلس ۱۴، خواستار استیقای حقوق مردم ایران از نفت جنوب که توسط امپریالیسم انگلیس چپاول میشد، گردید. که احتیاج به یک بررسی وتحلیل همه جانبه و جداگانه دارد.

(۳) - در رابطه با عنوان "توده - نفتی" به حزب باصطلاح "توده" به توضیحی از دو منبع بسنده میکنیم.

ایرج اسکندری دبیر اول حزب توده در خاطرات خود ص ۶۳۹ مینویسد "که کیانوری با رژیم ساخته و یا با محافل خارجی امپریالیستی تباری کرده که به کلی کلک حزب توده را بکنند... من همیشه فکرم مشغول این بوده که مریم فیروز (همسر کیانوری)، لا اقل از لحاظ ارتباطات، با برادرهایش و مظفر فیروز ارتباط داشته، اینها هم همیشه با مقامات انگلیسی ارتباط دارند و این دیگر رازی نیست که ما فاش کرده باشیم برای اینکه تمام خانواده ها فرمانفرما، از نصرت الدوله گرفته تا سرلشگر فیروز و بقیه همه، با انگلیس ها مربوط بوده اند." و در ص ۵۸۰ و ۵۸۱ چنین میگوید "بنا بر گزارشهایی که مظفر فیروز به رابطین انگلیسی خود داده است خاله اش مریم فیروز زن کیانوری دبیر حزب... مرتبا با وی در ارتباط است و اطلاعاتی در اختیار او قرار میدهد...".

در رابطه با روزنامه حزب و ارتباطشان با مصطفی فاتح انگلیسی در ص ۱۳۳ تا ۱۳۸ چنین میگوید "ما میخواستیم یک روزنامه ضد فاشیستی انتشار دهیم... پس از انتشار اعلامیه حزب... مصطفی فاتح با ما تماسی پیدا کرد. در این موقع فاتح با علوی و طبری ارتباط داشت و آنها را میشناخت. او برای آنها در قسمت تبلیغات سفارت انگلیس به عنوان ترجمه و کاری درست کرده بود که از آنها حقوق میگرفتند. طبری و علوی نزد میس لمپتون در یک دفتر تبلیغاتی که داشتند... او گفت اولاً برای روز نامه یک هیئت

تحریریه مرکب از ۵ نفر تشکیل می‌دهیم، چهار نفر را کمیته مرکزی شما معلوم و تعیین کند، یکی هم م فاتح ( باشم به عنوان نفر پنجم هیئت تحریریه ... جا و محل را فراهم و میز و صندلی و وسائل را تهیه می‌کنم، تلفن را هم برای شما می‌گیرم، خلاصه، تمام این کارهای فنی و اداری را، چنانچه موافق باشید انجام می‌دهم ... فاتح رفت و در ظرف یک هفته امتیاز روزنامه مردم را گرفت، این اسم را ما معین کردیم. . . آذر نور: پول از کجا تأمین میشد؟ اسکندری: پولی که فاتح و اینها می آوردن برای پرداخت حقوق غیره بود ... " . . .

دکتر مصدق در باره شایعات مربوط به قدرت حزب توده می‌گوید " توده اینها، بعضی " نفتی انگل " و بعضی " روسی " بودند و ما از اینها، ترس نداشتیم، ترس از کاری بود که شد، یعنی با توپ زدن ما از بین بردند. ترس ما از قوای نظامی و کودتا بود، که شد " ( تقریرات مصدق در زندان ص ۱۳۲ ۱۳۵ جلیل بزرگمهر ) .

( ۴ ) - در رابطه با مطالعه مارکسیسم و مبارزاتی که مارکسیستها انجام داده و می‌دهند، توسط بنیانگذاران سازمان و تدوین مباحث تعلیماتی برای آموزش اعضا و هواداران سازمان، ابتدا به شرح مختصری در زیر باره بسنده کرده، سپس انتقادی به دوستان مارکسیست ایرانی که برای برپائی " جامعه ای بی طبقه " عاری از استثمار ... ( قسط ) به مبارزه ادامه می‌دهند، می‌پردازیم .

زمانیکه بنیانگذاران سازمان مجاهدین به مطالعه همه جانبه ای، برای شناخت و سپس تغییر جامعه پرداختند، بدنبال راهی بودند که بتواند آنها را به مقصد یعنی نفی ظلم و ستم و استثمار و رهایی مردم، استبداد و اختناق و استقلال ... رهنمون شود. لذا شناخت مارکسیسم، برای برپائی جامعه ای بر پایه قسط " ضروری بود چرا که کمونیستها در تمام دنیا باشکال مختلف برای جامعه ای عاری از استثمار و ستم به مبارزه مشغول بودند، هم چنین با توجه به اینکه پروردگار در سوره حدید آیه ۲۵ میفرماید " رسولان را ما با براین روشنگر فرستادیم و با آنان کتاب " اصول و احکام و مسئولیتها " و میزان " معبر های تشخیص حق و باطل " نازل کردیم تا مردم به قسط قیام کنند. که نتیجه غائی ارسال رسل و بینات کتاب و میزان، قیام خود مردم برای اجرای قسط است ... " . و هم چنین در سوره آل عمران آیه ۲۱ پروردگار در کنار تجلیل از نبیین از مردمیکه امر به قسط میکنند نیز تجلیل فرموده و قاتلین آنان ( کافر، را به عذابی دردناک آگاهی داده است. " ان الذین یکفرون بایات اله و یقتلون النبیین بغیر حق و یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس فبشر هم بعذاب الیم " همانا آنانکه کفر ورزند بآیتهای خدا و بکشند پیامبران را بناحق و بکشند آنانرا که امر کنند به دادگری ( قسط ) از مردم، پس آگهییشان ده بعذابی دردناک " .

لذا شناخت این گروه لازم بود و انجام شد، تا چنانچه آنها پاسخگو یافتند خط مشی خود قرار دهند بویژه که عناصر مارکسیست برای رسیدن باهدف ضد استثمار خود فداکاریهای بسیاری کرده و شب ... فراوانی در این راه داده اند. بنیانگذاران سازمان بعد از یک مطالعه تحقیقی و عمیق مارکسیسم باین نتیجه رسیدند که پایه فلسفی مادی مارکسیسم مهمترین ضعف مارکسیسم است، چرا که مارکسیستها خو از نظر فلسفی ماتریالیست میدانند، و در تعریف جهانی خود از " ماتریالیسم - دیالکتیک " به عنوان

جهانبینی طبقه کارگر نام میبرند. بدیهی است که اسلوب دیالکتیکی کیفیتنا از اسلوب مکانیکی متمایز است اما تمسک به دیالکتیک نمیتواند بن بست های فراوان فلسفه ماتریالیسم را در رابطه با مسائل وجود، انسان و تاریخ را بگشایند، مگر اینکه در کادر یک توحید هدفدار بیان شود، تا در کل هستی، حرکت (قانون اول دیالکتیک) و "نسبیت" را به اعتبار یک "مطلق" بررسی کرده و به این وسیله به "حرکت" درکل نظام هستی سمت و جهت و "هدف داده و بآن مفهوم" تکاملی بخشد. همینطور میتواند در کل هستی "تضاد" را در متن "کادری" از "وحدت" مطالعه نموده و به این وسیله سمت حل تضادها را در مجموع به جانب "وحدت" تبیین کند.

بنابراین تا این ضعف بر طرف نشود امکان رسیدن به هدف نهائی یعنی نفی کامل استثمار... و تداوم آن بعید است و در صورت پیروزی قابل دوام نخواهد بود. مگر اینکه در دیدگاه فلسفی خود تجدید نظر نمایند.

باید بگوئیم مجاهدین به تمام کسانیکه در سراسر دنیا در جهت رفع ظلم و ستم و استثمار یعنی بر پائی "قسط" مبارزه کرده و میکنند احترام میگذارند. بنابراین کسانیکه در راه برپائی قسط صادقانه مبارزه میکنند را، بخود، از کسانیکه دم از ستایش پروردگار میزنند (ولی اموال مردم را بنااروا میخورند و و باز میدارند مردم را از راه خدا "لیقوم الناس بالقسط / حدید ۲۵" و کسانیکه به جمع کردن و انباشت طلا و نقره میپردازند و آنرا در راه خدا نمی بخشند) نزدیک تر میدانند. "یا ایها الذین امنوا ان کثیرا من الاحبار و الرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل اله، والذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل اله فبشر هم بعذاب الیم = ای آنانکه ایمان آوردید همانا کثیری از کشیشان و دیر نشینان (آخوند ها) میخورند اموال مردم را بنااروا و باز میدارند از راه خدا و آنانکه میاندوزند زر و سیم را و نمیدهندش در راه خدا، نویدشان ده به عذابی دردناک. / توبه - ۳۴. در همین رابطه آیه ۱۷۲ / بقره مطالعه شود.

یکی از انتقاداتی که به مارکسیستهای ایرانی وارد میباشد، این مسئله است، در تعلیمات و آموزشهای مارکسیسم باین مسئله اشاره شده که برای تغییر باید شناخت داشت، لذا نمیتوان پدیده ای را تغییر داد مگر شناخت لازم را بدست آورد. با توجه باینکه مارکسیستهای ایرانی در طی سالیان دراز با مبارزه و فداکاریهای بسیاری تلاش داشته تا جامعه ایرانی را تغییر داده و ظلم و ستم و استثمار را از جامعه ریشه کن کرده و جامعه بی طبقه (قسط) ایجاد نمایند.

سوال اینست، آیا مارکسیستهای ایران صاحب شناخت کاملی از جامعه ایران هستند؟ یا قاطعیت میتوان گفت خیر، چرا؟

باید بگوئیم اکثر مردم ایران به مذهب اسلام اعتقاد دارند، و این اعتقاد ریشه ۱۴۰۰ ساله دارد. و بر خلاف دین زرتشت. یهود و مسیحیت، که بخاطر بعد زمانی ممکن است در کتابهای آسمانی آنها عمدا یا سهوا مطالبی کم یا زیاد شده باشد. ولی در کتاب آسمانی مسلمانان یعنی قرآن (همه مسلمانان معتقدند) که بی تغییر و دخل و تصرف است و تغییری ایجاد نشده و همان است که به پیامبر نازل شده و گرد آوری شده است.



حال سوال میکنیم آیا کسانیکه میخوانند جامعه ایرانی را تغییر دهند، ( و جهانی بدون ظلم و ستم استعمار و استعمار و آزاد... یعنی جامعه ای بی طبقه بسازند )، قرآنی که راهنمای عمل مسلمانان بود، بدان اعتقاد دارند را عمیقاً مطالعه کرده اند؟ خیر، نه برای پذیرش، بلکه برای نقد و ردی محققانه بررسی کامل و منطقی و مستدل بر آن... با توجه باینکه این کتاب بوفور در دسترس نیز میباشد، و همانطور که در بالا اشاره شد تا شناختی وجود نداشته باشد، تغییر پدیده امکان ندارد. کسانیکه اطلاع از قرآن بعنوان یک سند معتبر موجود و مورد اعتقاد مردمشان ندارند و آنرا احتمالاً نخوانده اند و ردی نقدی مستدل و منطقی بر آن ننوشته اند ( در صورت وجود آن )، چگونه میخوانند جامعه ای که مردمش بدان اعتقاد دارد، تغییر دهند؟ آیا این بی توجهی تنها با استناد باین "قتوا" که "دین افیون توده هاست" و یا ملاک قرار دادن عملکرد آخوند ها و بر خورد سطحی بخشی از مردم، کافی است؟ و شناخت شما برای تغییر جامعه کامل است؟ بنظر میرسد اینطور نباشد. بهمین دلیل با تمام فداکاریها و از خود گذشتگیها و مبارزات و فدا دادنها که صورت گرفته، تا کنون نتوانسته اید آنطور که لازمه این فداکاریها است در بین مردم جانی پیدا کنید. شما که به ریز و با دقت در رابطه با تاریخ احزاب کمونیست و یا سه تاریخی و بالا و پائین شدن آنها و تغییراتی که مارکسیسم در ابعاد مختلف کرده... اطلاع دارید، آیا یک د این اطلاع را از قرآن، کتابی که مورد نظر و اعتماد مردم ایران است دارید؟ مگر قرار نیست با شناخت تغییر مبادرت کنید، پس چرا به قرآن بطور مستقیم مراجعه نمیکنید؟ آیا استناد به بعضی آیات بطور مجر و اعمال و گفتار آخوند های ارتجاعی، برای شناخت، راهنمای اعتقادی و عمل مردم و تغییر جامعه کافی است؟ یا مبیایستی به مطالعه متن اصلی پرداخت و انتقادات را بدان احاله داد؟

حال چنانچه انتقاد را وارد میدانید، آیا نباید در رفع این اشتباه کوشید؟ وقتی همین انتقاد را با یاد از افراد قدیمی مارکسیست در میان گذاریم، پاسخ داد. من در یک خانواده مذهبی بزرگ شده ام و در ضمن در اجتماع شاهد آداب و رسوم و اجرای... آن هستم، این کار من نیست، اینکار یک محقق و پژوهشگر است. بوی پاسخ داده شد، که شناخت برای تغییر چه میشود؟ آیا این استدلال درست است؟

( ۵ ) - همه بارها شاهد بودیم، در دوران محمد رضا پهلوی، که عنصری فاسد و وابسته به امپریالیسم - صهیونیسم، و ننگ ایران و ایرانی بود، هر وقت میخواست به خارج سفر کند، دکتر سید حسن امامی امام جمعه تهران، هم لباس خمینی و عضو فرماسونری ایران " لژ فروغی"، در پای پلکان هواپیما با قرآنی در دست، برای بدرقه محمد رضا پهلوی میایستاد تا این عنصر فاسد و نوکر بیگانه از زیر آن رد شود، تا سلامت به مسافرت رفته و برگردد.

این برخوردار توهین آمیز از جانب هم لباس و هم صنف خمینی، با کتابی که راهنمای عمل و اعتقادی مردمان میباشد، آیا چیزی جز به سخره گرفتن اعتقادات مردم از جانب عضو فرماسونری و رژیم وابسته به بیگانه نبود؟ ولی هیچگاه ندیدیم که مورد اعتراض و ایراد آخوند های دیگر از جمله باصطلاح "فدائیه اسلام" یا خمینی، قرار بگیرد...

( ۶ ) - در رابطه با تسلط کامل ساواک بر " تشکیلات تهران . . . حزب توده " به کمک " عباس شهریاری " مایندۀ دبیر اول حزب توده دکتر رضا رادمنش ، ایرج اسکندری در کتاب خاطرات خود چنین میگوید . " بیانوری یک بار تقاضا کرد که به هیئت دبیران آمده و صحبت بکند . . . در این مذاکرات کیانوری گفت . . . به مسکو رفته بودم ، دوستان بمن گفتند که بشما این مطلب را بگویم که این شهریاری جاسوس مسلم مازمان امنیت است و شما متوجه این نکته باشید . . . ( سوال ) امیر خسروی . . . از گزارش خود شهریاری بم آشکار است که چگونه با بازیهای مختلفی سازمانهایی را که نسبتاً مستقل بوده اند به دست میگیرد . مثلاً به فرض یکی دو نفر را در خوزستان میگیرند ، بعد از تهران بلند میشود و به خوزستان میرود و سازمان نجا را قبضه میکند ، اصفهان میرود ، آذربایجان رفته بود . به این ترتیب شهریاری کم کم با استفاده از پیشامد ها ، چه بسا ساواک در آفرینش آنها دست داشت ، با جلب موافقت رادمنش ، سازمانی را که نمی ایستی متمرکز باشد ، متمرکز میکند و در همه جا رخنه پیدا میکند و اگر جایی هم بود که با آن بطور غیر مستقیم تماس داشته ، بتدریج تحت کنترل خود در میآورد و سازمان را مستقیماً در سراسر ایران به دست خودش میگیرد . گزارش ها حاکی است که اینها را رفیق رادمنش میدانسته . . . ( جواب ) اسکندری : بله ! عرض کنم که حالا من جزئیات آن گزارشم یادم نیست ولی همین هایی که شما گفتید درست است . " ص ۳۶۵ و ۳۶۶ برای اطلاع بیشتر از تشکیلات تهران حزب توده - ساواکی ، و مسؤل آن عباس شهریاری ، به کتاب " خاطرات ایرج اسکندری " چاپ ۱۳۷۲ ص ۳۵۱ تا ۳۵۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ مراجعه کنید .

لازم است یادآور شویم پس از اینکه به پیشنهاد و دادن رد عباس شهریاری ، از زندان توسط گروه جزنی ، به فدائیان و سرتیپ زندی پور مستول " کمیته ضد خرابکاری " ، توسط مجاهدین ( کاظم ذوالانوار ) ، به مجاهدین ، و اعدام انقلابی آنان ، توسط فدائیان و مجاهدین ، رژیم به تلافی این اقدام ، بدستور محمد رضا پهلوی ، ساواک دست ساز صهیونیست ها ، جزنی و ۶ تن از گروه وی باستاناً فرخ نگهدار ( بخاطر وابستگی به هزار فامیل ، از اعدام نجات مییابد ، این مطلب را در همان شب اعدام ، یکی از بازجویان - در جلسه فوق العاده ایکه جهت صدور حکم اعدام ، در یکی از اطاقهای اوین بر پا شده بود - به وی میگوید . توضیحات بیشتر در رابطه با بازجویی و صدور حکم اعدام در آن شب را فرخ نگهدار ، که جان سالم بدر برده میتواند برای ثبت در تاریخ نوشته و منتشر کنند . ) ، هم چنین کاظم ذوالانوار و مصطفی خوشدل را ، در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ در تپه های اطراف اوین تیرباران میکنند . مأمورین اجرای حکم آنطور که یکی از مأمورین ( بهمن تهرانی ) ، در دادگاه انقلاب که در تیر ۵۸ برای رسیدگی به جنایاتش تشکیل شده بود ، افشاً میکند که عبارتند از سرهنگ وزیری ، عطار پور ، سعید جلیل زاده اصفهانی ، حسینی ، رسولی ، پرویز ثابتی ، عضدی . . .

( ۷ ) - برای اینکه " دژ خلق " ( وحید افراخته عضو مرکزیت " توطئه " گران ) را بشناسید ، به شمه ای از بازجویی های ۲۰۰۰ صفحه ای وی اشاره میکنیم ، وی بعد از اینکه طرح " پرچم دار " را در شهادت رساندن و سوزاندن مجاهد " شریف واقفی " و . . . با دیگر اعضا گروه با موفقیت بانجام میرساند ، ارتقا درجه یافته و " پرچم دار " او را به کادر مرکزی منصوب میکند .

برادر کوچکتر وی که بیش از ۱۶ سال نداشت و ساواک او را بعنوان گروگان دستگیر کرده بود میگفت زمانیکه وحید افراخته خود را در محاصره مأمورین ساواک میبیند ، قبل از دستگیری ، سیانور را میخورد ، ساواک در ابتدا امیدی به زنده ماندن وی نداشته ، بلافاصله بعد از معالجات ابتدائی ، یک دکتر متخصص را از انگلستان برای معالجه وی به تهران میآوردند ، معالجات مؤثر واقع شده و زنده میماند در حین معالجات وی و خواهرش را گهگاه بر سر بالین وی میبرند ، برادر وحید میگفت من در یک فر که بدست آوردم و کسی در اطاق نبود به وحید گفتم ، شکنجه را میتوان تحمل کرد ، باید کمی مقاومت ، ولی چنانچه به وعده اینها ( ساواکیها ) گوش کرده و اقرار بکنی بعد از تخلیه اطلاعاتت ، چون تفاله ، ایکه آیش را گرفته باشند ، تو را بدور میریزند .

بنظر میرسد که این تجربه و توصیه برادر کوچک اثری در تصمیم " وحید افراخته " دژ خلق " نداشته ، چرا که بدون اینکه مورد شکنجه قرار گیرد ، شروع به همکاری با مأمورین ساواک مینماید ، غیه اینکه بیش از ۲۰۰۰ صفحه در رابطه با فعالیتهای گروه مینویسد و تعداد بسیاری اعم از اعضا و هواداران سمپاتها را لو میدهد ، حتی مبادرت به نوشتن حدس و گمان خود در باره افراد میکند ، که باعث دستبرد تعداد کثیری میشود ، و در همکاری با مأمورین به بازجوئی و " تواب " سازی مبادرت میکند . . . یکی از اسراری که وی برای ساواک افشا میکند ، معرفی افراد واقعی مجاهدینی است که در جریان گروگانگیری شهرام پهلوی ، شرکت مستقیم داشتند ، میباشد . منظور از گروگان گرفتن شهرام پهلوی بود ، تا از رژیم بخواهند ، مجاهدینی که در اول شهریور سال ۵۰ دستگیر شده بودند ، آزاد نمایند ، و صورت عدم بر آوردن خواستشان وی را به قتل خواهند رساند .

جریان درست واقعه چنین بود ، پس از لو رفتن سازمان توسط توده ای - ساواکی ( شاهمراد دلفانی دستگیری تعداد زیادی از اعضا سازمان ، بنا به پیشنهاد رسول مشکین فام قرار میشود با گروگان گرفته شهرام پهلوی " پسر اشرف پهلوی ، که از نفوذ زیادی در دربار برخوردار بود ، از رژیم وابسته به بیگانه پهلوی بخواهند تا زندانیان مجاهد را آزاد نماید ، سپس با هواپیمائیکه در فرودگاه مهر آباد به تصرف آورده ، آزاد شدگان مجاهد و گروگان را بیک کشور دیگر برده ، آنوقت شهرام را آزاد نمایند . ولی چنانچه در خواستشان مورد قبول قرار نگرفت ، خود و شهرام را در درون هواپیما با یک عمل فدائی منتهی نمایند .

افراد تیم اول ، عبارت بودند از محمد سیدی کاشانی فرمانده عملیات ، مسلح به مسلسل ، اکبر نبوی نوری مسلح به هفت تیر ، حسین قاضی راننده اتومبیل ، محمد داود آبادی کاراتیبست جهت نگهداری شد تا فرودگاه .

قرار بود پس از اینکه شهرام ماشینش را پارک کرد ، ماشین افراد تیم به موازات ماشین وی توقف سیدی کاشانی با مسلسل از جلو شهرام را به درون اتومبیل هدایت کند و چنانچه وی خواست از پشت ماشین فرار کند ، اکبر نبوی نوری جلو وی را سد نماید و بدرون ماشین ببرد ، سپس گروگان را بسره مسیری که قبلاً شناسائی و تعیین شده بود ، به فرودگاه رسانده و گروگان ( شهرام پهلوی ) را به تیمی مأمور ادامه عملیات بود تحویل دهند .

لذا وقتی شهرام از ماشین پیاده شده قصد رفتن به شرکتش در خیابان تخت جمشید را مینماید ، با افراد مسلح روبرو میشود ، که باو دستور میدهند سوار اتومبیل شود ، وی با اهرم کردن دستش به سقف و پای خود در رکاب ماشین از سوار شدن خود داری میکند . محمد داود آبادی با گرفتن موی سر و کمربند وی ، او را بدون ماشین میکشد که با پاره شدن کمربند ، شهرام میتواند چهار دست و پا خود را به پیاده رو برساند ، در این کشمکش مأمور ساواک که بعنوان سیگار فروش از چندی پیش در همان محل مشغول بکارشده بود ، شروع به داد و قال میکند و باعث تجمع مردم میگردد ، با اینکه اکبر نبوی نوری با شلیک یک تیر به پای وی ، نامبرده را ساکت میکند ، ولی بخاطر طولانی شدن مدت عملیات ، که بیش از زمان تعیین شده بطول انجامیده بود ، فرمانده عملیات ، بدون دستیابی به موفقیت ختم عملیات را اعلان مینماید . پس از دستگیری برادران مجاهد محمد حنیف نژاد و اصغر بدیع زادگان و رسول مشکین فام و تعداد دیگری از اعضای سازمان با اعضا تیم عملیات گروگانگیر ، قرار میگذارند تا در بازجوییها ، عملیات گروگان گرفتن " شهرام پهلوی " را کار محمد حنیف نژاد و اصغر بدیع زادگان و رسول مشکین فام و محمد سیدی کاشانی اعلام نمایند ، تا افراد اصلی تیم بتوانند هر چه زود تر آزاد شوند . که این قرار انجام میشود .

اکبر نبوی نوری بعد از مدت کوتاهی ، از زندان آزاد میشود ، و مجدداً به سازمان میبندد ، که در جریان انحراف " توطئه " گران به سردمداری " پرچم دار " ( محمد تقی شهرام ) ، از آنان جدا میشود . پس از جدائی از آنان ، با همسرش اشرف ربیعی مبادرت به ایجاد یک گروه مینمایند ، و به مبارزه ادامه داده به عملیات مسلحانه در بعضی از شهرها دست میزنند ، در همین جریان اشرف ربیعی در اثر انفجار بمبی که در حال ساخت آن بود ، مجروح و در قزوین دستگیر میشود ، اکبر نبوی نوری ، حدوداً یکسال بعد در یک درگیری با مأمورین ساواک بشهادت میرسد . . .

حسین قاضی پس از آزادی از زندان ، بعد از انقلاب در تهاجم ارتجاع به نیرو های مخالف به شهادت میرسد . محمد داود آبادی پس از آزادی از زندان با ارتجاع حاکم همکاری میکند که هم اکنون ادامه دارد . سیدی کاشانی به حبس ابد محکوم میگردد که در جریان انقلاب ۲۲ بهمن از زندان آزاد میشود ، که هم اکنون با جناح دیگر ارتجاع یعنی " شورای ملی مقاومت " همکاری میکند .

( ۸ ) - در رابطه با ارتباط " فدائیان اسلام " با دربار و عوامل وابسته به انگلیس ، تنها به دو نمونه اشاره میکنیم .

" رازی که توسط نواب صفوی در دادگاه فرمایشی افشا شد ! " " پس از پیروزی ( انقلاب ) در ۲۲ بهمن ۵۷ . . . مجله - رگبار امروز - گزارشی را تحت عنوان " مطالب منتشر نشده ای از محاکمه نواب صفوی و یارانش " که حاصل مصاحبه آن نشریه با آقای شایانفر وکیل تسخیری مرحوم نواب صفوی بود در شماره ۳ جمعه ۲۱ اردیبهشت ۵۸ منتشر نمود . . . گرد آورنده برای اطمینان بیشتر با آقای دکتر شایانفر مراجعه و ایشان عین مطالب مذکور در " رگبار امروز " را برای راقم یکبار دیگر توضیح و تشریح فرمودند .

در باره ترور رزم آرا شایعاتی وجود دارد که شاه مخلوع در آن بی دخالت نبوده، و حتی اخیراً در پد  
داشتهای منسوب به ثریا آمده است که شاه از شنیدن خبر ترور رزم آرا ابراز خوشحالی کرد و مثل این  
قبلاً از این موضوع اطلاع داشت. آیا نواب صفوی در این باره اظهار کرده است یا نه؟

ج: موضوعی که برای مردم شنیدن آن تازگی دارد اظهارات نواب صفوی در باره رزم آرا میباشد. او  
یکی از جلسات دادگاه گفت در زمان نخست وزیری رزم آرا من و سید عبدالحسین واحدی تقاضای ملا  
با شاه را کردیم. در این ملاقات به شاه از فساد موجود در مملکت شکایت کردیم و گفتیم او که خود را  
مسلمان میدانند چرا جلو این همه فساد و هرزه گیها را نمیگیرد. بعد افزودیم قصد ما نبود کردن مسبب  
فساد است. شاه در جواب وجود فساد را قبول کرد اما تمام تقصیر ها را متوجه رزم آرا کرد یعنی تلویه  
کشتن رزم آرا موافقت کرد.

موقعی که سخنان نواب صفوی باینجا رسید رئیس دادگاه زنگ زد و دادگاه را تعطیل کرد. بعد از ۲۴  
ساعت که دادگاه دو باره تشکیل شد من از نواب صفوی پرسیدم بعد از تعطیل دادگاه به او چه گذشت  
نواب گفت: مرا به اتاق سپهبد آژموده بردند، آژموده بمن پرخاش کرد و گفت چرا اسم شاه را در داد  
مطرح کرده ام، او گفت: تو کوچکتر از آن هستی که شاه با تو ملاقات کند. بعد دستور داد مرا در ات  
به شلاق بستند. ( کتاب اسرار قتل رزم آرا - ص ۴۸۱ و ۴۸۲ تألیف و گرد آورنده - محمد ترکمان )

حال به گفتگوی دکتر ابراهیم یزدی با خلیل طهماسبی، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ - توجه کنید  
بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ هنگامیکه مرحوم خلیل طهماسبی از زندان آزاد شد، و به مناسبتی فرصت  
دیدار هم را پیدا کردیم. مرحوم طهماسبی در حضور آقای سید حسینی از اعضای فعال سابق فدائیان  
اسلام، مرحوم سید باقر رضوی قمی... و اینجانب، در پاسخ به سوال ما که چرا و به چه دلیل و به چه  
جرمی شما، فدائیان اسلام، دکتر حسین فاطمی را هدف گلوله های خود قرار دادید؟ اظهار داشت

هنگامیکه پیشنهاد ترور فاطمی با اعضای اصلی گروه مطرح شد، هیچ کس با آن موافقت نکرد. به خص  
که در آن زمان مرحوم نواب صفوی در زندان بود. هنگامیکه پیشنهاد دهنده، از جانب ما، یعنی اعضا  
اصلی فدائیان نا امید شد، به سراغ نو جوانی رفت و او را مأمور ساخت. مرحوم خلیل طهماسبی برای  
شرح داد که این ترور با پولی که از طرف سید ضیا طباطبائی و توسط یکی از بازاریان پرداخت شده بو  
وی آن را در آن روز - یعنی نیمه دوم سال ۱۳۳۲ - ۷ یا ۸ هزار تومان ذکر کرد، صورت گرفت ( مرح  
طهماسبی مبلغ را قطعی ذکر کرد اما تردید از من است ) بعد از انقلاب آقای سید حسینی به مناسبتی بد  
دیدن من آمد و خاطره و ماجرای آن دیدار را یاد آوری کرد. ( روزنامه جامعه / ش ۸۰ / ص ۱۲ /

خرداد ۲۷ - نقدی بر پیام حجی کرمانی... از ابراهیم یزدی ) ( برای اطلاع بیشتر در رابطه با ار  
فدائیان اسلام با عوامل وابسته به انگلیس میتوانید به روزنامه نيمروز ش ۵۵۱ / ۱۲ شهریور ۲۸ ص ۱۵ -  
" فدائیان اسلام، عامل انگلیس برای سرنگونی مصدق " نوشته انور خامه ای - و روزنامه هاجر / ش ۲۸۱  
۶ / ۷۸ ص آخر " گفتاری از طاهر احمد زاده - زمینه های کودتا... - مراجعه کنید ) .

( ۹ ) - در تأیید مطلب مطرح شده توجه خوانندگان را به بخشی از اعلامیه ایکه یکسال بعد از فاجعه  
خونین ۱۵ خرداد ۱۳۳۲ که توسط روح اله خمینی، میلانی، نجفی مرعشی و حسن طباطبائی قمی، که

مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد منتشر کرده و آنرا "عزای ملی" اعلام کردند جلب میکنیم، که در آن برای 'خبر و صلاح دولت نصیحت' نموده و خواستار میشوند دولت "اگر میتواند" از خلاف قانون "جلوگیری" کند. توجه کنید: "یکسال از فاجعه خونین دوازدهم محرم ۸۳ (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) گذشت یکسال از برگ فجع عزیزان ملت سپری شد یکسال از بی خانمان شدن و بی سرپرست شدن یتیمان بی پدر و زنهای بی شوهر و مادران داغدار گذشت... روز ۱۲ محرم را عزای ملی اعلام میکنیم... ما از عواقب این اعمال جانرانه خائف هستیم و نصیحت هیئت حاکمه را لازم میدانیم و کرارا نصیحت کردیم و صلاح را گوشزد کردیم و رعایت نشده است. ما مصلحت میدانیم که دولت رویه را تغییر دهد سازمانها و شهروانیها را اینقدر بر ملت ستمنیده و بر علما اسلام و خطباً محترم چیره نکند. از این اعمال خلاف قوانین اگر میتواند جلو گیری کند... (کلیشه متن اعلامیه - تاریخ ۲۵ ساله ایران - تألیف سرهنگ غلامرضانجاتی ص ۵۷۴).

(۱۰) - لازم است یاد آور شویم، تا زمانیکه آقای مهندس بازرگان زنده بود و دبیرکل "نهضت آزادی" را بعهده داشت. نهضت با اصل "ولایت فقیه" مخالف بود و آنرا اسلامی نمیدانست، ولی بعد از فوت ایشان و دبیر کلی ابراهیم یزدی، در انتخاب آخر ریاست جمهوری در تاریخ ۱۸ خرداد ۱۳۸۰ "نهضت آزادی"، با تأیید کاندیداتوری آقای خاتمی بعنوان کاندیدای نهضت. اصل "ولایت فقیه" را مورد تأیید قرار داد، چون وقتی کاندیدای ریاست جمهوری، اعلام میکنند که به قانون اساسی و اصل "ولایت فقیه" در قانون اساسی معتقد است، بنابراین نهضت عملاً "ولایت فقیه" در قانون اساسی را با دادن رأی به آقای خاتمی تأیید می نماید، آنهم برخلاف سابق، چون در گذشته وقتی افراد "نهضت آزادی" خود را کاندیدای نمایندگی... میکردند، در پرسشنامه وزارت کشور، اعتقاد به "ولایت فقیه" را جواب نداده، می نوشتند، به قانون اساسی "التزام" داریم.

قبل از انتخابات در پاریس وقتی از یکی از اعضای کادر رهبری "نهضت آزادی" در رابطه با همین تغییر دیدگاه، یعنی قبول اصل "ولایت فقیه" سوال شد، ایشان گفتند در رابطه با "ولایت فقیه" دو نظر وجود دارد، عده ای از علما معتقدند که در اسلام "ولایت فقیه" وجود دارد، عده ای دیگر آنرا قبول نداشته و رد میکنند.

باید بگوئیم تمام کسانیکه چه به آقای خاتمی رأی داده یا دیگران را تشویق به رأی دادن نموده اند... "ولایت فقیه" را قبول کرده اند.

(۱۱) - "نلسون راکفلر، یکی از ۵ برادران راکفلر بود، که از بزرگترین سرمایه داران آمریکا میباشد. تأسیسات مالی این گروه، نظیر چیس مانهاتان، از ستونهای اصلی امپراطوری پولی امریکادر دنیا ست. در صنایع بزرگ، در کمپانیهای نفتی جهان، نقش عمده و تعیین کننده دارند. در تعیین سیاست خارجی آمریکا صاحب نفوذ فوق العاده هستند. شورای روابط خارجی آمریکا که اکثریت قریب باتفاق صاحبان صنایع بزرگ، بانکداران، روسای شرکتهای نفتی، استادان بر جسته دانشگاهها، سیاستمداران بر جسته و سابقه دار آمریکا عضو این شورا هستند، زیر نظر یکی از برادران راکفلر اداره میشود... شاه روابط بسیار نزدیکی با... نلسون راکفلر بر قرار کرده بود. کمپانی نفت "پان امریکن" متعلق به راکفلر ها

بود که بعد از کودتای ۲۸ مرداد موفق شد امتیاز کشف و استخراج نفت فلات قاره را در خلیج فارس بگیرد ، ذخائر ارزی ایران در زمان شاه عمدتاً در بانکهای وابسته به این گروه سپرده شده بود . واه دریافتی ایران . . . عمدتاً توسط این گروه ، نظیر چیس مانهاتان ترتیب داده شده بود ، بعد از انقلا فرار شاه از ایران ، این گروه بیشترین پافشاری را برای بردن شاه به آمریکا نمود . . . شواهدی در دست است که نشان میدهد ، گروه راکفلر - کیسینجر - نیکسون با علم به اینکه سفر شاه به آمریکا موجب سفارت آمریکا خواهد شد ، متعمداً شاه را به آمریکا بردند . تا موجبات سیاسی توقیف ذخائر ایران و وصول حدود چهار میلیارد دلار وامهای داده شده به ایران در زمان شاه توسط بانک چیس مانهاتان فراهم سازند و موفق شدند . سرمایه داران آمریکائی ، از سرمایه های خود در کوبا و یا چین بعد از نتوانستند چیزی وصول کنند اما در مورد ایران برای هر دلار حدود ۱/۶ دلار وصول کنند . یعنی اصل ، سود و زیان دیر کرد ، سایر مخارج را نیز وصول کردند . این میسر نشد مگر بدلیل سفر شاه ، گروگانگیری و نهایتاً امضای بیانیه الجزایر از طرف ایران . " ( کتاب " آخرین تلاشها در آخرین روز ص ۲۲۸ و ۲۲۹ = نوشته دکتر ابراهیم یزدی ) .

( ۱۲ ) - تاریخ چندده ساله اخیر ایران نشان دهنده آنست که مردم ما در هر فرصتی که بدست آورده ، ضربه خود را به ارتجاع و مستبدین وارد آورده و در جهت بر پائی یک جامعه با سیستم " با تمام موانعی که برایش ایجاد کرده و میکنند و با تمام وقفه هائی که ایجاد نموده اند ، از این حق خود ، دست بر نداشتند . در این مدت تا کنون چندین شاه مستبد و نوکر بیگانه را پا کشته ؛ مملکت اخراج نموده . . . ، از نادر شاه افشار گرفته تا آغا محمد خان قاجار تا ناصرالدین شاه ، یا احمد شاه و محمد علیشاه ، یا عزل و اخراج رضا میر پنج بدون اینکه مردم در باره آن عکس العملی دهند ، تا دو بار ترور ناموفق محمد رضا پهلوی ( توسط ناصر فخر آرائی در بهمن ۱۳۲۷ و رضا شه آبادی در فروردین ۱۳۴۴ ) و یکبار فرار در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ پس از شکست کودتای آمریکائی - انگا و عوامل ارتجاعی ، و بالاخره در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ مردم با انقلاب شکوهمند و شکست انگیز خود ، به ع از حاکمیت ارتجاع - استبداد چند صد ساله پایان دادند .

اما در رابطه با نیمه دیگر ارتجاع ( آخوند های مرتجع و بعضاً وابسته به بیگانه ) ، مبارزه هم چنان ادامه دارد . باید بیاد داشت ، پس از شکست استبداد صغیر و اخراج محمد علیشاه از ایران ، توسط در " انجمنهای ایالتی و ولایتی " گرد آمده بودند ، و بازوی نظامیش " مجاهدین " شیخ فضل اله نور " ولایت فقیه " و دار و دسته اشرا حول و حوشش ، را مجاهدین دستگیر و او را در یک دادگاه یخا همکاری و همیاری و شرکت در جنایات و کشتار آزادیخواهان ، در دوران استبداد صغیر محمد علیش محاکمه کشیدند . و پس از طی مراحل محاکمه بنا به رأی اعضای محکمه " شیخ فضل اله نوری " چور قیام بر ضد حکومت ملی نموده و سبب قتل هزار ها نفوس و خرابی بلاد و غارت و فساد گردیده ؛ مفسد فی الارض " محکوم به اعدام میشود و " در میدان توپخانه حکم محکمه انقلاب در حضور هزار مردم تهران که فریاد " زنده باد مشروطه و مرگ بر استبداد " فضای میدان و خیابانهای اطراف را

گرفته بود ، " توسط دو تن از مجاهدین به چوپه دار سپرده میشود . بدینوسیله سمبل و طراح " ولایت فقیه " و همکار و دستیار جنایات محمد علیشاه را ، مردم ستمدیده بسزای اعمالش میرسانند .

در دوران ملی شدن نفت ( ۱۳۲۹ - ۱۳۳۲ ) ، چون " آیت اله ابوالقاسم کاشانی " در ابتدا همراه مردم از ملی شدن نفت و مبارزه دکتر محمد مصدق بر ضد امپریالیسم انگلیس پشتیبانی و حمایت میکرد ، از محبوبیت بسیاری در بین مردم برخوردار بود . ولی زمانیکه به نهضت ملی مردم ایران برهبری دکتر مصدق پشت کرد و با دشمنان مردم یعنی عامل بیگانه محمد رضا پهلوی ... همدست شد ، مردم غیور ایران بدون توجه به سابقه او ، وی را طرد و مورد انفراد و انزجار خود قرار دادند .

در انقلاب شکوهمند ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ، مردم با اعتماد به سخنان خمینی در پاریس و سابقه مبارزاتی او ، به پشتیبانی و حمایت بیدریغ او مبادرت کردند ، ولی وقتی به اهداف انقلاب پشت پا زد ، بشدت مورد نفرت بحق مردم قرار گرفت ، تا جائیکه جانشین او آقای منتظری و دوستانش ، دست بافشای جنایاتی که در رابطه با زندانیان اسیر مرتکب شده بود ... زدند و به بر ملا نمودن آن اقدام نمودند .

و هم اکنون شاهدیم که جانشینان او که غرق در فساد و جنایات ... میباشند ، چقدر مورد تنفر و انزجار مردم میباشند . ۴. انتخابات اخیر بخوبی باز گو کننده این واقعیت است و احتیاج به شرح و بسط ندارد .

مردم هوشیار و صبور ایران امیدوارند تا نه چندان دور ، آن روزی فرا رسد تا نیمه دیگر ارتجاع سلطنت ، یعنی آخوند های مرتجع با تفکرات قرون وسطائی را بعد از یک محاکمه عادلانه و مردمی ، بجرم فساد و جنایات و موانعی که در راه پیشرفت کل جامعه و اهداف انقلاب ، بوجود آورده اند ، نظیر سمبلشان " شیخ فضل اله نوری " به مجازات رسانده و آنها را بهمان جائی بفرستند ، که نیمه دیگرش را فرستادند . تا بتوانند با تلاش و همیاری تمام مردم به بر پائی " جامعه توحیدی شورائی قسط " اقدام کنند و به انقلاب ناقص و نیمه تمام خود ، پایان دهند . انشأ اله . بامید آن روز و پیروزی مردم صبور و مقاومان .

در تکثیر و توزیع این جزوه ، و کمک های مالی ، در حد توان ما را یاری کنید . کمک های مالی خود را بآدرس ما ارسال دارید ، از پیش تشکرات خود را ابراز میداریم .



## برادران

ما و رفقایمان را برای اقدام آماده میکنند ، با اینهمه ما هرگز از پیروزی راهمان و تحقق اهدافمان نا امید نشده و به آرمان ها و اراده خلق قهرمان ایران اعتقاد راسخ داریم . . ما به راه خود که بدیهی است از جانب برادرانمان تا پیروزی کامل تعقیب میشود ، اعتقاد داریم و اینها نمیتواند در اراده رزمنده مجاهدین خلق کوچکترین خللی وارد آورد .

## برادران

هرگز مایوس نشوید ، هر چه دارید در کفه جنگ توده ای مسلحانه گذاشته و تا احمأ کاما امپریالیسم و صهیونیسم و رژیم سلطنتی ( ارتجاع بطور عام ) بجنگید ، راه ما راه خدا و راه توده هاست . پس پیش بینی میکنیم در همین امروز که عاقبت ، همین سطور نیز انشأ اله پس از پیروزی در معرض تماشای عام قرار خواهد گرفت و بار دیگر پیروزی حق و قوای طرفدار حقیقت بر باطل و قوای شیطنانی ثابت خواهد شد و بار دیگر غلبه ی مشی تکامل و ایمان بر باطل ، که مشی دیرین هستی است به اثبات خواهد رسید ، خواستیم برادران ما بدانند که در هر وقت و هر زمانی باید و میتوان هدف را در نظر داشته و خلاصه با اراده ای رزمنده بدانند که در هر شرایطی باید مقاومت کرد . باید نهراسید . باید دشمن خونخوار را محکوم و خوار نمود . باید پوشش تیره و تاری را که میهن ما را احاطه کرده و جو خفقان را بار آورده است از هم درید . . . . ”

( قسمتی از وصیتنامه بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران - ۴ / ۳ / ۱۳۵۱ )

در تکثیر و توزیع این جزوه ، و کمک های مالی ، در حد توان ما را یاری کنید . کمک های مالی خود را بآدرس ما ارسال دارید ، از پیش تشکرات خود را ابراز میداریم .

parviz \_ Y 6 , villa St Charles Paris 15 France